1726 (2)

047

Written by Pundit Zanardhan.

MS in Persian

27.50 (379.) PERSIAN MANUSCRIPT, ILLUMINATED. Persian Work by Pundit Zanardhan. *Written in Persian characters in black and red on 120 leaves of oriental glazed paper, 8¼ by 4¾ inches. With beautifully illuminated head-piece in oriental design in gold, blue and rose at head of first page, and with floral border surrounding first two facing pages, ruled margins throughout.* 8vo, original binding of bronzed leather, with center ornaments and elaborate borders on sides, painted in various colors and gold. Sixteenth Century

72.50

Fine and well-preserved manuscript in a handsome native Persian binding. Inserted at the end of the volume is a later manuscript of 15 leaves.

Accompanying the above is another Persian manuscript, written on 36 leaves of heavy glazed paper, 10 by 6¼ inches, gilt ruled margins. Original wrappers, front cover lacking, first leaf damaged. A letter in Persian, which may refer to the manuscript, is laid in, in which appears the date 931 (about 1540 A. D.).

سپاس بیرون از مقیاس قیاس سزاوار جناب
پادشاهی که پادشاهی بخشش پادشاهان فلک رخش است
بحکم تولی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء ساحت
مملکت گردون رفعت کشمیر را با وجود قلاع جبال
آسمان مثال که مرغ اوهام از فراز آن بال پرواز
نتواند گشاد بجهت روشنائی دیدهٔ امید متوطنین بندیا
نزهت قرین وصیقلگری آئینه اقبال سکنه این سرزمین

انگ

رشک بهشت برین جولانگاه بکران بندگان ممالک آرای
عدل پرای جهان بخش جهان پرای جهاندار اولاد و
امجاد و کامکار نامدار صاحبقران گیتی ستان امیر
تیمور گورکان نور الله مضجعه ساخت و بفروغ ماهچه
لوای آسمان فرسای این زمره ذی رتبه که اگر
قیاصره و اکاسره در درگاه عظیم الشان شان دربانی
ممتاز و سرافراز گردیده خود را با فلک الافلاک برابر
گیرند ناحیت آفاق را از ظلام ظلم پرداخت در تمهید
سعادت مهد آسمان و زمین زمین تا آسمان چرا این
منت نباشند که زمام نسبت و کشاد امور و کلید ارزاق
جمهور در کف اقتدار جهانبانان رعیت پرور کرم گستری
نهاده اند که بفرط بخشش عطا و عدالت عالم آرا و
شفقت عمیم و رحمت جسیم بزرگ کارنامهای باستان را

برطاق نسیان گذاشته و بنیت احسان طویت همت
والا نهمت را بر افاضت خیرات و اشاعت میرات
و اعانت هر ملهوف و مکفوف معطوف و مصروف
داشته تشنه لبان بوادی ناکامی را از زلال
عین الحیوة مکرمت بعلیتش سیراب امید گردیده و منشور
راحت فراغت اصناف امم و کافه بنی آدم در دیوان
فیض عنوانش بطغرای اقطاع ابدی و آل تمغای سخنان
سرمدی رسیده اعنی حضرت خدیو زمان فرمان فرمای
ممالک ارواح و ابدان سایه رحمت خالق بیچون قوت
بال طایر بلند پرواز تسخیر ربع مسکون سریر آرای کشور
عدالت تارک پیرای افسر جلالت مظهر کمال قدرت الهی
مطلع آفتاب آگاهی میزان استقامت کردار و گفتار
نقطه اعتدال مزاج روزگار مرهم جراحت و الشان و

پیرزاده

شیرازهٔ اوراق خواطر پریشان خورشید رای مشرق ضمیر
کامل خرد عدیم النظیر مهیا ساز هر چه جویند برتر از هر چه
آنچه گویند سریر افروز انجمن جهانبانی ابو النصر
سید قطب الدین محمد شاه عالم پادشاه غازی **نظم**

آن به بزرگی ز بزرگان سترگ ✽ کز گهر اوست بزرگی بزرگ
تخت طرازندهٔ شاهنشهی ✽ چتر فرازندهٔ ظل اللهی
جوهر کل گوهر دیهیم او ✽ دور فلک بر خط اقلیم او
سر الهی دل ربانیش ✽ خطبهٔ شاهی خط پیشانیش
صد دل اندیشه رصد بست او ✽ گنج الهی رقم دست او
تاج کمر را به نسب خاندان ✽ تخت و نگین را بحسب دودمان
خلق به آن عنصر والا درون ✽ عنبر سارا است بدریا درون
نور شرف طلعت غرای او ✽ صبح ظفر جبهه طغرای او
خلق سبک دل ز گرانباریش ✽ فتنه گران خواب ز بیداریش

امید که سایهٔ این پادشاه الممنوح رحمت الله تا
انقراض رشته زمان بر مفارق اصناف امم کافه بنی
آدم مخلد و ممدود باد بعد بر مراة خواطر متتبعان آثار
سلف و مستخبران منقوش و منطبع می کرداند که چون
روزکاری دراز این مقید سلسلهٔ حرص و آز کهن
ناسور زخم خنجر دست عدم تیسر مدعا کشته شمشیر تغافل
اقبال رسا دهقان مزرع بیحاصلی جلای سنجنجل جاهلی
متکی و ساده مهر مذلت و خواری ساغر زن بادهٔ تنک
کلفت رز مزرع لبمل صیاد پریشانی سرمایه دار متاع عجز و
ناتوانی از صرصر خزان بی برکی دهول مسکین ضعیف
نزاین کول المستخلص بعاجز عفی عنه در جمیع احوال و مآثر
اقوال اسلاف روزکار و اختلاف ذوی الاقتدار
کذرانیده از انجاکه پرورده کنار و بر تعهد و تربیت

کرامی

سرزمین جنت قرین کشمیرست بنابر کثرت استماع
اخبار از روی تواریخ کشمیر بر احوال راجهای
ایالت نشان و سلاطین عالیمکان انخطه بیشتر وقوف
داشته گاهی که در مجالس اکابر رافت مآثر ایندیار
نزهت آثار بتقریب دلفریب ازین راجها و سلاطین
رعیت پرور و معدلت گستر ذکری بمیان می آمد اشاره
میشد که اگر مبسوطی این قلیل البضاعت گرفتار محبس سکاری
از حلیه دانش عاری عرایس واقعات این طبقه ذوی
رتبه زیور تالیفی موخر پوشیده بجلوگری در آید و جمال
بمنتظران نماید بر ذمه مطالعه کنندگان مآثر حالات
و واقعات حقی ثابت کرده باشد بنده مامور نظر
بجهل و هیچمدانی چون در خود استعداد تالیف نمی دید همواره
سالک مسالک ابا و امتناع می گردید تا آنکه درین

ایام سعادت انجام که چهارم سال فرخنده فال
اعلیحضرت ظل آلهی مطابق سنه هزار و یکصد و بیست
و دو هجریست خان ذی شان عارف خان باین
دیوان صوبه کتب تواریخ کشمیر مولف بزبان
سمسکرت که مورخان بذکر وجه تسمیه و احوال آغاز
عمارت و زراعت و مدت و عدت سلاطین کشمیر
پرداخته‌اند جمع کرد و بشنیدن واقعات رغبت نمود
و بکتابت تاریخ قدیم مولف بزبان سهسکرت پرداخت
به آبیاری این خجسته مساعی پرور از زمین خاطر کدورت
ماثر این هیچمدان مضحکه دانشوران دانه سرکرده اکابر
سر کشید و در حسب وجوی ترجمه ملک حیدر که بنابر
مبالغه طول و کلام لسپند طباع خواص و عوام نبود
افتاده واقعات ترجمه مذکور باتفاق دانش پژوهان

15

هند با تاریخ کلهن پنڈت و مورخان دیگر که اعتما در اشیا نشست
مقابله نمود مطابعاتیکه طبیعت ارباب بصیرت
بران اقبال می نمود در ترجمه مزبور مثبت بود متروک
ساخته واقعات را بفارسی بلغ خالی از تکلف سرانجام
در غایت اختصار و ایجاز بقلم عجز رقم آورد تا طبع مطالع
کنندگان ملال نیارد و زنگ کلفت نپذیرد و هیهات
هیهات هرزه سرائی و یافه درائی بین که این باقل سخن
با وجود عدم دانش چه مقدار خود را مضحکه و دستگاه
تمسخر سنجان فصاحت نشان ساخت بهر حال هرچه کرد بر خود
کرد رجا بکرم عمیم و خلق جسیم صاحب طبعان دانش
ورسخن پرور آنست که اگر احیانا بمقتضای استطلاع
بر طور وطرز رسم آیین سلاطین کشمیر برین مختصر که
بزنگ نسخه وجود عدیم المنفعت این ناقص خلقت

نظر لسبت نظری فند استد صالح سیحات اصلاح پیرایه یابد

مقدمه در ذکر وجه تسمیه آغاز عمارت و زراعت کشمیر مورخان کشمیر

که این مختصر ترجمه روایت آنهاست چنین بقلم آورده‌اند

العهده علیهم که پیش از عمارت و زراعت نام

کشمیر ستی سر بود وجه تسمیه انیست پاربتی که زن

مها دیو است و ستی هم نام دارد از کوه همانجل بعرصه

ظهور آمده از کوه همانجل عبارت از کوهیست که پیوسته

مملو از برف باشد سر تالاب را گویند چون آب

برف و باران در میان جبال جمع می آمد محل انفجار

نداشت کل زمین کشمیر بمثابه تالابی می نمود و

ستی اکثر و اغلب در آن تالاب سیر می کرد بنا برین

نسبت لستی سر موسوم گردید آورده اند که در میان

تالاب غریب خلقتی سهمگین طینت جلدنو نام مسکن کرده

بود

بود چون از آب بیرون می آمد بمقتضی جبلت اصلی
که مفطور بر سفک دما و تناول لحوم حیوانات بود دست
اذیت باصناف خلایق اطراف و اکناف دراز
می نمود تا ششم منوتر که هر منوتری هفتاد و یک دوره
چهار جوک است ست جوک ترتیا جوک دواپر جوک
کلجوک یعنی چون این چهار جوک که مجموع آن چهل و
سه لک دوازده هزار سال است برین تفصیل که ست جگ
هفده لک و بیست و هشت هزار سال است و ترتیا جوک
دوازده لک و نود و شش هزار سال و دواپر جگ هشت
لک و شصت و چهار هزار سال هفتاد و یک بار میگذرد
یک منوتر که عبارتست از زوال سلطنت پادشاه
بهشت اتفاق می افتد بهمین منوال که چهارده منوتر
منقضی گردد یکروز از عمر برهما باخر میرسد دانشوران

هندست این روز را کلپانت می نامند این دیو تمام روبا
بر دعای اجابت انتمای برهما که تا در این آب باشد هلاک
نشود و کسی بر او ظفر نیابد در آن تالاب می بود
تا آنکه در آغاز هفتم منونتر کشف رکهیشر پسر زاده
برهما در آن حین که بزیارت صوامع و معابد عابدین
میرفت بهنزام مسکنی رسید عمارت آنمکان ویران
دید از سکنه نواحی متفحص سبب خرابی گردید معلوم کرد
که جلندیو باعث اینهمه خرابیست بمقتضی الشفقت علی
خلق الله دل عطوفت منزل کشف رکهیشر از استماع این خبر
بدرد آمده در موضع لوهندن که نزدیک هیرپور واقعست
تا هزار سال بدعا و زاری از جناب باری جلت عظمته
دفع شر جلندیو مسئلت نمود بعد انقضای مدت مزبور تیر
دعا بهدف اجابت رسیده بفرمان خالق ارض و سما

بود

مهادیو و بشن و برهما همت رفاه نهمت بدفع آسیب
جلدیو گماشتند هرچند برهما تا صد سال بمنازعت و
مدافعت پرداخت کاری نساخت و بر و دست نیافت
چه هنگام غلبه برهما وی بشناه بآب می برد ازین راه
دفع او متعذر و متعسر مینمود بشن برای ثاقب و اندیشه
صایب ملاحظه فرموده دانست که تا آب مخرجی پیدا نکنند
و ورود درتن قصص نیارد استیصال نهال فساد آمود جلدیو
از محالات خواهد بود بنابرین اندیشه صواب پیشه بنواحی
باره موله آمده کوهی که سد راه اجرای مجرای آب بود بسودرشن
چکر نام سلاح که محسوس ازمیان برداشت و آب مجری پیدا
کرد و در اندک فرصتی زمین مسطح قابل زراعت و عمارت
بهم رسید چون آبها بیرون رفت پس سرانجام کار
جلدیو پرداخت و کشف رکمینتر لباس این موهبت بر دوخته

وهمت بر تعمیر آن ساحت معطوف ساخته براهمه مهذب الاخلاق
از اطراف و اکناف آفاق برگزیده در آن مقام مینو نظام
سکون کردند بعد از ان بستی سر بکشف مر موسوم گردید
بمرور ازمنه و تغیر السنه کشف مر کشمیر شد اکنون بکشمیر
زبان زد ساکنان ربع مسکون است بزعم مهره دانشوران
اهل هند از هفتم منونتر بیست و هشت دوره گذشت و چهل و
سه دوره باقی ماند العلم عند الله تعالی ذکر در آغاز سلطنت
و حکومت راجهای بتقدیر حافظ صغیر و کبیر چون ولایت دلپذیر کشمیر
بعمارت و زراعت رسید در میان اولاد براهمه کثرت
و ازدحام پیدا شد و طبایع از جادهٔ اعتدال انحراف گزید
بمقتضی فحوای لولا السلطان لاکل بعضهم بعض
بحاکم محتاج گردیدند تا ایادی ارباب جور و اعتساف
از گریبان ضعفا و ملهوفین کوتاه کشیده دارد روسا

صنادید

صناوید هر قوم بجهت درخواست حاکم نزد راجه جمبو رفتند
راجه مقدم شریف اعیان را باعزاز و اکرام ملتقی نموده
ولد امجد خود بحکومت کشمیر نامزد نموده اهالی ملک
بجهت اجرای کار سلطنت و نهم حصه از حاصل مملکت برای
راجه مقرر کردند مدت سیصد و پنجاه سال حکومت کشمیر
میان اولاد راجه جمبو بود تا وقتیکه جنگ کوروان و
پاندوان اتفاق افتاد دران معرکه حاکم کشمیر بزخم تیر
از پا در آمد چون زلال منابع راجه جمبو منقطع گردید و
تشنه لبان بوادی ناکامی از ینبوع خانواده دیگر را
سیراب امید گردیدند پنجاه و پنج راجه جمبو بدارائی کشمیر پرداختند
ازانجمله احوال سی و پنج راجه بتحقیق پیوسته مورخان را در مدت
حکومت راجهای مزبور اختلافست زمره از مورخان
زمان ایالت این راجها چهار هزار و چهارده سال شمرده

اندوجمعی دو هزار و دولیست و شصت سال محسوب داشتند

کلهن نپدت که بهنک مولف تاریخ کشمیر است و تحقیقات

او در تعیین مدت ارباب ایالت این طبقه اعتبار تمام

دارد زمان فرمای فرمان این پنجاه و پنج راجه یکهزار و نهصد و

سال و نوزده سال تعداد کرده چون ملوک طوایف متقلد

امور سلطنت کردیدند بوسطه تصاریف زمان واقعات

سابق در میان خلایق نماند آغاز سلطنت از عنفوان

دولت راجه اوگرکند نوشته چون سلسله راجه جمون

راجه زاده قابل فرمان دهی و کشور خدای نماند از طبقه دیگر

راجه اوگرکند اقبالمند بیاوری اعیان ارجمند برتبه بلند

راجکی فایز کردید و در تمهید مبانی عدل و داد و انتظام

امور کون و فساد بقدر مقدور و میسور کوشید و در زمان

دولتش میان راجه نگرکوت جراسند و ستر کرشن که از غایت

اشتهار

اشتهار محتاج بتعریف و توصیف بنیت اسباب وحشت و
نزاع پدید آمده راجه اوگرکند بکومک جراسند رفته
بود برکنار آب چون بدست بلبدر برادر سری کرشن
کشته شد مدت حکومت او هفده سال بود راجه دامودر
ابن راجه اوگرکند عارج معارج کاخ دولت و حکومت
گردید و امتداد زمان حکومتش باندک مدتی کشید گویند
در مجلس عروسی کندهار بدست اقوام سری کرشن کشته شد
راجه دمودر چون در آن وقت وارثی نداشت سری کرشن
حکومت ملک کشمیر برانی جسوتی زن راجه دمودر که حامله
بود ارزانی نداشت رانی جسوتی بعد انقضای مدت
حمل راجه دیال کند نام پسری آورد چون راجه دیال
بحد بلوغ رسید بست و کشاد امور مملکت داری متعلق
برای و رویت او گردید راجه دیال کند ابن راجه دمودر

دست نوال بنذل نقود و اموال برکشود و اساس رعیت
پروری و معدلت گستری بر وفق مرام خواطر نهاد
اما درازی حکومتش اندک فرصتی بود راجه لُو از
قبیلهٔ لو در میدان تک و دو نموده گوی حکومت
بچوگان همت از میان در ربود راجه بغایت خوش
خلق و دادگر و رعیت پرور بود بیمن دولت او
سپاه و لشکر ملکی و ساده کامرانی و کامیابی بوده
اند راجه لو اطراف کشمیر را مسخر ساخته و خاطر از همه جهت
پرداخته در لولو سمت کامراج بعمارت شهری موفق
گردید گویند بمرور ایام در آن شهر هشتاد لکهه خانه
معمور شد راجه کلشندر ابن راجه لو بتقویت حشم و
خدم دکهنه و لو زور دست قوی تاج خسروی بر سر
گذاشت و همت بر تعمیر بقاع و مواضع گماشت کاکاپور

و کهنه موه

کنه سوه از اعمال اوست راجه سندر ابن راجه کلیند
صاحب تاج و افسر گردید رعیت پرور و دادگر بود
بسی از مواضع و مزارع وقف محتاجان و مساکین
نمود موضع سوند و شور از اعمال اوست راجه سندر
غیر یک دختر کتاتون نام که در عالم بحسن و جمال
بیمال بود فرزند دیگر نداشت نقلست که تاجری جواهر
زواهر بامید سود باینجا آورد چون راجه وقوفی
در جواهر نداشت ملتفت نگشت تاجر قرین حرمان و یاس
برگشت چون این خبر بکیاتون رسید تاجر را طلبید و
قیمت جواهر اضعاف مضاعف داده تاجر چون
ازین دیار رخت بربست بتقریب نزد بهمن اسفندیار
ذکر جمال کیاتون بمیان آورد بمبالغه آن دل بهمن
را از جا برد بهمن جاماسپ حکیم را بخواستگاری کیاتون

باتحف و هدایای پادشاهانه نزد راجه سوندر ارسال داشت
هر چند راجه از استماع سخن بهمن وحشتی عظیم
دست داد و قصد قتل جاماسپ حکیم کرد اما
کیا نون نگذاشت راجه را راضی کرد و او را با براق و
سامان الحمان پادشاهی مصحوب حکیم و معتمدان
خود فرستاد راجه کودهر که از قبیله دیگر بود
متقلد قلاده تاج و افسر گردید و عروس مملکت بکام
خاطر در کنار کشید دو موضع یکی کوه پور دوم استی پل
از معمورهای اوست راجه سورین ابن راجه کودهر نی شور
و شر بر سریر جهانبانی نشست و بر الواح خواطر اصحاب
سیف و قلم و اصناف بنی آدم نقش مراد بر وفق
آرزو صورت بست راجه سور از راه دور نهری حفر نموده
آورد و مزارع و متعلقات پرگنه آدون بدان مزرع

نمن

ساخت چون راجه سوردل از کار مملکت پرداخت پسرش
راجه جنک بخواهش هر یک پای دولت براورنگ
سلطنت آورد خوان نعمت و معدلت بفراخی
گسترده دو موضع در کامراج که هر دو بجانور مشهور
است از اعمال اوست راجه بجی ابن راجه جنک
عروس مملکت دربر کشید و در رفع جور و اعتساف
از اطراف و اکناف ساحت ولایت کوشید و
در زمان دولتش احدی را مجال تغیر حکم او نبود در
پرکنه و هو قریه شرار از آثار اوست راجه اشوک
برادر بهنجی نزد مالک تاج و افسر گشت و آثار ظلم و طغیان
از ساحت مملکت پرداخت بسمت هراج در موضع سیر
قلعه مرتفعی و شهر در غایت ضخامت و وسعتی عمارت
کرد آورده اند که شش خانه متمول در آن شهر بود

هنوز بعضی جا آثار آن قلعه باقیست راجه جلوک ابن راجه
اشوک کلاه راجگی بر فرق دولت بنهاد و در قلعه وقمع
اهل فساد دقیقه نامرعی نگذاشت و همت برفاه احوال
رعایا و برایا مصروف و معطوف داشت در علوم غریبه
و نیرنجات خصوصا کیمیا مشهور بود نقلست که جنی را مسخر
ساخته بود و آن جن بصورت حبه عظیم الجثه متمثل میشد
راجه راکب ان حبه میکردید و هر روز بزیارت صوامع
و معابد لار و باره موله و نخراره که مسافتی بعید است
میرسید راجه جلوک بعزم تسخیر ممالک هندوستان
رایت عزیمت برافراشت تا قنوج بحوزه تصرف آورد
اصناف محترفه سنوارش تمام از انجا آورده ساکن کشمیر
ساخت عمل را هفت قسم مقرر کرد قسم اول برای
ضبط و ربط امور ملکی قسم دوم برای جمع خزانه قسم

سیوم برای محافظت اسلحه وادوات حرب قسم چهارم
برای سپه سالاری قسم پنجم برای طلب مشورت قسم
ششم برای تقسیم خیرات ومسرات قسم هفتم برای سزاولی
لشکر در روز جنگ راجه دامودر ابن راجه سلوک مسالک
امور جهانبانی وکامرانی را بر وفق مرام ایام سلوک
نمود و بمصقله عدل ورافت مراة خواطر اکابر واصاغر
از زنگ ظلم وبدعت زدود مورخان کشمیر درباب
او حکایتی غریب نوشته اند العهده علیهم آورده اند راجه
برای تزویج روح پدر طعامی ترتیب داده بود معهود
چنین بود که تا راجه از آب بهت که از دولتخانه اش
تا آنجا مقداری مسافت بود غسل بکند ایثار طعام واقع
نشود اتفاقا پیش از صدور این عمل دو برهمن وارد
شدند واز راجه استدعای طعام کردند راجه فرمود تا

اتفاق غسل نیفتد تقسیم مطبوع صورت نبند برهمنان
از فرط کرسنگی که برآنها مستولی شده نفرین راجه
گردیدند وراجه درهمان ساعت مسخ شده بصورت ماری
برآمد گویند در دمودر او در که بتیست بمسافت یک
فرسنخ از شهر هنوز آن مار زنده است **راجه لب شنک**
راجه رشنک راجه کشنک پسران راجه دامودر مشتغل
رعیت پروری وعدل پردازی گردیدند هر سه برادر بنام
خود شهری عمارت کردند ودر اینجا متمکن گردیدند هشک
سکرو سه راکه الحال پرکنه الیست که نود وهفت موضع
متعلق آنست در سبک زنهم پور وکشک کالس پور
واین دو شهر یا الفعل دو قریه خورد است **راجه ادیم**
براجگی نامدار من گردید ودر عهد دولت او وضیع و
شریف بنهایت آمال وآمانی رسیدند ابه پور نام قصبه

دار بکند

در پرگنه بالکل برای اتفاق ساکنین بیجا صلح آباد ساخت
و در زمان او چند نام برهمنی در حل مشکلات توانا
که تصانیف بسیار در علوم غریبه داشت از هند آمده
و بر دانشوران این دیار به بحث و مناظره و حجج
و براهین غالب آمد مورخان از زمان راجه دامودر
ابن راجه او گنند تا انقضای حکومت راجه اوینه
که چهارده راجه است مدت سلطنت تعیین نکردند راجه
گوپی نند بکلاه داری و تخت آرای ارجمند گردید
راجه دریا دل عادل بود بیمن نیت رفاه طویت او
ارزانی بدرجه کمال رسید و خلایق آسودگی بسیار
دیدند و مدت سلطنتش سی و پنج سال بود راجه بهکن ابن
گوپی نند بپایه بلند سلطنت ارجمند گردید و چین ظلم از جبین
ملک فرو چید مدت پنجاه و سه سال حکومت نمود راجه نیرجیت

ابن راجه سکهن از لمعان طلوع نیر حکومت جهان را
روشن گردانید و در گردن دشمن رسن لعنت مذلت و خواری
کشید و مدت سی و شش سال در تعمیر بنای عدل و
داد کوشید راجه هراون ابن راجه ایندرجیت افسر
دولت بر فرق عزت گذاشت و رایت عزیمت بتسخیر
ممالک برافراشت و بسی از قلاع هندوستان گشاده
عنان رخش همت او ازان سمت انعطاف داد سی سال
بجهانبانی و کامرانی و انجاح آمال و امانی مخلوقات
ربانی گذرانید راجه مهکن ابن راجه هراون اورنگ
حکومت را بجلوس سلطنت مرتب کرده احبا نواز و اعدا
شکن گردید چون علم موسیقی خوب ورزیده بود باصطلاح
اهل هند او را کبتر یعنی شاعر و مصنف میگفته اند
سی و پنج سال با عمال کارپرداز و چاره سازی خلایق

رام هراون

راجه مهکن

استقلال دایره

اشتغال ورزید راجه ایندر ابن راجه مهکن نظلام افعال
قبیحه و افعال و اعمال شنیعه رنگ افزای آیینه خاطر
مرد و زن گردید از عادات مستقبح او نقل کردند که
بواسطه طلسمی که مسید الست بنظر مردم درنمی آمد و
به بهوت امالی و اعیان درمی آید و لوازم ناحفاظی
مرعی میداشت چون اینخبر براجه نر برادرش رسید اورا
از میان صف راجگی برون کشید راجه نر برادر
راجه ایندر صاحب تاج و کمر گردید بمعمار همتش جلکدر
نام قصبه بسمت مراج بعمارت رسید و همان مکان مستقر
دولت خود ساخت حکایت کنند که در حکایت او برهمنی
ریاضت کیش دانشور پیناک نام روزی از دور ایام
بقصد برآوردن غسل کنار دریای بهت رفت آواز
خلخال بسمعش رسید برابر آواز قدم برداشت مشاهده نمود

که دو مه پاره پاکیزه که برق خرمن صبر و خرد ناظره بودند
بغایت شوخ و شنگ ملتبس بلباس آسمانی رنگ
به تناول اثمار نارسیده فاسد که بشاخ اشجار میوه دار
افتاده بود میل تمام دارند و برغبت صادق میخورند
میناک بر ادراک رویت اینحالت تعجب آورده استفسار
کیفیت نمود ابکار پرکار لب بجواب سوال برگشاده
فرمودند که اگر قصد استعلام احوال ما باشد آخر مای
سرطان در موضع زیتون که قرین زعفران زار است
بالای چشمه از زبان پدر ما که ششرم نام دارد
علامت او چنین و معلوم باید کرد همین قدر گفته از
از نظرش غایب شدند میناک شیفته و شیدا گردیده
منتظر وقت بود تا در رسید و خود را بالای چشمه رسانید
و آنشخص را بدان نشان که خورشید وشان داده بودند

بشناخت

شناخت از وی وجه تناول اثمار خام با تمام بهای درخت
ریخته شده ابکار پرسید چنین نمود که شش پال که اینک
زیر فلان درخت نشسته است موکل و محافظ غله است
تا وی ازین غله و میوه رسیده علی الغفله بی صدور
ایثار فقرا تناول نکند ما را دست بنعمت دیگر رسد اگر
بدستیاری و معاونت تو بر حال شش پال غفلت
طاری نشود و از خیرات باز مانده غله تناول نماید ما
از خوان نعمت وافر محیطی خواهم گشت و ازان دو دختر
بهر کدام که میل تو بیشترین باطاعت و مناکحت تو
در می آید میثاک هیباک بمقتضی دلبستگی کمر تعهد
اینکار بمیان جان بسته بر وفق مرام او بعمل می آورد
بمجرد وقوع آن کار دستوار چندان تگرگ بارید که
محصول رسیده بعدیم رسید ششرم بوعده وفا نموده و

دختر خورد را که چندر لکهنا نام داشت بعقد برهمن در آورده
و چندر روز پیش خود گذاشته با اموال وافر و جهات
مکاثر رخصت انصراف بوطن مالوف ارزانی داشت
پشاک از گردش افلاک پامال دار تزین اهل آنسرزمین
شد چون آوازه حسن و جمال خاتون پشاک براجه
نرکنت اثر رسید ویرا تکلیف نمود که زن را خلع کند
والا بقهر و عنف ازوی برگیرد پشاک سینه چاک
پیش پدر خاتون شکایت راجه بر بیداد گر برد ششرم
در غضب رفته بصورت ماری تهار ممثل شد نفسی چند
زهر آلود بر شهر راجه دمیده اکثر اهل شهر را با راجه و
متابعانش نابود کرد پشاک را برنک خود آورده با
دختر بخانه خود برد و محل سکونت او در انجا مقرر نمود
تا امروز در سمت دچهن پاره از پهل کام گذشته چشمه

وآماد بالای چشمهٔ ششترم موجود است واین هر دو چشمه بدر
میرسد مدت حکومت راجه نرسی ودو سال بود راجه
سندر ابن راجه زمین از وقوع حادثهٔ آتش وحرق
نفوس ما فسوس آن بی ناموس دایه آتش بقصبهٔ
بجراره برده بود وبسلامت مانده متقلد امور راجگی
گردید جرا حالی که از بیداد پدر نکبت اثرش بانصاف
امم رسیده بود بمرهم مرحمت واشفاق اورد بالتمام
آورد شصت سال به بست وکشاد امور وانجاح مرام
جمهور پرداخته از میان خلایق ناپدید گردید راجه ادت
پلاس ابن راجه سند وبدست خود تاج سلطنت بر سر
گذاشت وبتشید مبانی عدل واحسان همت گماشت و
سی سال لوای حکومت برافراشت راجه هرن ناج ابن
ادت پلاس بلباس حکومت خود را بیاراست وکلش مملکته

را از خس و خار اهل بغی و عصیان بپرداخت هرن پور
نام شهری امروز که بموضع زمبل زبان زد کشامره است
عمارت کرد سی سال و هفتماه بحکومت گذرانید راجه هرن
کل ابن راجه هرن تاج سراج و هاج سلطنت را لمعان
خورشید جهانتاب داد و ابواب عدل و احسان بر روی
روزگار اصاغر و اکابر برگشاده و هرن پور نام شهری
که اکنون بکمر و جهل مشهور است نزدیک بنوج عمارت نمود
شصت سال بامور جهانبانی باستقلال پرداخت راجه فهکل
ابن هرن کل بتقدیر خالق لم یزل فرمانفرمای شهر و
جبال گردید بجباری و خونخواری متصف بود بصدور
اندک حرکتی ناموجه خون بسیار ریختی روزی نمیگذشت
که در فنای اعدام بیگناهی چند همت مصروف نداشتی
پرامون خاطر بیدادبارش اصلا رحم نگشته بود و سباع

درانیزگان

و ورندکان در موکبش همیرفتند و از لحم و شحم مقتولان
محتظی میکردیدند منقولست که هرچند در کول حفر نمود
سنکی عظیم سد راه جریان آب کردید هیچ تدبیر
رفع آن حجر صورت نه بست شبی در خواب دید که اکر
زن صاحب عصمتی دست بر آن حجر بکذارد از رهکذر
آب مرتفع شود چون بیدار شد بفرموده او جوق
جوق زن می آمدند و هرچند دست لنبک میرسانیدند
فایده مترتب نمیشد لنا را بتهمت زنا و رجال را بعلت
دیوثی و اطفال را بدعوی ولد الزنائی بر تیغ بیدریغ
میکذرانید چون عدد مقتولانش بسیصد هزار آدم
رسید زن کوزه کری حاضر شده کفت اکر اول زنان
حرم سلطنت با متحان میرسیدند و بال اینهمه سفک دما
بروز کار راجه عاید نمیشد بعد وقوع انتقال دست عصمت

اثر بآن حجر رسانید ازان ممر بدولت روزی رانی زن
راجه ملتبس ملباس پارچه سکنبال دیپ که صورت حاکم
انجا بران پارچه منقش بود بجلوه درآمد راجه بیداد
حصال ازمشاهده آن تمثال متغیر شده قسم یاد کرد
که تا سکنپال دیپ بجت لغرف در نیارد بمهام دیگر
کار ندارد و بدین عزیمت پای نهضت پای در رکاب
حرکت آورده بهر دیار یکه رسید از اینه آن اثر نگذاشت
واسباب واموال وخیول بدست آورده باستعجال از دریای
شور بکشتی عبور نموده حاکم انجا را با متابعانش بقتل آورد
وقرار داده که بعد ازین بجای صورت راجه صورت
آفتاب بر پارچه نقش میکرده باشند چون هنگام
معاودت بکوتل برنجال رسید قبلی از بالا علطید صدای
غریب کرد که راجه بیداد گر را آلفندا خوش آمد فرمود

بجکم ندو

یکیک فیل را از بالا بزیر انداختند تا عدد بصد رسید
ازان وقت باز آن مکان میاون کشا مره هستی ونخ
متعارفست چه باصطلاح اهل هند هستی جمع فیلست
ونخ رفتن را می نامند چون ظالم را عاقبت وخیم
ماوا دارد مرضی صعب روداد که اطبا از علاج آن
بعجز اعتراف نمودند از صعوبت آن بتضیق رسید آتشی
افروخته خود را در نیران آن کشید بپاداش عمل رسید
ایام سلطنتش هفتاد سال امتداد داشت راجه بک ابن
مهرکل برهنکل بمشیت خدای عز و جل اورنک سلطنت
را بعز وجود عدالت آمود زیب و زینت داد ابواب
رافت اهل روزکار و کافه برایا کشاد و بعمارت خرابهای
که پدرش کرده بود پرداخت جراحات اورا بالکلیه مبدل
ساخت در عهد وجوکی زنی جادوفن ملوتی نام بهمرسید

در موضع موُرن بالای سنگی بریاضت مشغول گشت
که اثر زانوی وی تا حال بران سنگ مرتسم است
چون آن زن از مهره ساحره بود باغوای بعضی
متعابدین راجه را بجادو کشت از وی غیر یک پسر
که بعد از فوت پدر تولد کرد نماند ایام حکومت او شصت
و شش سال شمرده‌اند راجه سندکنت ابن راجه تک مرهی مرتقات
سلطنت گردید احوال عجز ضعیفان بزبان عدل وداد
می‌پرسید حکومت او را مدت سی سال تعداد کرده‌اند
راجه روشن ابن راجه سندکنت شمع فرمان دهی در شبستان
مملکت افروخت غراب ظلم را دیده بردوخت در علوم
سمسکرت دانای کمال داشت دانشوران را بحرمت و
عزت میداشت مدت حکومتش پنجاه و دو سال بود راجه
نراین ابن راجه روشن بحجاب سلطنت گلشن مملکت را

شاداب ساخت کوچه و برزن را بجاروب معدلت از
خس و خاشاک جور پرداخت شصت سال مدت ایام
حکومتش را تحریر تواریخ کردند راجه اج ابن راجه رتن
بتاج افسر زینت افزای سر سلطنت و گردید به نسیم
رافت و معدلتش گلبن مملکت بکام خاطر خندید عهد
دولتش شصت سال گفتند راجه کومانند ابن راجه اج صاحب
کلاه گردید به پنجه عدل پرده اهل طغیان درید بتعمیر معابد
و بتخانه بسیار پرداخت بتخانه که بالای کوه سلیمان مشهور
است امروز دو هزار سال و کسری گذشته که هنوز
برجای خود است از عمارت اوست حساب حکومتش شصت
سال راجه کوکرن ابن راجه کوپانند ماهیچه لوای سلطنتش آفتاب
مانند در لمعان آمد اشعه بیضا ضیاء عدل و احسان در
ساحت ملک افگند مدت پنجاه و هشت سال در عیش و

کامرانی و دولت جهانبانی گذرانید راجه پرانندادت

ابن راجه کوکرن نثار رکبتن سراب سلطنت گردند و

ساغر امال و امانی بشحون از باده کامرانی بمذاق

اصاغر و اکابر رسید ایام دولتش سی و شش سال

مقرر راجه انده جدستر ابن راجه راستدادت بر مسند بهکلل

بجواهر و زواهیر و کلکون پرند سلطنت ممکن گردید و در آغاز

حکومت به تشید مبانی عدل و رافت کوشیده آخر الامر

باثر صحبت مجار مرتکب افعال شنیعه و اعمال قبیحه شد و

وضیع شریف روی اطاعت و انقیاد از وی برگردانیدند

مرزبوا سطه حکام اطراف و اکناف دست تصرف بآن

نواحی دراز کردن گرفتند ارکان دولت و اعیان مملکت

چون حال بدینمنوال دیدند بخلع او همداستان شدند چون

راجه اندجدستر برین حال اطلاع یافت چاره کار منحصر

دادت

در ترک سلطنت دانست با دو سه تن از خواص راه
هندوستان پیش گرفت در راه یکی از راجها او را بشناخت
محبوس ساخت چهل و هشت سال حکومت کرد از راجه
گوبی چند تا راجه اندجود دستر بیست و یک راجه است
مدت سلطنت این بیست و یک راجه سوای مدت
حکومت راجه اندر نز برادر راجه نز که ایام سلطنتش تعیین
نکردند و در تعداد راجهای مذکوره آمده نهصد و چهل و
هشت سال است چون راجه انده جد بیشتر رهگیرای وادی
آوارگی گردید مملکت از فرمان فرمای ضابطه خالی ماند و
ارکان دولت بتدبیر صغیر و کبیر راجه پرتاب ادت یکی از
راجه بکرماجیت راجه مشهور مالوه از هندوستان آورده بسلطنه
پذیرفتند گوهر حکم او با لماس انقیاد سفتند راجه
پرتاب ادت بر منهج عدل و رافت سلوک داشت همت

برمعموری ملک کماشت مدت سی و دو سال حکومت کرد
راجه جلوک ابن راجه پرتاپ ادت بفروغ طلوع نیر سلطنت
مملکت را حد درخشانی داده در بهای کامرانی بر وفق
آمال و امانی وضع و شریف برکشاد مدت سی و دو سال
باشتغال حکومت پرداخت سریر دولت را تکیه گاه
پسر والاگوهر ساخت راجه بنجر ابن راجه جلوک در تعداد
ملک انخراط یافت و دفاین و خزاین راجهای ماضی
بکاوفت تا اموال و نقود اندوخته خود اتفاق فقرا و مساکین
کرد در زمان او چنان قحطی بوقوع که پدر از پسر
مضایقه ماکول و مشروب می کرد از عدم ادراک طعمه هر روز
خونریزی ها واقع میشد چون دست راجه از بذل
دینار و درم و ایثار اجناس و لباس خالی ماند و
مصمم کرد که خود را هلاک سازد که پیش ازین طاقت دیدن

حال گرسنگان بنداردنستارانی خاتونش که بصلاح
پرهیزگاری وکمال عفت آراسته بود نگذاشت که از
راجه اینچنین حرکت صدور یابد در خدمت راجه التماس
نمود که عادل زمین وزن پاکدامن هر دعایی که بخلوص
نیت وصفای طویت نمایند در جناب وهاب مطلق
قبول است اگر مهتب باین امر مستحسن قیام کرده شود
یقین که ابواب اجابت بروی روزگار گشاده
گردد راجه وخاتون با دیدهای پرخون همه شب بتضرع و
زاری درفع عبرت بعزاری پرداختند هنوز صبح صادق
شیر نور در جام جهات نریخته بود که رزاق بیچون و
قادر کن فیکون وحکون از شیلان کرم تر هر فردی
از افراد لشکر یک جفت کبوتر مهیا نمود بیمن صفای طویت
راجه سراپا مکرمت و رانی عدیم الثانی جفت کبوتر را

پرورش کرده بعد آن روزگاری گذشته جفت
کبوتر مذکوره در قفس رهائی دیده رو بگریز نهاد

شیخ راجه مذکوره از دامان طلبیده تفحص جفت کبوتر
شیخ از دامان ابرار و بیداد
نموده ایشان جای نیافتند راجه بی‌صبر
از روی قهر و غضب دست ظلم
آزرده بعد آن راجه بی‌صبر
برایشان یافته و بعد از آن
شیخ گرفتار کرده

و جهانش

وجهاتش مصادره نموده بمحبس فرستاد بعد چندروزی
بدار کشید بشامت خون ناحق مرضی مهلک بر راجه
طاری شده بهمان مرض درگذشت ایام حکومت او
سی و هفت سال گفته اند چون از اوج دولت بنسل راجه
سکندر کوکبی باضافت نرسید ارکان دولت و اعیان
مملکت یکی از اولاد نصفت نهاد سدمت وزیر که
راجه سکندر او را بدار کشیده بود **راجه آریرای** انتخاب
نموده اختیار بست و کشاد امور جمهور دادند تاج
سلطنت بر سرش نهادند آریه رای حاکم عادل و نیکوکار
و احسان کردار بود در آخر الامر روسا را جمع کرده
فرمود که تا حال بمهمات کافه برایا کما ینبغی پرداخته ایم
مهما امکن در قطع طریق حسن سلوک که خال جمال
رخ سلوک است کوتاهی و غفلتی بوقوع نیامده اکنون

بکرم معذور دارند که طاقت احتمال بار عظائم منیت
هر چند سران دولت در برداشت احمال و اثقال سلطنة
الحاج و زاری کردند لوازم بیقراری بجا آوردند التفاتی
بران ننمود چه جاذبه محبت مولی تعالی او را بجانب خود
کشان بود لباسی از پوست آهو پوشیده در غار بو هه زوه
معتکف گردید دیگر از وی اثری نیافتند مدت پنجاه
و هفت سال حکومت کرد غار اربی رای غاریست که نهایت
آن جز عدیم النهایت و البدایت کسی نمی داند مدت سلطنت
این شش راجه که اولش راجه پرتاب ادت و آخرش
آری رای است دو لست و دو سال بشمار آمده چون
راجه آریه رای ترک سلطنت پرداخت یکی از ابنا برادر زاده جد مستر
راجه میکواهن صاحب تاج و افسر گردید آورده اند که
راجه ی جهان آرا بخواستگاری دختر راجه خطا که در حسن و

جمال یگانه

33

جمال بی همتا بود متوجه شده بود نزد راجه میکواهن که
در آنوقت آواره دشت کربت وغربت بود بارادهٔ
تماشا بدان جانب میل نمود بر سر جمع راجهای
نامدار تاج مکلل بیاقوت و گوهر منصوب بود میکواهن
بسبب افلاسیکه داشت بر سر کلاهی بلکه در بر پلاسی لباسی
نداشت ناگاه هوا استقاطر گردید سحاب عنایت ازلی
بر سر میکواهن سایه گستر شده از تقاطر امطار محافظت
نمود بهمین نسبت مسمی بمیکواهن شد چه باصطلاح اهل
هند میک ابر را گویند واهن نگهدارنده را خوانند
دختر راجه خطا چون اینحال دیده کلکل شگفت عقد گل
که علامت قبولیت است در گردن میکواهن انداخت
در اندک فرصتی بتقویت حاکم خطا بفرمان روای مملکت
موروثی فائز گردید نسبتش لبه وسطه براجه انده حد ستتر

میرسد راجه بیکواهن توفیق تعمیر بقاع و قصبات لبیاک
یافت چون خداپرستی و پرهیزکاری بدرجه اتم در طبعش
مستولی بود بجهت صیادان وحوش وطیور که اوقات
گذارشان از وجه تسلیح و تصید جانوران بود و طعمه
واقعی معین نمود دستبها تغیر لباس نموده در ترمیم شکسته
خاطران سعی جمیله بظهور میرسانید بواسطه منع شکار
وحوش و طیور و آزار پرنده و چرنده رایت جهان‌نگشائی
برافراخت بهر شهر و کشور که میرسید اگر حکام آنجا غاشیه
اطاعت بر دوش میکشید دیگر متعرض احوال نمیشد
والا بقهر و غلبه تسخیر کشور می‌کرد تا آبیاری عدل و احسان
مزارع متوطنین آنسرزمین سیراب امید میساخت گلشن
آن جنت را بالکل از خس و خار جور و اعتساف را
می‌زدود و آراست بهمین دستور بکنار دریای رسید از فرط

وارسته بود

حرارت هوا و تاب آفتاب عالم آرا استظلال درخت
تا نموده با وزرای روشن رای صایب تدبیر در باب
گذشتن از دریا و مسخر کردن جزایر رای هیرداوارستنی
بسمعش رسید که در زمان عدالت راجه میگواهن نهاواجب
مقتول میسازند راجه از استماع این آواز زمانی
دراز مدهوش گشته چون بافاقت آمده بر اثر آواز
شتافت یافت که شخصی را بسته اند پنج تن قوی هیکل
وعظیم الجثه و توانا وی را بعنف میکشند و می
برند راجه پرسید که شما کیانید این شخص را کجا میبرند
در جواب گفتند که ما روسار صیادانیم که بشکار آهو
اشتغال داریم مرده الفواد که وابستگی تمام با و داریم
رنجور است نزدیک بهلاکت رسیده در حوالی ما
دیری است و ساکن دیر یکی از بی جان هرچه بر ما مشکل میشود

استعلاج از و میجوییم از ساکن آن دیر پرسیدیم اظهار
چنین نمود که عوض بیمار اگر آدم دیگر فدیه مید هند امکان
بقا دارد و الا از زندگانی او محال از اتفاقات حسن بنا بر
باقی ماندن زندگانی فرزند دلبند این اجل رسیده
بمکان ما رسید فدای قرة العین خواهم کرد راجه بعنف تمام
بانگ بر زد ای ظالمان وای بر شما مگر مرا نمیشناسند
منم سیکواهن در زمان من کرا یارا که قصد ات بهلاک
جانداری نماید بگذارید و او را و الا سزای لایق در کنار شما
نهیم مجموع متفق الکلمه بعجز و زاری تمام معروض داشتند
ای راجه چاره ساز درد پرداز رنجور مزبور شمع دودمان
صد جان است اگر بصرصر اجل از پا نشیند چراغ حیات همه
فرو میرد راجه از فرط اشکباری و ضراعت و بیقراری
آنها بیقرار شده که فرمود که ریختن خون بیگناه و کشتن

وجود چند کس از پی کمیفش وبال تمام دارد درینصورت
مقتضی عدالت چنانست که مرا فدای فرزند نمایند از
استماع این کلمه دود حسرت از دماغ آنها برآمد مقدم
صیادان بعرض مبادرت نمود که ای راجه مهربان اگر
شفقت تو بر اهل روزگار خصوصاً بر مایان جبلیست اما
در رای تو نقصان کلی است که هرگاه فقیر بی بضاعتی تن
خود اقدام نماید چندان قصور مردم بظاهر نیست تو که
مدار عالم هستی چگونه روا میداری که ترا مستهلک
میسازیم بجهت نفس نفیس زن دلبند و فرزند ارجمند
در معرض تلف اندازیم تو برین سخن بجان راضی هستی
از هر سخن عجب عجب تر است راجه فرمود که چون این وجود
اعتباری ندارد اگر بکار حقی صرف شود همان بهتر بلا قصور
مرا فدیه فرزند سازید دست ازین بیگناه بردارند

این بگفت شمشیر از غلاف برآورد خواست که خود را فدای
فرزند سازد درهمان اثنا محافظی از غیب دررسید
دست راجه بگرفت ازین قصد باز داشت چون راجه
نگاه کرد هیچکس از انها که دیده بود بجز خارش ندید
متعجب ماند حافظ گفت ای راجه شفقت نشان
رافت امتحان وشفقت تو بر خلق خدا قصد بوده و
زیاده از انچه در تصور آید مشاهده نموده شد و
ساکنان عالم بالا هم مطیع تو گردیدند در دفع بلا و رفع
شداید زمان مرا موکل کردند راجه میکواهن ازین
بشارت مستبشر گردیده بشکر الهی پرداخت اکثر جزایر
مسخر کرد قدغن نمود که جانوران را ایذا نرسانند هنگام
مراجعت از جزایر از استماع او راجه ماروار خبر یافت
که بکشتن حیوانات مبادرت می نماید در اول سرطان

دراول

360

آبی

در آن سرحد که بحکم الهی مشهور است سایه دولت ابد آمیخت
لشکریان از بی آبی عسرت بسیار کشیدند راجه
بتضرع و زاری شبی اشکباری کرد بدعای او چندان
باران بارید که حشم و خدم سیراب شدند چون
راجه ماروار اینخبر استماع نمود حلقه اطاعت در
گوش خود کشید راجه میگواهن حاکم ماروار را
ملازم رکاب نصرت نموده از سمت کنج و سورت
بر وفق مرام خاطر جمع کرده عنان عزیمت بطرف تهته
و بهکر منعطف گردانید آن نواحی بحیطه تصرف آورده
هنگام برسکال متوجه کشمیر شد چون بر سر معبر آب
بسندر رسید دریا طغیان داشت ازان دریای قهار بتسخیر جن
که در آن ماهر بود مشغول گردید بصورت جسر ممثل گشته
راجه را با موکب ازان دریا بسهولیت گذرانیدند

چون بملک کشمیر رسید راجهای اطراف را بانعام
های وافره و خلاع فاخره سربلند فرموده رخصت
طرفهٔ خود داده وجه احسن ضبط نموده بتجانن
پاندرتهن که آثار آن باقی است از اعمال اوست
مدت سی سال باشغال ملک و مال گذرانید راجه
سرب سین دو پسر داشت یکی هرن دیگری پورمان
نام داشت راجه هرن گلشن سلطنت را بآبیاری حکومت
و سحاب دولت طراوت تازه بخشید پورمان
بوزارت ملک و مال اشتغال ورزید میان برادران
مدتی وفاداری بود آخرها پورمان فرمود که تا بنام
او وجوه دراهم و نایره بیارایند راجه هرن از وقوع
این امر آشفته خاطر گردید پورمان را محبس فرستاد
زن پورمان از راه هراس در خانهٔ کوزه گری مخفی ماند

چون حامله بود پرورسین نام پسری که آثار دولت
از جبین او هویدا بود تولد شد یقین خاطرها بود
که پرورسین پسر کوزه گر است اما وی از راه نجابت
ذاتی و اصالت کانی بکار کوزه گری نمی پرداخت
کمان و تیر گرفته خود را مشغول شکار میساخت با اطفال
همسال بازی حضار مراتب مناصب مقرر نمود اطفال
سر موئی از حکم او تجاوز نمیکردند چون بسن تمیز
و رشد رسید پرسید برافقت مادر و احیا خالو که
باستماع اخبار موحش تفحص خواهرزاده از موطن خود
بنگرکوت آمده بود بزیارت صوامع و معابد متوجهه
هندوستان گشت تتمهٔ احوالش بعد ازین نگارش
خواهد یافت راجه هرن مدت سی سال و دو ماه قرین
حشمت و جاه گذرانید چون از باغ سلطنتش نهالی از

نسل سر زند اکابر و اعیان کشمیر بخدمت راجه بکرماجیت
که در آن ایام فرمان روای ممالک هندوستان بود
بجهت درخواست حاکمی رفتند راجه بکرماجیت منشور
ایالت و ریاست کشمیر بماترگپت نام برهمنی کشمیری
که پیش ازین برای تحصیل عطایا و برات ببارگاه
بکرماجیت رفته بود در وجه صله شعری که دران احوال
خود معروض داشته بود مرحمت نمود ماترگپت بکشمیر آمده
اعیان ملک قامت قابلیتش را بخلع مملکت داری
مخلع داشته غاشیه فرمان برداری او بر دوش جان
کشیدند **راجه ماترگپت** بدانه عدل و داد مرغ دل صغیر و کبیر
و برنا و پیر بدام محبت در آورده زنگ ظلم و بدعت از
مرات خواطر بصیقل عدالت زدود ماترگپت تا حین
حیات راجه بکرماجیت منکی و ساده ایالت بود چون

پرورسین راجه برادرزاده راجه هرن که در خانه گوره گر
پرورش یافته بود باتفاق خالو و مادر بزیارت
صوامع و معابد رفته بود وراثت ملک باو میرسید
بتائید ذو الجلال استعداد سلطنت بهم رسانیده
نگرکوت و آن نواحی را بتصرف آورده رایت عزیمت
بتختگاه آباو اجداد برافراشت بر تخت سلطنت پای
دولت باستقرار و استقلال گذاشت هرچند ماترگپت
بدستور حکومت کشمیر عرض کرد قبول نفرمود ملتبس
بلباس شاهی گشته روانه بنارس گردید در انجا معتکف
گشت ماترگپت هرچه از محصولات کشمیر جمع میشد
انفاق مسافرو مساکین میداد شش سال و نه ماه
باایالت گذرانید **راجه پرورسین** ابن پوران چتر
سلطنت بر فرق دولت افراشت عنان عزیمت بقصد

تسخیر ممالک بصوب هندوستان معطوف داشت اکثر بلاد
بتصرف در آورد. بمالوه که دار الملک راجه بکرماجیت
بود سایه وصول انداخت در آنوقت راجه شیلادت
ابن راجه بکرماجیت مغلوب اعدا گشته متحصین بود راجه
پرورسین با معاندین وی مبارزت نموده غالب آمده
راجه شیلادت را مستخلص ساخت بدستور ولایت مالوه
باو ارزانی داشت بکشمیر معاودت نمود در مقر دولت
آرام گرفته خاطرش متعلق بنای عمارات شهری شد
در وادی و جوانب کشمیر سیر میکرد هیچ مقام مرغوب
خاطرش نمی آمد شبی در اندیشه این خیال بود
بوادی و جبال سیر میکرد در آن اثنا یکی از ابدال
رجال بوی باز خورد چون راجه پرورسین مستغرق
لجه فکر دید از راه کمال رافت فرمود در مکانیکه

فردا صبحی رنگ ریخته مشاهده نمائی باساس مردم شهر
قیام نما که دلالت بطول مدت دارد راجه برین نوید
مسرور گردیده صبحی سر از خواب برداشته بجستجوی رنگ
بیدرنگ قدم بجنبش آورده درآن ملاحظه یافت که
بطرفی رنگ ریخته دید کوه ماران درمیان آن
واقعست از وقوع این موهبت بسپاس آلهی پرداخته
بعمارت آن شهر اشتغال ورزید منقول است که سی و
شش لک خانه مرتفع درغایت تکلف برزمین بتعمیر کرد
برتبۀ این شهر معمور بود که در ممالک هندوستان هم
مثلش کم نشان میدادند تا آنکه بحوادث آتش خاکستر
شد تا حال که قریب هزار سه صد سال است از طرف
کوته پوره کوه ماران سرخی میزند هنوز تمام نمیشود
آب بهت درآنوقت متصل کوه ماران میرفت تا اول

دشتی بود خالی از آب موضع شور و متعلقه پرگنه بهاک
از اعمال شوراک وزیر راجه پرورسین است که سنگهال
دیپ بجاگیرش مقرر بود حکومت راجه پرورسین شصت
سال بتعداد یافت **راجه جدشتر** بعد از پدر رعیت پرور و
صاحب تخت و افسر گردید رایحهٔ عدل و احسان او مشام
وضیع و شریف در رسید نه سال و نه ماه قرین دولت
و جاه گذرانید **راجه لچهمن** ابن راجه جدشتر بطلعت
سلطنت مملکت را چون لمعان مهر خاور منور گردانید
خلایق را لب غر بادهٔ کامرانی بنشاط امانی آمال
رسانید تا سیزده سال ظلال معدلت گسترد تاج و
تخت به برادر خود سپرد **راجه زنادت** برادر راجه لچهمن
چمن پیرای باغ سلطنت گردید زلال عدالت و نصفتش
بمزارع خشک جهان انام بروفق مرام رسیده از جم

اگره ملک

اکثر ممالک هندوستان تسخیر نمود گویند که ظهور
آنحضرت در عهد سلطنت او بود راجه دار الشفای
ساخته بود که فقرا و غربا شربت و دوا از انجا
می یافتند بعد انقضای سیصد سال عمر که بدان
مخصص گردید ترک فرمان دهی کرد در عار راجه آررای
که واقعه در بوهه رزه سبق ذکر یافت بالشکر عظیم
در آمده دیگر آثار ایشان پیدا نشد مورخان مدت
سلطنتش نگفتند راجه بکرمادت ابن زنادت بدولت تخت و تاج
فائز گردید بر کافه بنی آدم شفقت و رحمت آن راجه بیش
از لطف پدر به پسر بود راجه بمحض صفای نیت و
حسن طویت از جناب مجیب الدعوات بدعا خواسته
بود که هیچکس را در ایام سلطنتش وفات نرسد
چه بصیبت خلق بسبب اوست اتفاقا تا بیست سال حکومتش

همچنان شد که متمنی خواسته بود و چون اجل راجه
رسید سپاهی درین شهر ودیعت حیات بمتقاضی اجل
سپرد رامه از نهایت حزن و ملال آتشی برافروخته
خود را در نیران افکند بنیاد حیات خود برکند
راجه بلنادت برادر بکرمادت چتر سلطنت و دیهیم
دولت بر سر گذاشت به بذل نقود و اموال خزاین آز و
حرص ولشاو رجال ابناست منقولست که در آن وقت
بعزم تسخیر ممالک هند رایت عزیمت برافراشت بر پایک
که از معابد مشهور هنودست رسید نود و نه هزار و نهصد و
نود و نه اسپ به براهمه عطا کرد بر لوح سیمین مسطور فرمود
هر جواد دیگه صد هزار اسپ عطا کند نام او از لوح
سیمین محو سازد در همان محل بعرض لشکر ملتفت که دید
سه صد و بیست و پنجهزار سوار جرار و بیست و پنجهزار اسپ

لک زنجیر

کتل با زین ولجام مکلل بجواهر گران بها ده هزار یا کی
بشمار کاتبان حساب داران آمد در خلال این احوال
تفرج عجایب وغرایب شهر بنزوه ودیدن حسب
راجه انجاکه مرتاض ودانشور ومعدلت گستر بود واز
هالنش سر بر زد حذم وحشم وفوج دریاموج در
قنوج گذاشته تغیر لباس داده پوشید ونهان
ازخلایق عنان عزیمت بدالصوب معطوف داشت بعد از
طی مسافت در آن شهر رسیده در بتخانه سوام کارنک
که از بتخانهای عام مشهور بود مرورش افتاد و
اتفاق چحلا نام رقاصه که باصطلاح اهل هند پاتر
میگویند در حسن وجمال بیهمال بنداشت آن روز در آن
بتخانه بازی میکرد چون راجه وحبه صاحب قبول بود
بجملار آشفته ودیوانه خود ساخت راجه بالجاج والتماس

بحلا مهمان او شد چون راجه شنیده بود شیری بخونخواره
از فلان بیشه بیرون آمده بفلان راه می آید مرکرا
می بیند هلاک میسازد هرچند راجه جسپت دلیران
کشور بدفع آن شیر نامزد کرد فایده بران مرتب نشد
خلقی کثیر هلاک شدند راه آمد و رفت مردم منقطع
گردید عرق حمیت راجه بلتادت بجنبید هنگام شب عنان
عزیمت براه شیر معطوف داشت نعره بروی زد شیر
آهنگ راجه کرد راجه بیکدست برهن شیر کرده بدست
دیگر بضرب خنجر شیر را هلاک ساخت در آن کیرودار خاتمی
که بنامش بود افتاد راجه جسپت چون بر این حال
وقوف یافت متفحص احوال راجه بلتادت شده در خانه
بحلا یاتری سراغ یافته با تمام حشم و خدم
بدیدنش رفته لشکر قدومش پرداخت بتعظیم بجا آورد

آورده بلوازم نثار پیش آمد کلیان دیبی دختر بزرگ
خود بعقد او در آورد راجه بلتادت بعد از تصرف
هندوستان بصوب کشمیر مراجعت نموده برادر زنش
نایب کشمیر بود کام زن مسلک عصیان و طغیان
گردیده بالاخره بدست چندالی به بدترین حالی کشته
گردید کشمیر بدستور بتصرف راجه عیوره در آمده ایام
حکومتش سی و شش سال شمار کردند در سال پنجاه و
شش بساعت محمود و وقت خوش راجه درلت درهن
داماد بلتادت بسعی و یاوری کنگ وزیر رونق افزای
تخت و سریر گردید بیمن اعتدال هوای معدلتش میوه
نهال آمال صغیر و کبیر بکمال پختگی رسیده زمان
سلطنتش سی و شش سال امتداد یافت دیگر بعد از آن
بموجب قدرت آلهی در سال نود و دو راجه پرتاب ادت

پسرزاده درلب ژرهن سکه زن دراهم و دینار گردیده
بسمت کامراج شهری تاپر نام عمارت کرده همان شهر
را مستقر اورنگ حکومت خود ساخت آورده اند که در زمان
دولت او سوداگری از دکن آمده بود چون نام بسی
از نوادر تحف ونفائس عالم براجه گذرانید راجه صحبتی
ملوکانه منعقد داشت سوای قوال وارباب ساز هزار
ودولسیت معینی اشتغال داشتند چون سوداگر هم
ازباده مهربانی در آن صحبت طلبید دود سموع ومشاعل
بدماغ سوداگر صعود نموده طبعش از منهج اعتدال
منحرف گردید خود را از میان مجلس برون کشید راجه را
از نزاکت دماغ سوداگر تعجب دست داد چون
بریخال وقوف یافته بعد چند روز بخدمت راجه
التماس ضیافت نمود چون راجه بخانه او قدم کش گردید

ایکبار

اسباب تجملت او چنان دید که هرگز در مشاهده اش
نگذشته بود از انجمله گوهرهای شبچراغ لاتعد و لاتحصی
در آن مجلس ریخته بود که شب تار را ضیائ خورشید
وسط النهار داشت هرچند بون آنجمله را پیشکش کرد جم
دریادل همت وزیر قبول نفرمود اما دلبسته جمال جهان
آرای جاریه گردید با وجود زور عشق آن آزار را از نزدیک
و دور پوشید از اخفای آن کارش به بستر کشید
سوداگر چون کیفیت دلبستگی راجه معلوم کرد جاریه بخدمت
فرستاد راجه با وجود استیلای عشق تصرف نکرد
که ملک او بود بون کیسه ند بور را در بتخانه مهادیو
نموده براجه التماس کرد که الحال از تصرف من برآمده
است بعد ازین بفرمان راجه کنیز را بحرم سرا آوردند
از موانست او احوال راجه نصیحت گرایند از همان جا به

راجه چندر اسند

چهار پسر تولد یافت حکومتش پنجاه سال درآرنی است
در سال یکصد و چهل و دو **راجه چندر اسند** اکبر اولادش
بر بسیط بساط سلطنت پرداخت باهتمام ریاحین
عدالت ساحت مملکت را رشک گلزار جنت ساخت
در مراتب عدل حکایات او بسیار نقل کنند چون
این نامه گنجایش آنهمه ندارد بر یکی اختصار میرفت
نقلست نوبتی عمارتی از عورات براهمه دادخواهی کرد
که شوهرش را کشته اند اگر قاتل او بهم رسد او نیز
بتعذیب تمام هلاک سازد راجه فرمود که غالب ظن
تو در اقدام قتل شوهرت بکیست مظلومه عرض داشت
که شوهر من ازان قبیل نبود که با کسی معاودت
می ورزید تا بوی گمان برومی لیکن در هنگام تحصیل
علم با یکی از ابنای جنس شریک سهیم بوده در مباحثات

و مذاکره اکثر احبابان سخن بدرشتی میگفتند مبادا که
آنکس رور مقتول ساخته باشد هرچند راجه بشخص مظنون
را آورده در استکشاف اینهم تدبیرات بکار برده
فایده بران مرتب نشد در کمال حزن و اندوه بجواب
در آمده که در عالم رویا مشاهده میکنند گویا کسی با راجه
خطاب میکند که در فلان صومعه که ساخته معمار همت است
بفرما آردی از برنج بر زمین یکان یکان را اشاره نما
که بران آرد قدم زنند چون متصل از نقش قدم دو
کس ظاهر شود قاتل مقتول همان است زیرا که مقتول
با قاتل تا مرافعه قضیه بروز جزا دوش بدوش است
راجه بهمان دستور که در عالم رویا باو نموده اند کاربند
گشته همین که شخص مظنون بران آرد قدم نهاد فی الحال
نظارگیان علامت نقش قدم دو کس دیدند راجه

قاتل را بپاداش رسانید ایام جلوس راجه بر تختگاه هشت سال
و هشت ماه در سال یکصد و پنجاه و یک **راجه جیانند** برادر
چندرانند بسلطنت رسید برخلاف برادر دادگر بشور و شر
قیام ورزید در زمان حکومت او اقسام خرابی پدید آمد
خواطر مردمان بغایت مجروح گردیدند کافه برایا بدعای
صبح و مسا رفع این بلا از خدا میخواستند چون مدت
سه سال از ایالت او گذشت بیماری صعب بر بدنش
مستولی شده هرچند اطبا معالجه نمودند فایده بر آن
مرتب نشد بهمان مرض خود را و خلق را از عذاب رهاند
راجه للتادت برادر دیگر چون خورشید خاور بر تخت
سلطنت جلوه گر گردید شکستگیهای خواطر بمومیای شفقت
او بالتیام رسید خرابی ها بحالت عمارت آمد جلا شدگان
اوطان را برسانیدن وطن مالوف اشارت دادند بعد از آن

راجه جیانند

راجه للتادت

بعضی

بقصد تسخیر ممالک رایت عزیمت برافراشت پنجاب و قنوج
و بهار و بنگاله و دکن و مالوه و اندریت که اکنون بدهلی
مشهور است در حیطه تصرف درآورده از اندریت متوجه
پنجاب گردیده از پنجاب عنان عزیمت بصوب کابل
و بخارا معطوف ساخت با مومن خان حاکم انجا را چهار
کرت اتفاق مبارزت افتاد هر چهار کرت هزیمت بروی
واقع شد چون مجال مقاومت از حیز طاقت بیرون دید
از راه ملاطفت امان طلبید تمام ولایت ماوراء النهر و
ترکستان را متصرف گشته رایات ظفر پیرا بجانب خطا نهضت
داد از نفایس و نوادر آن دیار هرچه توانست گرفته
از راه ختن و تبت و کاشغر بپای تخت معاودت نمود
به بنای معابد و صوامع پرداخت در موضع پرسپور بتخانه بزرگ
بنا کرده ستونی به بلندی پنجاه و چهار گز از یک پاره سنگ

در آن بتخانه منصوب بود تا امروز آثار آن عمارت
باقیست هر ولایتی که مسکن شد صاحب هنران نادره کار
آنجا را بالغامات و افره بکشمیر میفرستاد چکن نام
دانشوری که در فن کیمیا و علوم غریبه ماهر بود و
در اثنای تسخیر ممالک در سلک ملازمان راجه للتادت
منسلک گردید چون راجه بر علم و دانش او وقوف یافت
او را بتدریج مرقات وزارت ترقی فرمود عقدهای
مالاینحل بناخن تدبیر چکن میکشود منقولست که در معرکه
از معارک غنیم علیه دست در راه سهمگین آبی دشوارگذر
مانع عبور گردید چکن وزیر جوهری از بغل بیرون آورد
در آب انداخت آب منشق شد معبر بهم رسید بعد از
عبور لشکر چکن صاحب فن جوهری دیگر نمود که جوهر سابق
ثانی لاحق گردید آب بدستور روان شد در خلال آن

احوال

احوال شخصی مقطوع الالف والاذن والید سر راه
راجه للتادت موید لطن بوق داد خواهان استاد تظلم
نمود که فرمان روای ملک بانو کاشمندر را
بسعادت ارادت راجه رهنمونی نموده بودم حاکم
مذکور بنظاهرت رنگ روان که پیرامون مملکتش را
واقع است نسبت آن در اشاعه راه اصلا بادی و
زرع همت مغرور گشته در غضب شده مرا بانواع غضب
مبتلا ساخته باین روز نشانید فرصت یافته خود را بدرگاه
رسانیدم تا بیمن عدالت راجه زمان سزائیکه درخور
اوست میرسد راجه فرمود که اطبا بمعالجت او پرداختند
بعد از التیام جراحات بار دیگر معروض داشت که تنبیه
آن سرکش بهتر دار لوازم امورست راجه کیفیت طرق
ازو پرسیده عرض کرد که آنملک دو راه دارد یکی پنهان

قطع میشود و دوم به پانزده روز طی می گردد اما در راه
ثانی آب و علف معدوم است راجه براق و اذوقه
ترتیب داده طریق ثانی اختیار نمود بعزم استیصال
او بجنبش آمده چون مسافت معهود طی کرد اذوقه
باتمام رسید راجه از دادخواه استفسار نمود جواب
داد که من یکی از دولت خواهان والی ولایت با
بالوکا شمندرم حیله برانگیخته ام که درین راه بی آب و علف
انجنین لشکر تلف کردم بفدای سر کم بهای خود شرهیچ
نو دشمنی قوی ازان جهت ساختم از استماع این کلام
نافرجام تمام لشکر دست از حیات شسته دل از زندگانی
باز داشتند مضطرب و بیقرار گردیدند راجه آن جمله را
بمهربانی و عنایت ربانی مستظهر ساخته روی نیاز بدرگاه
کریم کارساز آورده رستگاری ازان خواری مسئلت نمود

چون سوید بتایید ایزدی بود از ملهم غیب بشارت
یافت لشکریان برین امر قیام ورزیده ترشح فضل
الهی جوشیدن گرفت لشکر و دواب سیراب امید
گردیده بعد طی اندک مسافتی بدان سرحد رسیده
دقیقه از دقایق نهب و غارت و قتل نامرعی
نگذاشتند مولف تاریخ کشمیری نویسد که اکثر کارهای
راجه للتادت چنین بود اما دو صفت ذمیمه اتصاف
داشت یکی آنکه در مستی حکم های بیجا میکرد که در حالت
تغیط و انتباه از صدور آن پشیمانی میکشید دیگر
آنکه نقض پیمان می نمود از عهده عهد کمتر می آمد
چنانچه راجه بنگاله را بشدت بکشمیر آورد و بقتلش اقدام
نمود چون خبر قتل او نزد منسوبانش مسموع یافته بر
راجه للتادت در اواخر سلطنت لشکر بجانب ولایت ستانی

کشید در یکی از بلاد آلونالایات که خوش آب و هوا
بود رحل اقامت انداخت باعیان ملک کشمیر اعلام
نمود که از جمله دو پسرش هر کرا قابل رتبه سلطنت دانند
بفرمان روائی اختیار نمایند گروهی از مورخان بران
رفته‌اند که راجه للتادت با تمام حشم و خدم در سمت
شمال میان دو کوه زیر برف آمده متنفسی غیر ازان محشر
زنده برنگشت العلم عند الله تعالی مدت حکومت راجه
للتادت سی و شش سال و هفت ماه است راجه کولیانند ابن
راجه للتادت جانشین پدر شده مدت پانزده روز باشتغال
حکومت پرداخت تخت سلطنت را تکیه گاه برادر ساخت
بموجب ارادت الله تعالی راجه مهرادت بمقتضای عدل و داد
نصفت و احسان تا هفت سال بدولت و اقبال و کامرانی
تمام حکومت کرد راجه بربنابت کلاه خسروی بر سر نهاده

دست

دست به بذل نقود و اموال کشاده مدت چهار سال متقلد
احوال عمر با وضعیفا پرداخت راجه الباهبت برادر رنیامیت
بحکومت رسید شب و روز در بازیهای معینه اوقات
میگذرانید با اهل لشکر و سپاهی و سایر ارباب طلب
چیزی نمی داد بسیار ضایع و پریشان روزگار را گذاشت
مدت دوازده سال و دویست و چهار راجه سنگرام چیو
صیت صاحب کلاهی باطراف و جوانب افگنده و در
پرورش طوطی و طیور راغب بود ایام حکومتش در عدالت
و نصفت هفت سال تعداد کردند راجه جناوت بسلطنت
فایز گردیده آوازه سخاوت و رعیت پرورش تا قاف
تا قاف آفاق رسیده اطراف کشمیر کماینبغی ضبط
نمود مدت حکومتش سی سال بود راجه جیاپند برادر
جناوت در حد هشت سن بحکومت رسید اگرچه خالوی او

که از قوم شراب فروشان بود و در امور ملکی دخل
تمام یافته اطراف و اکناف را تحت تصرف درآورده
بوجه احسن ضبط نمودند از انجا که طایفه مذکور ازارل
اقوام اند اکابر ناب تحکمات آنها نیاورده راجه را
معدوم ساختند ایام سلطنتش بیست و دو سال **راجه**
برهونند ابن جیانند ستاره دولتش از برج سلطنت بر دمید
در زمان حکومت او نیز سلسله شراب فروشان در امور
ملکی و مالی مداخلت داشتند مدت سلطنت آن وبال
نصیب بیست و شش سال حسیب است **راجه ایکانند** ابن برهونند
بعد سه سال از مشاهده جمال عروس مملکت بامید سعادت و
اقبال ریاست و کامرانی برید **راجه آنند** ابن ایکانند
پانزده سال از گلشن سلطنت گل کامرانی چید چون
کوکب طالع راجه کار کوتی بهبوط رسید نیر سلطنت

راجه ادت ورنا

از خاندان دیگر طلوع گردید در سال دویست و هشتاد و هشت
راجه ادت ورنا ابن سکور ورنا بیاوری و تدبیر سور وزیر
پر غلغله شده راجه ادت ورنا بساط رعیت پروری
و معدلت گستری گسترده ظلام ظلم از ناحیت ملک بیرون
برد کف نوال به بذل اموال برکشاد و در دامان تمنای
هر یک گوهر مراد نهاد از اسباب سلطنت با خود جز خیره و
قطاس هیچ چیز نداشت مدت بیست و هشت سال و
سه ماه و سه روز اختر دولتش مملکت افروز بود و

راجه سور ورنا

در سال سیصد و شانزده راجه سور ورنا برادرزاده راجه
ادت ورنا چتر سلطنت چرخ فرسا ساخت کوس دولت
بربام حکومت نواخت دهلی و گجرات و دکن بحیطه
تصرف درآورده ضبط نمود هجده سال و هفت ماه و نوزده روز

راجه کوپال

حکومت نمود راجه کوپال ابن راجه سور ورنا دو سال در سور

سلطنت بکام خاطر مردمان گذرانید در سال سیصد و سی و

شش راجه جکبت جانشین برادر کام بخش شد در دور و

حکومت بغداد راجها آمد چون از سلاله راجها قایم مقامی

نماند رانی سکندها مادر راجه کوپال باستعجال تاج

اقبال بسر برزد در عهد او سران ملک با یکدیگر نزاع

سر کردند سلطنت رانی شفقو یکدیگر نشدند چون رانی

دانست که امور سلطنت مختل گردیده خود را معزول ساخت در

سال سیصد و سی و هشت راجه بارت بفروغ جواهر زواهر

تاج سلطنت جهان آرا گردید رانی سکندها زنجیر و غل

کشید تا مرغ روحش از قفس تن پرواز نمود اصحاب اخبار

مدت حکومت راجه بارت پانزده سال گفتند در سال

سیصد و پنجاه و سه راجه اجب ورنا کوس دولت نواخته

یکسال و هشت ماه بدولت و جاه گذرانید در سال سیصد و پنجاه

راجه جکبت

راجه بارت

راجه اجب ورنا

راجه چکرورتا
چهار میگویند **راجه چکرورتا** ابن رحب ورنا مدت ده
سال بدولت و اقبال بر تخت سلطنت بود در سال سیصد و
راجه سوروون
شصت و چهار **راجه سوروون** منتظم امور کوی و برزن
گردید سماست طبع و دوهالت همت منصف بود چون
رغبت خاطر او بامر قبیح شایع شد مردم متمول مبلغهای
کلی بر رشوه افزوده دخل کار میکردند عمال از ناهمواری
او متفق شده بر عزل او رای زدند سلطنتش دو سال
راجه سنکروردهن
شمار کردند در سال سیصد و شصت و شش **راجه سنکروردهن**
ابن سوروون در ساعت خوش تاج مملکت بر سر گذاشت
راجه چکرورتا که یکبار مدت ده سال بحکومت گذرانیده
لشکرام دامکر که سردار معتبر بود ملتجی گردید با عدد و
حدت تمام ممد رفعت راجه سنکروردهن اشتغال ورزید
راجه سنکروردهن دران جنگ بضرب تفنگ از پا

در آمده **راجه چکروَرنا** بار دیگر صاحب تاج و افسر گردید اما

اینمرتبه باعمال قبیح اشتغال ورزید لولی زنی را که واله

شیفته او شده بود در امور ملکی و مالی مداخلت داد

عشایر و خویشاوندان او را بمناصب نامناسب بلند

پایگی بخشید سنگرام دانگر را که بعون او دگرباره پای

بر مسند سلطنت نهاده بنا واجب مقتول ساخت از وقوع

اینچنین حرکات خواطر با از و مستقر و متنفر گردیده اقارب

و متابعان سنگرام دانگر شبیخون آورده او را از هم گذرانیدند

مرتبه دوم مدت سلطنت او سه سال بود در سال سیصد و شصت

نهه **راجه امبت** ابن راجه ربت بحسب تقدیر معاونت

سرحت وزیر بحکومت رسید ابلهی و سفاهت شعار ذاتی

خود نمود طریق قطع صله رحم و ذوالقربی که آثار ادبار

است اختیار نمود طغیان او باینمرتبه بود که برای آزمایش

راجه چکروَرنا

راجه امبت

تیغ بیکناهانرا از هم میکذرانید زخم نسوان آشتن میشکافت
تا احوال تیغ مکافات قرار لفظه معلوم کنند بهمین جوق
جوق آن را هلاک میساخت عاقبت بمرض دق گرفتار
شده به بدترین حالیکه کس مشنواد جان بمتقاضی
اجل سپرد ایام استیلای آن بداعمال دو سال و
یکماه به تعداد آمد در سال سیصد و هفتاد و یک راجه
سور ورنا بار دیگر بیاوری سران ملک مالک تاج
و افسر گردید بازمیندار مرلج اورا محاربه اتفاق افتاد
چون جمعیت راجه سور ورنا کم بود مقاومت از حیز
قدرت بیرون دید رو بجبال هندوستان آورد و
در بیزتبه یکماه زمام حل وعقد بور در کف اقتدارش بود
یازده راجه اند از سلسله خمار بسلطنت رسیدند
مدت حکومت این یازده تن هشتاد سال و سه ماه

راجه سور ورنا

راجه حسین کردیو

بشمار آمد بار دیگر حکومت بخاندان راجه پرورسین که
سبق ذکر یافت رجوع نمود و ارکان دولت و اعیان
مملکت بموجب اتفاق خود قرعه مشورت زدند بنام راجه
حسین کردیو که یکی از بار راجه پرورسین بود بنا بر
تصاریف ایام و نامساعدت چرخ نکوهیده فرجام
روزگار بناکامی و نا سرانجامی میگذرانید سرآمد
اکابر فرخنده مآثر راجه تعظیم و تبجیل هرچه تمامتر
آوردند عروس مملکت با او عقد بستند انقیاد فرمان
او واجب و لازم دانستند راجه دقیقه از عدل نامرعی نمیگذاشت
دزدی و رهزنی در عهد او بالکل معدوم گردید
اهل بیوت ابواب نمی بستند عاقبت فکر الله تعالی
گریبان گیر او شده ترک حکومت کرد بریاضت مشغول
گردید ایام حکومت او نه سال نوشتند در سال سهصد و هشتاد

راجه کشنام دیو

راجه سنکرام دیو ابن جسس کردیو بر طبق وصیت پدر
با وجود صغر از فراز تخت چون مهر از خاور جلوه گر دید
مدت شش ماه برعیت پروری پرداخت بدست پرورت کنت
وزیر بحسب تقدیر بقتل رسید راجه نندگنت ابن سنکرام
راجه نندگنت
دیوکنت از انتهای راجهای روزگار ساخته است که بنابر
تصارف ادوار تقلب لیل و نهار درادون بدهفت
مشغول بودند ازانجا که گوی سلطنت در میدان مملکته
افتاده بود وی بچوگان همت از میان همه در ربود
از جلوس او بر تخت سلطنت کارهای اهام بر وفق مرام
نگشود او همواره بجور و اعتساف پرداخت مصادره
اموال و لباس و نقود و اجناس مبوت و ضع و شریف
خالی ساخت باوازه حسن و جمال رانی کوری خاتون راجه
جسس کردیو شیفته و شیدا شده هرچند پیغام مواصلت

باوداد مطلقا تن نداد بالآخر چون رانی دانست که بعنف
متصرف او خواهد گشت آتشی عظیم افروخته خود را
در زیر آن سوخت محافظت عصمت خود نمود راجه از
وقوع اختلال و رسیدن دست بدامان آمال گرفتار
انواع امراض گردید در اندک روزی بنار جهنم رسید
ایام سلطنت او یکسال و چهار ماه محاسبان آگاه شمار
کردند **راجه کنهم کنت** ابن سرور کنت بگردش آسمانی
کلاه جهانبانی بر فرق دولتش منصوب گردید و از
ناهمواری او خلق مطلقا جمعیت و فراغت ندید پیوسته
خمر و ضمیر مداومت داشت اکثر و اغلب لباس نسوان
ببر گرفته رقص می کرد در هتک ستر ناموس دقیقی را
باقی نگذاشت رعایا را ناحق متهم داشته بشکنجه تادیب
تعذیب نقود و اجناس مصادره مینمود روزی لشکار رفته

بود

بود دید که از دهن شغالی آتش مشتعل است و اهمه عظیم برو
مستولی شد جان بقابض ارواح سپرد استیلای او
هشت سال بود راجه اودین ابن کسم گپت قصر سلطنت بارکان
دولت مشید ساخت برخلاف پدر بیدادگر رعایا را
از محنت و جور و عذاب رهائی داد و در خلال آن
احوال ہمک نام ترکی وارمت نام سرداری متفق شده
نزد و لعینان پیش گرفته در پرسپور با راجه مصاف کردند
طرفین کشته شدند حکومت او چهارده سال راجه نند گپت
ابن راجه اودین بسعی خیرخواهان اعد است کن بخت
سلطنت را بجلوس دولت برآراست توفیق عمارت
مواضع و معابد یافت یکسال و نه ماه نه روز بتاج
راجگی مملکت افروز بود راجه برتهو ابن راجه اودین
در سال چهارصد و پنج از خواطر ارباب رنج رسیده

جورر بود مدت حکومت او یازده سال در سال چهار صد و

شانزده بعد ازان بقدرت آلهی راجه بهیم ابن راجه

او پهسن برادر سیوم بفروغ چهره سلطنت شبستان

مملکت را لمعان بخشید ایام حکومت او چهار سال

و سه ماه کشید چون از اولاد راجه او پهسن وارثی

نماند رانی مادر راجه بهیم بی سهیم بکامرانی

اشتغال ورزید مدار مهمات ملکی بر تیلک نامی که

از ازل قوم بود گذاشت وقوع اجغال باعث برهم خوردگی

اعیان سلطنت گردیده یکره راج برادرزاده رانی را

بحکومت پذیرفتند تیلک بر یکره راج غالب آمده

در امور مملکت داری مستقل گشت زمیندارر اجورر ا

که بطغیان پیش آمده بودند مستاصل ساخت حکومت رانی

بیست و سه سال و شش ماه بود در سال چهار صد و چهل و چار

راجه سنگرام راجه

راجه سنگرام ابن اودی راج سنب داج مملکت را
بسراج و هاج دولت روشنایی بخشید احوال رعایا
برایا باعتدال هوای معدلتش بنهایت فراغت و جمعیت
رسید چون دیگری را قابل وزارت نیافت همان تلک را
باین منصب سرافراز ساخت تیلک سپاه گری پیشه کرد
در خرابی ملک کوشید ازانجا که میل طبع راجه بالکل
جانب میل وحیف نبود فرمود تا تیلک را با پسر بزرگش
سر دیوان بشمشیر سیاست ازهم گذرانید اما راجه سه پسر
دیگر تیلک را بنوازش و الطاف مخصوص داشته بدافعه
و محاربه ترکان که درآنزمان بقصد تسخیر کشمیر آمده بودند
نامزد فرمود بمردی و مردانگی ترکان را شکست دادند
هر سه بکار آمدند راجه سنگرام بعد مدت چهار سال
حکومت بمرض فساد معده جان بمتقاضی اجل سپرد

در چهارصد و چهل و هشت راجه مهرراج بجلوس سریر
دولت رونق افزای شهر و دیار گردید در عهد او
فتنه پا بدامن عافیت کشید احدی را مجال منازعت
نماند راجهای اطراف غاشیه اطاعت او بر دوش
عقیدت کشیدند در مدت بیست و دو سال حکومت کرد
در سال چهارصد و هفتاد راجه انت ابن مهرراج
متقلد امور تخت و تاج گردید چون در حدا سن بسلطنت رسید
ازین راه عموی او بگره راج او را بنظر نیاورده
بمدافعه و محاربه پیش آمده لوهرکوت را متصرف شده
راجه نیز لشکری گران از سران و یلان بمبارزت بگره
راج متعین ساخته افواج جانبین بنشتر راه فرار بر معارض
بالکار از همه اقطار رسید و بمنازل مستحصین غنیم آتش
کشیدند از اشتعال نار کین جانبین بکنار بر در راجه

بادکی

بادای این نوع جانفشانی لشکرها را بخوبی نواخت
درخلال این احوال رهون نام کسی بمعاونت و
معاضدت دانکریان لشکر سنگین فراهم آورده با راجه
مصاف داد راجه دران معرکه ترددهای رستمانه نموده
زخمها برداشت بآخره بفیروزی کامیاب گردید دست
راجه از وفور شمشیر زدن با قبضهٔ تیغ چسپیده بود اطبا
بمعالجه جدا کردند بشکرانهٔ این فتح نمایان بیست لکهه
روپیه بمستحقان انفاق نمود اولک نامی از جانب راجه
بهوج حاکم شهر مالوه برای تعمیر معابد و صوامع بکشمیر
آمده چون او را راجه در کاردانی و فهم و فراست آزمود
بپایهٔ مدار المهامی و صاحب اختیاری ملکی و مالی فایز
گردانید راجه بجور و عشق مایل و راغب گشته اما
دو در قبح سریرت اطلاع یافته دست بذیل استغفار و

از جمع معاصی توبه نمود بریاضت و عبادت مشغول گردید
ایام حکومتش پنجاه سال شمار کردند در سال پانصد و بیست

راجه کلشن ابن اننت در آغاز دولت کلشن بسلطنت
را بتربیت نهال سفها خارستان ساخت اکابر و اعیان
از وقوع اینحال قرین ملال گردیده پسرش شمس دیو پسر تن
را تحریص داده بمنازعت برانگیختند بموافقت هرش دیو
کمر جد و جهد بستند راجه کلشن چون بر این معنی وقوف
یافت چاره کار در رضا جوئی اعیان دولت منحصر یافت
بعزل سفها پرداخته دل همگنان باحسان بدست آورد چون
بمرض رعاف مبتلا بود از بی اندامیهای پسر رشید هرش دیو که
آزرده خاطر بود اکثرش پسر خود را که در لوهر کوت
گذاشته بود طلبیده باستصواب ارکان دولت جانشین
تخت سلطنت ساخت دل از کار سلطنت برداشت ایام سلطنت او بیست

سنین استداد

راجه انگرشن

شش سال امتداد یافت در سال پانصد و چهل و شش

راجه انگرشن ابن راجه گلشن چون بر تخت سلطنت
متمکن گردید هرشن دیو را مقید ساخت برادر خورد سحبمل را
ولیعهد کرد سحبمل هرچند در استخلاص هرشن الحاح
نمود باجابت مقرون نگشت بالآخره سحبمل آزرده خاطر
گردید بپرگنه لار رفت از تبت و آن نواحی لشکری آورده
بعزم رزم راجه انگرشن علم مبارزت برافراخت و
در ناشوان که پای تخت بود آمده مصاف داده شهر را
آتش کشید رزمی قوی اتفاق افتاد سابقاً راجه انگرشن
دو خاتم بمحافظان هرشن نشان داده بود که یکی علامت
رهایی اوست یکی نشان افنای او و مبالغه کرده بود که
هرگاه ازین دو کار یکی مامور شوند لوازم استعجال مرعی
خواهند داشت باخود مقرر کرده بود که هرگاه ازین دو کا

بیکی نامور شوند لوازم استعجال مرعی خواهند داشت با خود
مخمر کرده بود که هر گاه خصم غلبه باشد باف[illegible] مکنون ضمیر
پردازد و الا متعرض احوالش نشود چون راجه اکرشن
غلبه از جانب خصم دید از راه اضطراب خاتم خلاص را
بغلط بدست پسر خود داده از اینجا هرش بشیرین
زبانی و لطف طبع مسخفظان را مطیع خود کرده هر چند پسر
راجه اکرسن زبانی بمحافظان هرش تهدید قتل کرد
فایده مرتب نشد الحاصل چون شام ادبار هرش
بفتح اقبال تبدیل یافت بزور ملایمت ازان مهلکه
بیرون تافت بمعرکه در آمده بتحمل ازدیدنش مستظهر
وقوی دل گشته بیشتر بمبارزت پرداخت از وقوع
ایتحال اکرسن خود را هلاک ساخت مدت حکومت
او بیست و دو سال بود در سال پانصد و شصت و هشت

راجه هرش

راجه هرش ابن راجه کلش بهواخواهی کجمل برتبه صاحبکلاهی
رسیده در اعتلای مراتب احبا و استیصال بنهال وجود
فساد آمود اعدا سعی موفور بتقدیم رسانیده بر دور شهر چهار
دروازه منصوب ساخت بر هر دری جرس و زنجیر آویخت
تا مستغیث بی مزاحمت بواب و نواب بخدمت او
رسند فریادرسد بهر قضیه جزوی و کلی بنفس خود میرسید
کجمل برادر را که بسعی او کامیاب دولت گشت مورد
عواطف بی پایان میداشت و شکر معاونت او بتقدیم
میرسانید تا آنکه اصحاب نفاق راه یافته مزاج هردو
برادر را منحرف ساخته اتفاق مبدل بخصومت شد کجمل
پناه بحاکم داردو برده استمداد کومک نمود در آغاز
بهار با لشکر بیشمار از سمت داردو آمده در اثنای
راه لخت یخی از کوهی جدا شده افتاد با تمام لشکرش

زیر تیغ تلف گردید چون هرش را مخالفی در مملکت نماند
بکمال استقلال بکار سلطنت پرداخت سرکشان اطراف
سر بر خط فرمان او نهادند اسباب دولت او باین مرتبه
بود که هر شب دوهزار لگن در مجلس او می افروختند
بعدد ایام سال سه صد و شصت زن بعقد خود در آورده
بود هر شب با یکی از نسوان صحبت میداشت با وجود چنین
دولت خالی از حماقتی و سفاهتی نبود منقول است که یکی
از سیاحان شبیهه چند با خاتون حاکم دکن که بحسن و
جمال شهرتی داشت بخدمت راجه آورد راجه شیفته آن
شبیهه شده مصمم نمود که لشکر بر سر والی دکن کشد
چند نارا بدست آرد ارکان دولت نندن نام هزالی
که شب و روز در خدمت راجه هزال می کرد مبلغی تقبل
نمودند که راجه را ازین اراده باز آرد هزال باین امر متعهد

گردید از زبان چند تا کاغذی بمضمون ساخته که من حوری
بودم از حورهای بهشت بشوق مواصلت راجه از جنان
بیرون آمده بودم در اثنای راه بدست والی دکن اسیر
شدم در انتهاض فرصتم که خود را بخدمت راجه خواهم
رسانید زهینا رای راجه عنان عزیمت باین صوب
معطوف نفرمایند تا فایز شدن چند کنیز بملازمت فرستادم
که از جانب من در خدمت راجه قیام دارند بدان برای
بعد از چند روز دختری چند دلفریب بزینت و زیور
آراسته براجه ساده دل جلوه گر ساخت باینحال دوازده
سال سلطنت براند **راجه اجپل** ابن جتمل که هم جد و هم
پرستش بود بمعاضدت برادر خورد خود در سال الف و دو
هشتاد تاج سلطنت بر سر نهاد بعد از چندگاه ارشتلق
توهمی بهم رسانیده او را بحکومت لوهرکوت نامزد کرد

راجه اجل شبها تغییر لباس داده از حال عجزه وضعفا
متفحص بودی عمارت دلهای شکسته نمودی ارسال نیل
منت پذیر رفتی پس از درخواست عطا فرمودی اتفاقاً
زو نام نویسنده پسرکه بتربیت راجه اجل از پایهٔ
محرری بدرجه وزارت ترقی کرده بود جمعی از اوباش
متفق ساخته حق تربیت ولنعمت بر طاق نسیان گذاشته
شبی بر راجه تاخته از هم گذرانیدند راجه اجل چهار ماه
وچهار روز بفروغ چهره دولت جهان افروز بود
راجه اوپین رد بمعاضدت برادر خود جانشین راجه اجل گشت
همان شب مردم باو بیعت نمودند خاطر از ممر امرای راجه
اجل که از وقوع اینحال غافل بودند طلبیده جمع
ساخت چون اینخبر وحشت اثر بلکه چند سرگروه لشکر که
در صورت خود در کینه لار بود رسید بسرعت هرچه تمامتر

خود را بشهر رسانیده بمدافعه و محاربه راجه راپرداخت
او را هلاک ساخت مدت حکومت او یک شب و روز بود
راجه سلهن برادر راجه اجل بتقدیر ایزد عز و جل و سعی
ککهه چند فیروزمند بتاج و تخت فایز شده اعیان
مملکت و ارکان سلطنت بنا بر عدم قابلیت راجه سلهن
مناکحت عروس سلطنت بککه چند جلوه داده بودند
راضی نشد پیش از تقرر سلطنت براجه سلهن قرعه حکومت
بنام راجه ستل راجه مسموع ککه چند کردیده بمعدرت
متمسک شده بقلم آورد که پیش از تقرر سلطنت از جهه
سلهن در طلب راجه مبادرت رفته الحال که بتقدیر
ایزدی چنین پیرایه ظهور یافته راجه عنان عزیمت را
بصوب تورکوت معطوف فرمایند جواب ککه چند بسمع
قبول اسل راجه نیامده استعداد محاربه و مجادله نموده

ازینطرف گگه چند بسمع قبول سل راجه نیامده استعداد
محاربه و مجادله نموده ازینطرف گگه چند سامان حرب
نموده بقصد دفع راجه سنتل با راجه سلهن بباره موله
رفت او در اثنای راه بمقتضای حداثت سن بسود خود
از زبان باز ندانسته بنا واجب اکثری از هواخواهان
خود گشت گگه چند را آزرده خاطر ساخت در اندفاع
او شد مخالفان گگه چند را بجزو متفق ساخته با او
بمحاربه پیش آمدند گگه چند در آمیزگهی کارا داد مردی
داده سرداران نامی راجه را مقتول ساخت از بام
تا شام نیران جدل در اشتغال بود گگه چند عطف
عنان کرده راه لار پیش گرفت باوجود آنهمه نی
اندامی ها که از راجه سلهن دیده بود نزد راجه اشتیل
برفت بعزل راجه سلهن راضی نشد سل نی ها نغی و

ممانعت

ممالکی تا شهر شری نکر رسیده مردم راجه سلهن از
هر طرف جمع شده طرح جنک انداختند بهادران
معتبر نامی از طرفین کشته شدند عاقبت نسیم فتح و
ظفر بر پرچم علم اژدهاپیکر راجه سستل وزید راجه سلهن
و برادرش لوطن در ورطه حیرت افتاده بپای
راجه سستل بحسب ظاهر برادران مژده جان بخشی مسرور
ساخت بالاخره محبوس ساخت حکومت راجه سلهن سه ماه و
بیست و هفت روز راجه سستل ابن ... بمشیت خالق
لم یزل بر تخت سلطنت جلوس داده از هراس عذر زمره
حق ناشناس که با راجه اجل کرده بودند همیشه مسلح می بود
یک لحظه حربه از خود جدا نمیساخت خان و مان مفسدانی که
با راجه اجل حرام نمکی کرده بودند از بیخ و بن بر کند
طبقه دانکریان در انتهاض فرصت می بودند روزی راجه

را در اثنای شکار غافل یافته تیغ آخته بر سرش تاختند
راجه از غایت جلدی را که داشت زخم ها بر سپ گرفته
مخالفان زور آورده از پا افکنده در خلال آن
احوال بتقریب ضیافت طلبیده با دو پسر بقتل
رسانیده از وقوع اینحال سرداران دیگر متوهم گردیده
بنهانی بر بکهاچر ابن راجه هرسش که در پناه راجهای
کوهی روزگار بسر میبرد پیغام توجه رایات ملک
ستانی نمودند بکهاچر ابن راجه هرسش که در پناه راجهای
ازین بشارت مستبشر گردیده با جمعی کثیر بمبارزت
راجه سیل آمده در میان هر دو راجه محاربات بوقوع
آمده بکهاچر در جمیع معارک بظفر فایز بود راجه سیل
چون غلبه از جانب خصم دید فرزندان و متعلقان
در نوهر کوت فرستاده خود هم متعاقب بدان سمت

رو نهاد ایام حکومتش آمیز ته هفت سال و دو ماه
بود در سال پانصد و هشتاد و نه راجه بکهاجر ابن راجه
هرش لوای حکومت برافراشت باثر صحبت حمقاو
سفهاهمعش معروف هرزه کاری و باده خواری
بود افعال شنیعه و حرکات قبیحه ازو بسیار سر
میزد امرا از اعمال او رمیده خاطر گشته مستدعی
رایات راجه ستل گردیدند راجه بکهاجر چون آوازه
توجه موکب راجه ستل شنیدنی و قوع محاربه بجانب
راجور گریخت مدت حکومتش شش ماه بود راجه شیل
بار دیگر تا مدت دو سال و یکماه از نهال حکومت میوه
مراد چید اما درین ایام با راجه بکهاجر محاربات
داشته همیشه بر سرش لوای غلبه افراشته بعد انقضای
مدت مذکور راجه جسنکه ولد خود جانشین تخت خود

ساخت راجه جی سنگه در اندک روزی بوسوسهٔ اهل نفاق
از پدر متوهم گشته در افتاد کارش بسر انجام رسید
فوجی بسرداری اودی نام بمرافقت بکهاچر بدجال
بنا بهال تعین گردید در اثنای قرو فریتری بمعیل
بکهاچر رسید بر جای سردار گردید در سال یالفصد و
نود و یک بموجب دور فلک راجه جنک بمن حسب
الانفراد و الاستقلال مامور ملک و مال اشتغال
ورزید خصال عدل و داد پیش نهاد خاطر خست ارباب
فضل و کمال در عهد حکومتش کامیاب مطالب شدند
بر حسب فرموده راجه جی سنگه گلشن نام دانشوری بزبان
هندی بتالیف ماثر و اقعات راجها پرداخته آغاز
تاریخ از ابتدای راجه اوگر کند که معاصر پاندوان
بود نموده انجام بسلطنت راجه جی سنگه رسانیده ایام

سلطنت ایام

سلطنت راجه جینسنگه ده سال شمرده‌اند در سال ششصد و
یک سبعی سران نصرت ترک **راجه سهیم دیو** از هیچیه
لوای حکومت فروغ مهر جهانتاب داد در آغاز
سلطنت او را بمدافعت لشکر اتراک تا آب اتک
اتفاق نهضت افتاد تفصیل این اجمال آنکه چون
آوازه توجه لشکر اتراک از جانب کابل بقصد کشمیر
ارباب فضل و کمال در عهد حکومتش کامیاب مطالب
شدند بر حسب فرموده راجه جینسنگه گلشن نام دانشوری
بزبان هندی بتالیف مآثر و واقعات راجها پرداخته
آغاز تاریخ از ابتدای راجه اوگنند که معاصر پاندوان
بود نموده انجام بسلطنت راجه جینسنگه ده سال شمرده‌اند و
در سال ششصد و یک سبعی سران نصرت ترک
راجه زینه سهیم دیو از آهیچه لوای حکومت فروغ مهر جهانتاب داد

در آغاز سلطنت اورا بمدافعت لشکر اتراک تا آب

اتک اتفاق نهضت افتاد تفصیل این اجمال آنکه

چون آوازه توجه لشکر اتراک از جانب کابل

بقصد تسخیر بکوتش راجه ربه سهم دیو رسید فوجی

لب کردکی بلچند ابن گکه چند ترتیب داده عنان

عزیمت بجهت مدافعت بصوب لشکر غنیم معطوف داشت

برکنار آب نیلاب ملاقی طرفین دست داد ملچند حسب

الصلاح راجه ربه سهم دیو ادراک کیفیت و اطوار لشکر

اتراک بخاطر آورده لباس جاسوسی در بر کرده بار

دوی معاند رفت بخیمه و خوابگاه سردار درآمده

او را مست خواب یافت برای استخفاف با اقرار پرسش

گذاشته نامه بقلم آورده بربالینش نهاد مضمون نامه

آنکه من یکی از کمینه نوکران راجه ام فلان عبث بر تو

رسیدم

رسیدیم میخواستیم که علی العقله خصم را از پا در اندازیم
لهذا بانجام کارت پردازیم اما ننگ جوانمردی دانستیم
عجب از چو تو سرخیلی که از چنین سیلی غافل باشد و
بفراغت بگذراند اگر خواهی سلامت برکنارست
بگریز و الا ترک را آماده باش سالار زکان چون بمضمون
این نامه اطلاع یافت مغلوب لشکر خوف و هراس گردید
بصلح راضی گشته معاودت نمود با این حرارت و جسارت
مرتبه ملچند از سپهر بلند گذشت ملچند در قریه ملدیر قلعه
محکم برای سکونت خود بنا ساخت در عهد راجه ربه بهیم دیو
حولی نام دانشوری از اهل هند تاریخ شاهنامه برای
راجه تصنیف نمود بانجام کامیاب گردید ایام حکومتش
چهارده سال محسوب داشتند در سال ششصد و پانزده
راجه پرتاب ابن ربه بهیم دیو بفوتیت و سعادت ملچند

بجلوس سلطنت ارجمند کردیده چون راجه خوردسال بود
ملچند بانتظام امور سلطنت می پرداخت آورده اند که
مالوه راکه از دست تطاول حکام سابق روبخرابی
آورده بود بعمارت آورد نام مالوه پیش ازتعمیر و
تعمیر ملچند کام هت بود باصطلاح اهل هند کام هت
حسن کده است چون آن سرزمین حسن خیز بود موسوم
بکام هت کردید العبد ازان بعمارت ملچند معمور شده
مالوه گفتند الحاصل کار راجه پرتاب بهواخواهی جانفشانی
ملچند رونق دیگر پذیرفت بالآخره برخلاف رای
مو سس اساس حورد طغیان کردیده درمقام جمع
خزاین و دفاین شده در اتصال موجب ملازمان
منافشت ورزید از تمیز ملچند آزرده خاطر گشته
دست از کاروبار ملک برکشید جمع مهمات مهمل کردید

ایام سلطنت

ایام سلطنتش نه سال بقلم آوردند در سال سه صد و بست و
چهار راجه دهته دیو ابن راجه پرتاب تاجدار صاحب
اعتبار گردید ایام سلطنتش چهار سال و دو روز رسید
در سال سه صد و بست و هشت شهر و ده و دشت از وجود
راجگی راجه بونه دیو پر غلغله شد یکی از سفیهای عالم و حمقای
روزگار بود از حماقت او حکایت هاست از جمله آنها
همین یکی اختصار رفت که روزی بسیر دریا رفته بود و
عکس خود در آب دیده بخندید از عکس هم ضحک مشاهده
کرده شوریده و آشفته گردیده سیلی بر عکس زد در اثنای
آن خاتم از انگشتش جدا شده در آب افتاد چون
بخانه معاودت نمود ملازمان را فرمود که فلان
مکان که خاتم در آب افتاد خطی در آب کشیده باشند
بعلامت خط آنگاه از آب بستانند انگشترین را بیارند و

مدت حکومتش پنج سال بسر بردند و در سال ششصد و سی
وسه باستدعای والتماس طبقه نون که صاحب الوش
بودند با وجود عدم رغبت بموجب مشیت الله تعالی
راجه رسه دیو ابن بونه دیو کوس سلطنت بر بام
حکومت نواخت بعد از عزل آن دو برادر براهمه که در
امور ملک و مال مداخلت تمام داشتند مرتکب افعال
قبیحه و طغیان میشدند تا نه سال زمام حکومت در کف
اقتدارش بود در سال ششصد و چهل و دو راجه جکدیو
یکی از بنی اعمام راجه رسه دیو بود بهمین راجگی فرماندهی
کار کنداز صغار و کبار دیار گردید از مملکت نقوش بدعت
که از سلاطین کشمیر باقی بود با آب معدلت فرو شست
کوامل نامی را وزیر مستقل کرده چندان مسلط ساخت
که راجه فی حد ذاته غیر از نام سلطنت مالک چیز دیگر نبود

رسه دیو

جکدیو

باوجود

با وجود آنکه به اعتبار کو اهل باطل اندیشه ناحق‌شناس
راجه مسموم ساخت راجه هفت سال و دو ماه فرازنده
اعلام دولت و جاه بود در سال سیصد و چهل و نه
راجه رازه دیو ابن جکدیو باجرای متمهل سلطنت و
اسوع دولت مزروع امید آرزومندان سیراب
مراد ساخت هر فردی از افراد لشکر را القدر رتبه و پایه
نواخت گکچند ابن مهچند را به دستور اجداد و آباو
سالار عسکر نمود گکچند اطراف و اکناف کشمیر را
از قرار واقع ضبط نمود طایفه لون را که از مسالک اطاعت
و انقیاد منحرف بود تنبیه ساخت در گکنه گیر ترکنه لار
بانی مبانی قلعه کرد تا امروز آثار آن قلعه ثابت است چون
گکچند وفات یافت راجه رازه دیو بلاد خند پسرش را
به نوازش و التفات افزایش رتبه متوقع بود

محصوص نداشته سر از خط اطاعت بیرون کشید چون
حشم و حذم بود بخروج برآمده از راه راجه رازه دیو
را بی دخل نموده در محلّه بلدیومر اختیار تمکن نمود آن بیلادمی
موسوم گردید چه باصطلاح کشمیره مرخانه را مینامند بکثرت
مرور و تغییر الاسم بلادمر بلدیومر مشهور و متعارفست آن
قلعه واقع در موضع سلر پرگنه دچهن پاره از اعمال بلاد
چند است در عهد دولت راجه رازه دیو حملا نام دستوری
که جمال نگری پرگنه آدون بنا کرده اوست در هند آمده
در دانش و حکمت سرآمد دانایان بود از علوم غریبه
کتابی تصنیف کرده که اویاس بچار نام آن کتابست
مدت سلطنت راجه رازه دیو یازده سال شمار کردند
در سال ششصد و شصت راجه سنگرام دیو ابن راجه رازه دیو
چون سریرآرای سلطنت گردید در ظل رایت نصرت

آیتش

آهنش موکبی کوکب عدد مجتمع شد گویند که راجهای
سابق عشر عشیر آن نداشتند زمام حل و عقد و رتق و
فتق و ملک و مال بدست اقتدار برادر خود سوروج نهاد
سوروج چون استقلال و اعتبار تمام یافت در قصد آن
شد که عروس مملکت بی شرکت در آغوش آورد راجه
سنگرام دیو برین داعی کماهی آگاهی یافته در اندفاع
سوروج ساعی گردیده سوروج لطبل مخالفت کوفته سنگرام
دیو بلاد چند را متفق خود ساخته از ملک که فرمانده
بعضی بلاد شمالی بود استمداد کومک نموده قدم جسارت
در میدان مبارزت افشرده راجه سنگرام دیو بقصد
مدافعه عنان عزیمت بجانب سوروج معطوف داشت بعد
از تلاقی صفین سوروج هزیمت یافت راجه سنگرام دیو
ممالک ملک خراب ساخته بجستجوی سوروج افتاده و دستگیر

گروه بقتل آورده بعد از کشته شدن برادرش سلطان شده
از فرط اندوه امراض بر بدنش طاری گشت در چنین مرض
راجه سنگرام دیو بلاد چند کور باعث هزاران شور و
شر گردیده راجه سنگرام دیو مقاومت از خیر طاقت بیرون
دیده براجور رفت بمعاضدت زمیندار راجور بر بلاد چند غالب
آمده در زمان غیب راجه دا نگریان انواع خرابی کرده
چون راجه معاودت نمود با وجود قدرت از جرایم
مجرمان در گذشت همه را بنوازش مخصوص داشت و
سنگرام دیو در قصبهٔ بجبراره محله سنگرامنو چند رلو یار بنا کرد
مدت حکومت راجه سنگرام دیو هشت سال بود در عهد
ششصد و شصت و هشت راجه رام دیو ابن سنگرام دیو
بر سریر دولت نشست در انتظام امورات جهانبانی
بواجبی پرداخت چون فرزندی نداشت برهمن زاده را

تربیت نموده ولیعهد سلطنت نموده ده سال و یکماه را
بحکومت گذرانید در سال ششصد و هفتاد و هشت
بعد ازان **راجه لچهمن دیو** متبنی راجه رام دیو اگرچه مسیح سلطنتش
در گلشن دولت جوشید اما مزارع امید خلایق بسیرابی
نرسید در خلال آن احوال کجل نام ساحری در طلسمات
ماهر بود بکشمیر آمده بزور سحر و شعبده ملک از برهمن
زاده انتزاع نمود سیزده سال حکومت کرد تمام
ظلم بنیاد نهاد اکابر ملک در فنای آن نابکار صلاح
کار دیدند بر انجام کارش پرداختند بعد ازان
راجه سهیم دیو ابن راجه لچمن دیو در سال ششصد و
نود و یک بیاوری فلک بر تخت دولت نشست شکرا
چاری که سر آمد دانشوران روزگار بود در امور ملک و
مال مداخلت داشت راجه در آواخر حکومت شیفته اناحلی نام

مطربه که از هند آمده بود در فن ساز و سرود
عدیم النظیر بود شده بتاثیر صحبت او مزاجش از
قانون اعتدال منحرف گشته بجور و طغیان مایل گردید
تا آنکه دلهای وضیع و شریف از سلوک ناهموار او متنفر
شده در رفع او ساعی گشتند ایام حکومتش چهار ده
سال در سال هفتصد و پنج راجه سهدیو ابن بهیم دیو بجلوس
تخت سلطنت باعث محنت خلایق گردید چه در زمان دولت
او ارتاک نی باک بالکار کشمیر آمده از نهیب و غارت
و قتل و تیغه نامرعی نگذاشته انواع خرابی از نوع مسما
و حرق بهویت کردند ایام سلطنت راجه سهدیو نوزده
سال و سه ماه و بیست و پنج روز گفته در زمان حکومتش
شاه میر و لنکر چک جد حکان در تخو بناحیه کشمیر آمدند
اما شاه میر از ابنای ملوک سوداگرست پدرش مسمی

راجه سهدیو

بظاهر بود جدش ونوزشاه نام داشت گویند که این
ونورشاه صاحب ریاضت وکشف وکرامت بود
سهدیو از آمدنش مطلع شده مکان سکونتش در قریه
دوازده ویره مقرر فرمود راجه کفاف از انجا معین ساخت
اما لنکرچک از بر سال است که سردار تخت نشین
ولایت دارده است متوجه کشمیر گردیده از انجا براه رامچند
سالار لشکر راجه سهدیو که حکومت هردو بلت را
متعلق باو بود اورد رامچند قریه گگنه گیر جهت سکنی او
مقرر نمود از همان مکان اوقات گذرانش نیز معین
داشت در سال هفتصد وبیست وچهار ذوالقدر خان
ترک که میان کشمیره زلجو مشهور ومتعارف است
با هفتاد هزار سوار از راه بارموله بکشمیر نزول نموده راجه
سهدیو بمقتضای گردش روزگار در مبارزت غنیم

در تنگنای جبال ساعی نگردیده بجانب کشتوار راه
فرار برگشاده رامحمد سپه سالار در قلعه گکنه کبر واقعه
پرگنه لار با متعلقان متحصین گردیده اتراک بی منازعی
و مانعی به بلده سرینگر چون بلای ناگهانی رسیده
بقتل عام جسارت نمودند تا مدت شش ماه بهمین دستور
بعمل آوردند چون درآن سال بنابر قلع قمع و تباهی یک
وجب زمین مزروع نگردیده از جای دیگر رسد نرسیده
در لشکر اتراک قحط افتاده ترکان مضطرب شدند و
در عین شدت زمستان با وجود تفاطر برف و باران
سوار تردد راه کردند هر چند وقوف تمام درآن ایام
داشتند بتقدیر الهی فراموش کرده براه دیگر شدند
که از اسیران که قریب پنجاه هزار تن بودند پرسیدند
که کدام راه است که با اسپ و براق بسهولت از آن

عبور تواند کرد اسیران تاره مل پرگنه دیوه سر که از
جمع ممالک صعب‌تر و دشوارتر است نشان دادند چون
بر سر کتل رسیدند همه در زیر برف آمدند ازان جمله
متنفسی جان نبرد و در آن لشکر بجا داش عمل رسیدند
زمره که بشیب جبال و مغافد مختفی بودند برون آمده چون
از خویشاوندان و اقربا احدی را نیافتند لذت شربت
زندگانی تلخ‌تر از حنظل ممات دیدند در فراق پریشانیها
یافتند ویرانی ترکان تا زمان سلطنت شهاب الدین
بعمارت نیامده چون در کشمیر والی ضابطه بر سریر استقلال
متمکن نبود طایفه کهان که قطاع الطریق معزری اند
جمع شده در حد کشمیر تاراج می‌کردند ازین ممر هندر هریکی
لازم نمود که آلات حرب ادوات طعن و ضرب ترتیب داده
از انجا که هرکس سامان براق نموده گردن الطاعت را

بنجم کمند دیگری را میداد بمقتضای ملک زادگی عرق
حمیت و بجوی مسی که آن اندیشش بکشمیر سبق ذکر یافته
بحرکت آمده گروهی از مبارزان بهم رسانیده چون رامچند
سپه سالار راجه سهدیو از و بقوت و شوکت قوی تر
بود از بیم هراس وی علم استقلال نیتوانست افراشت
همواره منتظر وقت بود در خلال این احوال مردم تبت را
بتقریب بیع و شری بدرون قلعه رامچند فرستاده
خود هم در رفتن مسارعت نمود علی الغفله بر سر رامچند
تیغ آهیخته رفت بسر انجام کارش پرداخت متعلقان او را
با پسرش راون چند بدست آورده کوته زن بیت
رامچند را در عقد خود در آورد در سال هفتصد و بیست و پنج
سلطان رنچو کوس دولت نواخت رنچو سلطانی نصفت
نهاده بود راون چند ابن رامچند که برادر خانوش بود

بخطاب مدار المهامی مخاطب داشته بدستور آبا و اجداد
سالار لشکر نموده هردو تبت و پرگنه لار را اقطاع او مقرر نمود
چون سلطان رنچو متقلد امور سلطنت گردید راجه سیهدیو
از کشتوار مراجعت نموده چون از احدی اطاعت پذیر
باز بهمان راه بازرفت حکومت کشمیر بسلطان رنچو
قرار یافت از کیاست او حکایت کنند که دو کس بر سر
کره اسپی نزاع داشتند هر یکی دعوی میکرد که کره از
آن منست چه هردو مادی بیک رنگ در ییلاق کره آورده
بودند یکی از آن دو کره سقط شده یکی که موجود از هر دو
مادی شیر میخورد بهردو انس داشت مرافعه بسلطان رنچو
آوردند فرمود که تا هر دو مادی را بر سر جسری آورده کره را
در آب انداختند بموجب شفقتی که در جبلت حیوانات
مستولیست مادیکه کره زاده او بود خود را در آب انداخت

دیگر متوجه نگشت در اثنای تحریر این احوال حکایتی از
حضرت سلیمان بیاد آمده هر چند که این نسخه گنجایش
تطویل ندارد چون پرمناسب مقام است در ترقیم آن
مبادرت مینماید نقلست که در عهد سلطنت حضرت
داود روزی دو عورت که هر یک طفلی داشتند بجانب
صحرا رفتند از فرزندان غافل شده یک طفل را گرگ ربود
آن دو ضعیفه در طفلی که باقی بود مناقشت کردند هر دو گفتند
که طفل از آن منست عاقبت بحضرت داود رفتند
داود بمقتضای آنکه یکی متصرف بود و دیگری گواه نداشت
حکم فرمود که طفل تعلق بصاحب الید دارد چون خصمین
از محکمه بیرون آمدند حضرت سلیمان را چشم بر ایشان افتاده
پرسید که حکم شما چگونه بقطع رسید یکی از آن دو عورت
صورت واقع را معروض داشت سلیمان کاردی طلبیده

این کودک را بگرفت پرسیدند که باین کودک چه خواهی
کرد جواب داد که اورا دو نیم کرده بهر یکی از شما
نصفی خواهم داد یکی ازان دو عورت بقطع راضی شد
دیگری در گریه افتاد و گفت که طفل را تسلیم رفیق من
نمای که من باین فعل همداستان نیم سلیمان فرمود
که فرزند از همان عورت است که در گریه آمده بصنف
او را واندار داد اینحدیث معروض داود گشته از لیاقت
فرزند رسید خود تعجب ها نمود الحاصل سلطان رنجو
در عدل چنان بود که برادر وزیر خود را بسبب آنکه
زیادتی که نسبت بماست فروشی کرده بود بشمشیر
سیاست از هم گذرانید اول کسیکه از سلاطین کشمیر
مسلمان بود او بود سابقا شاهمیر را که درودش
رقم تحریر پذیرفته از خواص مقربان خود گردانیده و

حمید خان ولد خود را بر صحابت بوی سپرد شاه میر بواسطه
حسن خلقی که داشت سران ملک را سر بر خط فرمان
کشد مرغ دل جمهور انام بدانه اختلاط بدام آورد
ایام سلطنت سلطان رنچو دو سال و شش ماه بود
در سال هفتصد و بیست و هفت کوته رین که خاتون
سلطان رنچو بود راجه اودین دیو برادر سهدیو که در نواحی
سواد کر روزگار بنا کامی می گذرانید طلبیده بصلاح
صواب دید ارکان دولت بر سریر سلطنت متمکن
ساخت در زمان دولت اودین دیو ترکی اوردل نام
با سپاه گران از راه هیر پور بکشمیر نزول نمود اودین
دیو بمجرد آوازه او مغلوب لشکر هراس گردیده راه
تبت گرفت کوته رین برادر خود راون چند و شاه میر
وغیره سران ملک را بحرب اتراک بیباک تعین نمود

بدوقتی

72

بعد وقوع جنگ و جدل صلحی میان آمده نرگان
ازین دیار برآوردند کوته رین اودین دیورا که بتبت
گریخته بود باز آورده براورنگ حکومت تمکّن داد
اما بسبب عار و فرار در نظر صغار و کبار عتبار
نداشت دست تصرف شاهمیر دراز بود ایام
سلطنت اودین دیو پانزده سال و دو ماه دوروز
شمردند چون از سلسلهٔ راجها صاحب دغدغه که باموی
جهانبانی پردازد نماند کوته رین منتظم امور ملک
داری گردید اندرکول که اکنون باندرکوت زبان زد
مردم کشمیرست مقرّ دولت خود قرار داد شاهمیر
چون مشاهده مملکت بی شوهر دید کوته رین را بمناکحت
خود خواند کوته رین ازراه عار که منکوحه ملازم خود شود
بنزد نیج بهد استان نگشت چون روز بروز دولت شاهمیر

کوته رین

در تز امید بود مردم از پیش کوته رین گریخته در ظل لوای
دولتش درآمدند کوته رین از رهگذر وفات برادر خود
راون چند و خورد سالی برادرزاده در خود ضعیفی
مشاهده کرده بعقد نکاح شاهمیر تن داد منقولست
که چون شاهمیر خواست که با کوته رین هم حجره شود کوته رین
بخنجر شکم خود دریده روده را بیرون کشیده عوض
خود برای مجالست شاهمیر گذاشت مدت سلطنت کوته رین
پنجماه بود در سال هفتصد و چهل و دو شاهمیر خود را ملقب
همراه سلطان شمس الدین ساخته چتر دولت بر سر افراخته
بر سریر دولت تمکن ورزید مدت سلطنت او سه سال
و پنجماه سلطان شمس الدین دو پسر داشت یکی سلطان جمشید
دوم سلطان علای الدین ارکان دولت تاج سلطنت
بر سر سلطان جمشید که مهتر بود نهادند در اندک روزگاری

باعلای الدین برادرش اسباب وحشت ونزاع ونکبت
ودشمنی پور میان برادران صفت آرایی بوقوع
پیوست سلطان جمشید انهدام یافت مدت سلطنت او
یکسال ودو ماه بود در سال هفتصد وچهل وهفت
سلطان علای الدین اورنگ نشین سلطنت شد محمله علای
الدین پوره اعمال اوست مدت سلطنتش دوازده سال
دوازده سال وهشت ماه بود سلطان علاء الدین را دو پسر
رشید داشت شهاب الدین وقطب الدین در سال
هفتصد وشصت **سلطان شهاب الدین** که شهاب الدین پور از
اعمال اوست شخص فتنه پا بدامن عافیت کشید ولایت
کشمیر که بسبب نزول اتراک ویران شده بود و
بعمارت آورد بعد فراغ رفت وروب ساخت و
مملکت از خس وخار وجود اهل طغیان بقصد تسخیر اهل

سلطان علاء الدین

سلطان شهاب الدین

پای عزیمت در رکاب آورده یکلی و مملکت گهکران
وملتان وکابل وبدخشان و دارد و تبت وکاشغر
بحیطه تصرف در آورده ازراه بنت عنان عزیمت
بصوب کشتوار و نگرکوت معطوف داشته ازسمت نگرکوت
بجانب دهلی متوجه گردیده برکنار دریای ستلج میان
شهاب الدین و فیروزخان شاه فرمان روای
هندوستان اتفاق حرب افتاده فیروزشاه آثار ضعفی
درخود دیده طرح صلح ریخت از سرهند تا خطه کشمیر
بسلطان شهاب الدین مسلم شد بعد آن بکشمیر آمده
تا حین حیات در شهاب الدین پور که مستقر اورنگ
عدالتش بود بتمکین نشست مدت سلطنتش نوزده سال
محسوب انگاشتند درسال هفتصد و هشتاد بحکم قادرکارساز
برادرش سلطان قطب الدین فرق عزت بتاج سلطنت برافراشت

در ایام سلطنت او جناب حضرت امیر کبیر میر سید علی
همدانی قدس الله سره خطهٔ کشمیر را بقدوم خود
مشرف ساخته تاریخ ورود قدوم ایشان چنانچه گفته اند

نظم

میر سید علی شه همدان ۞ سیر اقلیم شیعه کرد کو ۞
شد مشرف ز مقدمش کشمیر ۞ اهل آن شد از و هدایت جو ۞
سال تاریخ مقدم او را ۞ جوی از مقدم شریف او ۞

سلطان قطب الدین را کلاه مبارک مهربانی کردند سلطان
به تبرک در تاج خود میگذاشت اولاد سلطان قطب الدین
بهمین دستور بطناً بعد بطن بدان کلاه تبرک می جستند
بموجب وصیت سلطان فتح شاه کلاه مذکور داخل
کفنش کردند چون اینخبر بمولوی محمد انی رسید فرمودند
که وقوع اینمعنی علامت آنست که دولت و سلطنت از
خاندان سلطان شمس الدین منتقل بخاندان دیگر شود و

فی الواقع همچنان بود اگرچه بعد وفات سلطان فتح شاه
دو تن ازین دودمان مترقی مرقات سلطنت ندیدند ذکر
آن بجای دیگر گذارش یابد حکومت سلطان قطب الدین
شانزده سال و پنجاه بود در سال هفتصد و نود و شش سلطان
سکندر بجای وی زینت افسر جمشید در عهد دولت وی
جناب میر سید محمد ولد امجد حضرت میر سید همدانی قدس
سره بسیاری از فضلا که بحلیه علوم متحلی بودند از قبیل میر محمد
اصفهانی که تنویر شرح از تحقیقات اوست و قاضی حسین
شیرازی و خواجه صدر الدین خراسانی بخطه کشمیر تشریف
آوردند سلطان سکندر بجهت میر محمد بالای صفه که میر سید علی
همدانی برای ادای نماز در محله علاء الدین پور بر کنار
آن بهشت ساخته بودند خانقاهی عمارت نمود قریه چند
وقف مجاوران خانقاه کرد تا امروز نصف حاصل قریه

مذکور

مذکور در وجه مدد معاش مجاوران مذکور مقررست نصفت
دیگر سیف خان ولد زینت خان که از پیشگاه خلافت و
جهانداری حضرت بادشاه عالمگیر بصوب دار کشمیر بتعین بود
باز خواست نمود مسجد جامع بزرگ واقع در محله نوهته
بنا کرده سلطان سکندرست دران ایام که صاحب قران
گیتی ستان امیر تیمور گورکان متوجه تسخیر هندوستان
بودند از غنایم هندوستان یک زنجیر فیل از راه مرحمت
بسلطان سکندر ارسال داشته سلطان تحف و هدایا و نزول
مصحوب و ارمغان چند انکه دست قدرتش رسید مصحف مولانا
نور الدین بجناب حضرت صاحبقران ارسال داشت صاحب ظفرنامه
برین عبارت نقل میکند که در حدود جمون توقا و فولاد
و زین الدین که از دهلی برسم رسالت بکشمیر رفته بودند و
احکام واجب الانقیاد بنام شاه سکندر والی انجا برده

با ایلچیان او بار دوی اعلی رسیدند عرضه داشتند که شاه
سکندر احرام بندگی بسته روی نیاز بقبله آمال و کعبه
اقبال آورده بود بموضع صهان رسیده دران مرحله
مولانا نور الدین که از جانب او برسالت آمده بود با وی بود
تقریر کرد که امرای دیوان اعلی مقرر فرمودند که سی هزار
اسپ و صد هزار درست زر بوزن دو مثقال و نیم از
ولایت کشمیر سرانجام یابد بجهت امتثال آن امر بازگشت
تا بعد از اتمام آن مهم بار دیگر متوجه شود ما حرار سعادت
بساط بوس فایز گردد چون اینمعنی بمعنی اعلی رسید رای
عالم آرای آنرا نه پسندید فرمود که شاه سکندر را تکلف
مالا یطاق کردند زیاده از اندازه وسعت ولایت او
طلبداشته بنور عقل هویداست که از هر مملکتی مبلغ طلب باید نمود
که در خور وسعت آن باشد تا شرایط عدالت مرعی ماند

رسولان

رسولان صدق خدمتکاری شاه سکندر بعرض همایون رسانیدند
عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته فرمودند که بهیچ خبر
باز نماند متوجه شود در روز پنجشنبه پانزدهم ماه جمید الآخر
سنه احد و ثمانیه ایلچیان شاه سکندر معتمد زین الدین را
بصوب کشمیر روانه ساختند قرار آنکه چون هشت و
روز از ان تاریخ بگذرد ولب آب سند خودرا برسانند تا
اینجا نقل از ظفرنامه است چون سلطان سکندر شاه بعزم
ملازمت حضرت صاحبقران از باره موله گذشته متوجه
سمرقند شدند ایلچیان را با پیشکش بسیار بخدمت آنحضرت
فرستاده بکشمیر معاودت نموده معابد و بتکدها از
بنیاد برانداخت چنانچه بتکده پرسپور ویران کرد
از بنیاد او مشعلهاء عظیم برخاست چنانچه همه دیدند که صندوقی
برآمد در آن صندوق بر ورقی از مس نوشته یافتند

که بعد از اینقدر مدت تا دم این بکند تا سکندر نام پادشاهی
خواهد بود سلطان سکندر بر تخت سلطنت بیست و پنج سال و
هشت ماه و شش روز مملکت افروز بود و در سال سیصد و
بیست ولد ارشدش سلطان علی شاه براورنگ اقبال و
جاه تمکن گزید چون از ایام سلطنتش شش سال و
هشت ماه منقضی گردید بعزم ادای حج بصوب حجاز متوجه
گشت در سال هشتصد و بیست و هفت شاخ سلطنت
بر سر برادر خود سلطان زین العابدین نهاد چون سلطان علیشاه
لب حد جمون رسید حاکم جمون پدر خاتونش بود
از ترک سلطنت ملامت کردند سلطان علیشاه از اراده
خود پشیمان گشته سامان حرب ترتیب داده از راه
پکلی بصوب کشمیر عنان عزیمت معطوف داشت سلطان
زین العابدین با لشکری انبوه بمدافعت او شتافت

جزلی قوی در میان آمده اکثر سرداران بقتل رسیدند
سلطان علی شاه دستگیر شده در کلی محبوس گذاشتند
همانجا وفوت یافت سلطان زین العابدین رعیت پرور
و عدالت گستر بود اطراف کشمیر بحیطه تصرف در آورده
بعزم تسخیر تبت و کاشغر لوای استیلای برافراشت
متوجه عرض لشکر شده صد هزار پیاده و بیست هزار سوار
بتعداد آمد میان والی کاشغر و سلطان زین العابدین
در موضع سی اری از مضافات تبت اتفاق محاربه افتاد
سلطان غالب آمده بکشمیر مراجعت نموده بسط بساط
معدلت پرداخت زینه گیر و زینه پور و زینه کوت و زینه
درب و زینه کدل که در کشمیر مشهورست از اعمال اوست
در محله نوشهره عمارتی عالی ساخته که آنرا باصطلاح
کشمیر راروان میگفتند بمعنی خانه پادشاه این عمارت

ستمبر دوازده طبقه بود در هر طبقه پنجاه حجره و ایوان
و غرفه و منظر داشت صاحب تاریخ رشیدی مفصل بیان
آن عمارت کرده در تالاب اولر جزیره و عمارتی ساخته
آن عمارت بر هم خورد و جزیره بجای خود است و این
جزیره بزینه لنک مشهور است نقلست در زمان قدیم
تالاب اولر شهری بود بسیار وسیع مستمیر عمارات بزرگ
سادوت مکر نام در آن شهر بر سریر حکومت راجه متمکن بود
سندر سین نام بیدادگر و بی انصاف از حلیه پرهیزکاری
دور مرتکب فسق و فجور بمقتضی الناس علی دین
ملوکهم اهل آن شهر باعمال شنیعه و افعال قبیحه و
ارتکاب داشتند زمین آن شهر پیش ازین طاقت
احتمال اثقال بار گناهان نیاورده در جناب ایزد کریم
نالیده در عین استجابت دعای زمین کوزه گری که

بکمال صلاح و پرهیزکاری بار ار آستکی داشت ملهم شد
که چون اقدام اینقوم بر امور شنیعه از حد تجاوز نمود
بعذاب الیم گرفتار خواهید شد اگر هنوز استغفار و
توبه نمایند آتش غضب الهی فرو نشیند کوزه گر چند
بمصابیح پرداخت سفید نیفتاد و بعد چند روز باز او را القا
شد که تو آنچه شرط ابلاغ بود بجا آوردی چون بگوش کسی
نیامد ترک افعال ناپسندیده نکردند منتظر سیلاب باشند
ترا لازم که ازین شهر بیرون روی کوزه گر همان شب
از شهر گریخت بصوب کامراج بر کوهی که الحال بکلال
سنکری مشهور است بر آمد چون صبح بجانب شهر نگاه کرد
مشاهده نمود که تمام شهر غرق آب شده است در آن شهر
بتخانهٔ عظیم و رفیع بود هنگام خریف که آب کم میشود آثار
آن بنظر می آید غواصان بامر سلطان العابدین کیفیت آن

تبخانه دریافته دو بت روئین بیرون آوردند چون
در آن تالاب بغیر آمکان مرتفعی پیدا نشد در آن مقام
تعمیر جزیره واساس عمارت اتفاق افتاد اول چند سفینه
را از سنگ پر کرده غرق کردند بعد از آن سنگ و
خاک ریخته زمین را از آب بر آورده عمارت ساختند
تاریخ بنای آمکان بر سنگ کنده اند هنوز آن سنگ در مسجد
لنک لغتیه است تاریخ **بیت** این بقعه چو بنیاد فلک محکم باد
مشهور بزین وزیب در عالم باد ⁂ شه زین عباد تا درو جشن
کند ⁂ پیوسته چو تاریخ خودش خرم باد ⁂ از انجا که
سلطان زین العابدین اکثر بسیر و شکار رغبت داشت در صیدگاه
عمارتی ساخته بود از فرط قدردانی سلطان دانشوران
هر قوم بخدمت او مجتمع کردند قاضی جمال از سید آمده
بمنصب قضای اینجا فایز گشت مولانا کبیر را که بجهت تحصیل

علوم رفته بود بهرات بآرزوی تمام آورده در محکمهٔ
نوشهره بجوار خود مدرسه برای مولانا مرتب داشت
اکثر اوقات بقصد استفاده بخدمت مولانا میرفت
منصب شیخ الاسلامی که در هندیار شایع نبود باو
تفویض نمود کتب معتبره باهتمام سلطان از ولایت
آورده بسیاری از کتب فارسی و عربی بفرموده او
هندی کردند کتاب مهابارته که کتب مشهور هندست
بفارسی ترجمه شد سلطان بزبان هندی و تبتی و فارسی
وقوف تمام داشت طبعش موزون بود قطب تخلص
داشت این دو بیت از طبع سلطانست **قطعه** ای
بگرد شمع رویت عالمی پروانه ۞ وز لب شیرین تو شوریست
در هر خانه ۞ من بکنج بی آشنایی میخورم خون جگر ۞ آشنا را
حال اینست وای بر بیگانه ۞ ملا احمد کشمیری که در زمان

سلطان ملک الشعرا بود ارباب غرض بعضی سخنان
ناملایم از مولانا احمد بعرض سلطان رسانیدند طبع
سلطان را منحرف ساختند تا باخراج او فرمان داد
مولانا احمد از لکلی امدن دو بیت بخدمت سلطان
معروض داشت **بیت** فی النجوم ز مبتدا خبری * فی المنطق
ز جز و کل اثری * بر من این کیر و خر چرا رانند * احمد ار غیر
متصرف خوانند * سلطان را از راه قدردانی موافق مزاج
افتاده از جریمه او درگذشته باز طلبید نوازش
مخصوص داشت سلطان اصحاب حرفه از قبیل اصحاب و کاغذ
ساز از سمرقند و بلخ طلبیده پرگنه پهاک وجه معاش
آنها مقرر ساخت گویند که در علوم جوکیان مهارتی تمام داشت
و خلع بدن که آنرا سیمیا گویند مردم ازو مشاهده کرده بودند
امرای شریف مکه و حکام مصر و گیلان و ایران و توران

سلطان

سلطان بتحف و هدایا منغمر ساختند مدت پنجاه سال
در کشمیر بدولت و اقبال حکومت نمود در سال
هشتصد و هفتاد و هفت ولد امجدش **سلطان حیدر** رونق افسر
بخشید در اندک فرصتی صرصر اجل چراغ حیات او را
فرو کشت ایام سلطنتش یکسال و دو ماه بود در سال هشتصد و
هشتاد بمشیت حقتعالی **سلطان حسن** بن سلطان حیدر شاه
تاج افسر گردید بلهو و لعب اشتغال ورزید هزار و دویست
قوال هندوستانی همیشه پیش او بقوالی اشتغال داشتند
تا زمان ایالت او از بهلول پور و نواحی آن باج و خراج
بسلطان کشمیر میدادند تا زمانیکه یکی از امرای حسن
لغو جدا از بهلولپور منصوب بود و پرگنه سیالکوت مضاف
پنجاب تا خنت تارخان حاکم پنجاب بتسخیر کشمیر آمده
اطراف کوه هرچه در تصرف اهالی کشمیر بود بحیطه تصرف

آورد از آنجا که از سلطان حسن ضبطی نماند اعیان مملکت
نیز بغداد پیش آمده اطراف دیگر نیز از تصرف سلطان
برآمده غیر از نفس کشمیر ممالک سرحدی نبود مدت
دوازده سال و پنج روز حکومت داد در سال هشتصد و
نود و سه **سلطان محمد شاه** ابن سلطان حسن بتاجداری ممالک
کشمیر گردید در آن حین که متقلد امور سلطنت شد هفت ساله بود
نظر بر صغر سن او سلطان فتحشاه ابن آدم خان بن
سلطان زین العابدین بسر کردگی ملک سیف دار لشکری
شایسته ترتیب داده از هندوستان توجه نمود و
سریر آرای سلطنت گردید این بار مدت سلطنت محمد شاه
دو سال و هفت ماه بود در سال هشتصد و نود و پنج **سلطان فتحشاه**
پسرزاده سلطان زین العابدین اورنگ دولت را زینت
داده زمام بست و گشاد امور در قبضه اختیار ملک سیف دار

سلطان محمد شاه

سلطان فتحشاه

بود اگرچه در تعظیم فتحشاه دقیقه نامرعی نگذاشت
اما اکنون خاطر فتحشاه این بود که دیگری را در پادشاهی
خود دخل ننماید بنابرین اندیشه سلطان فتحشاه ملک
شریک رینه ملک موسی رینه و نصرت رینه و ملک
شمس حاجب از سران دولت بخود متفق ساخته در اندفاع
ملک سیف دار کمر همت بست. ملک سیف دار نیز با افواج
خود بمقابله پیش آمده در موضع راملنه تلاقی طرفین
دست داد ملک سیف دار و ملک نصرت رینه باهم
کاوزاری کردند آخر هردو نامدار زخم خنجر از پا افتادند
مقبره ایست نصف دیگر سیف خان ولد زینت خان
که از شاه خلافت و جهاندار حضرت پادشاه عالمگیر
بصوبداری کشمیر تعین بود باز خواست نمود مسجد جامع
بزرگ واقعه در محله نوهته چون سلطان فتحشاه بفیروزی

کامیاب گردید نوبت سپه سالاری و وزارت بملک شمس حبش
رسید چون دو سال و شش ماه از تفویض منصب ملک
شمس الدین حبش منقضی گردید میر سید محمد و ابراهیم ماگری
و ملک حاجی پدر و ملک عبد کرینه بمخالفت ملک شمس
الدین حبش در مقام مدافعه و محاربه ایستادند در میدان
ذالدکر مصاف دادند ملک کاجی حبش بنی عم ملک شمس حبش
بود از انجا که داد شجاعت داد لیکن شکست و فتح
آسمانیست هزیمت بر شمس حبش و کاجی حبش افتاد نبراهکام
سمت کامراج رفته‌اند در سال هشتصد و نود و هشت سلطان
محمد شاه بر اورنگ سلطنت تمکن ورزید منصب حکومت
بمیر سید محمد و ملک موسی رینه مقرر نمود باستقبال
ملک شمس حبش کمر همت بسته براهکام متوجه گردیدند و ملک
شمس حبش دار دور گرفت سلطان محمد شاه منازل اورا

خوار خن

خراب ساخته بسوپور مراجعت نمود ملک شمس چک عطف
عنان نموده بقصد شبخون آمده این خبر بمسموع محمد شاه
شده از آب گذشته جسر شکسته فرصت نیافت که
خیمه و خرگاه بدان سمت بگذرانید ملک موسی و ملک
عبدی رینه مابین سوپور نزدیک چنارها دایره داشتند
خنجر شبخون ملک شمس چک وقتی که مسموع آنها کردید
که پل شکسته بودند مخالفان نزدیک رسیده که مردم
کشتی ها شده چون کشتی در آب نبود بشنا از آب گذرانیدند
با اسپ بکنار نارسیده غرق آب فنا شدند ملک
موسی و ملک ابراهیم ماگری بنابر ضیق وقت پای ثبات
در میدان مبارزت افشرده از جا نجنبیدند ملک
شمس چک اول دست بغارت دایره میر سید محمد گشاد
ملک موسی و ملک ابراهیم و ملک عبدی رینه بعد ا فعت

پیش آمدند ملک موسی از کثرت سپاه دشمن اندیشه نکرده
با اندک مردم که داشت متوجه پیکار شده عاقبت ملک
شمس الدین هزیمت یافته بصوب دارو کرجنیت سلطان
فتح شاه بجانب هند راه فرار برگشاد سلطان محمد شاه
با وجود چنین فتحی بحال ملک موسی نپرداخت طرح مراسلات
با سلطان فتحشاه و ملک شمس چک انداخت ایشان نیز
بنابر مکاتبت متواتر با ملک موسی رینه بکشمیر رجوع نمودند
بمصافت ملک موسی رینه علم مخاصمت افراخته در میدان
رینه کوچی تقابل طرفین دست داد شکست بر سلطان محمد
افتاد میر سید محمد که سردار لشکر سلطان محمد شاه بود مقتول
گشت این بار محمد شاه هفت سال و چهار ماه و چهارده روز
حکومت نمود در سال هشتصد و پنج بار دیگر سلطان فتح شاه بکمال
اقبال رسیده منصب سپه سالاری بشمس الدین چک مفوض

سلطان فتحشاه

گردید در اندک روزگاری میان ملک شمس الدین چک
و ملک موسی رینه منافرت پدید آمد اتفاق بنفاق
مبدل گردید ملک موسی رینه بر شمس الدین چک
دست یافته بقتل آورد مشهورست هرگاه بدفاع
ملک شمس چک بر خاستند با وجود زخم و قید چند
کس نامی را هلاک ساخت چنانچه گفته اند بیت بسنگ و بچوب
و بخشت و بمشت ٭ ملک شمس چک شصت کس را بکشت ٭
درسال نهصد و هفت ملک موسی رینه متصدی مهمات
سپاهی و رعیت گردید تا مدت نه سال در کمال استقلال
زمام رتق و فتق کافه انام در قبضه اقتدار او بود و
در زمان استیلای ملک موسی رینه شیخ شمس الدین عراقی
بکشمیر آمده بعضی از سران از قبیل ملک ابراهیم ماگری
در اندفاع ملک موسی رینه عازم جازم گردیدند چون ملک رینه

برین سخن مطلع شد راه فرار گشاده در اثنای گریختن بقتل
رسید ملک ابراهیم تا چهل روز متکی و ساده ملک رانی
بود دالکزیان مسلط گردیدند ملک عثمان را لب لاری
برگزیدند در خلال این احوال ملک کاجی جک و جهانگیر
مدرو کدای ملک تنکدلی تمام کرمنازعت دالکزیان بر میان
بسته در دیوانخانهٔ پادشاهی همه دالکریان را بقتل آوردند
سلطان فتحشاه آگاهی یافته قرار بر فرار اختیار نمود
اما ملک ابراهیم ماکری بمقتضای نمکخوارگی سلطان
فتحشاه از هیرپور برگردانید بر سر سلطنت نشاندند بعد
انقضای یکسال از استقلال ملک ابراهیم ماکری ملک
سنکر رینه و ملک نصرت رینه در اندفاع ملک ابراهیم
ماکری متفق شده دو پسر او را که یکی ملک فیروز و ثانی
ملک ابدال بود محبوس داشتند ملک ابراهیم ماکری بصوب

هندوستان

هندوستان فرار نمود محمد شاه را که در پنجاب بود آورده
از راه پنوج بکشمیر نزول نمود در موضع پوشکر
سمت کامراج میان سلطان فتحشاه و محمد شاه اتفاق
محاربه افتاده سلطان فتحشاه هزیمت یافت بار
سیوم سلطان محمد شاه گوشش شاهی بلند آوازه ساخت
اینمرتبه نه ماه بدولت و جاه گذرانید فتح شاه خود را
جمع کرده رایت استیلا برافراشته باز آمد و لد خود
حبیب خان را پیشتر فرستاده جهانگیر پدر که سردار عمده
بود با حبیب خان پیوست طایفه چکان که خویشان
مادر حبیب خان بودند موافقت نموده سلطان فتحشاه
مرتبه چهارم بحکومت پذیرفتند حاصل کشمیر را سه حصه کردند
یک حصه بکاجی چک که جد مادر حبیب خان بود یکحصه
بجهانگیر پدر و یک حصه خالصه سلطان فتحشاه مقرر شد

بهمین منوال یکسال گذشت ابراهیم ماکری سلطان محمد شاه

را همراه آورده در پرگنه بالکل متصاف داد ابراهیم

ماکری با دو پسر بقتل رسید سلطان محمد شاه پای

در رکاب فرار آورده پناه بسکندر خان لودی ولد

سلطان بهلول لودی که فرمان روای هندوستان

بود آورده استمداد نمود سکندر خان مقدمش را

گرامی داشته لشکر بسیار بمدد تعیین نمود آوازه توجه

سلطان محمد شاه مسموع امرا شد ملک کاجی چک

و ملک سر ملک رینه و ملک نصرت رینه و ملک

جهانگیر بدر متعاقب یکدیگر رسولان کاروان فرستاده

اظهار التقیاد نمودند از سلطان فتحشاه جدا شده در قلعه

برس تحصین گردیدند سلطان فتحشاه بجرب امرا

رفته منهزم گشت اینخبر که بسلطان محمد شاه رسید

خلوص

خلوص عقیدت امرا مغنه نموده لشکر بیگانه را بکشمیر
آوردن صرفهٔ کار خود ندانسته تمام لشکر هندوستان
که قریب سی هزار سوار بودند در زالوره گذاشته
با دو هزار کس متوجه کشمیر شده ملک کاجی چک
و ملک سرنگ رینه بسلطان محمد شاه پیوستند
سلطان محمد شاه مرتبهٔ چهارم متصرف کشمیر شده سرداری
سپاه و لشکر بملک کاجی چک تفویض نمود ملک
سرنگ رینه را محبوس داشت لشکر کومکی را رخصت داده
در ایام غیبت سلطان محمد شاه ملک نصرت رینه و
لوهر ماکری و جهانگیر بدریا سهد یکی در میدان زالگر
مستعد پیکار گردیده ملک نصرت رینه دران معرکه
بقتل رسید زمستان بپایان انجامیده محمد شاه
از منزل قشلاق باسامان و یراق نهضت کشمیر نمود

سلطان محمد [illegible]

در سال نهصد و بیست و پنج سلطان فتح شاه ملک
سر کرینه در جبال سمت هند از دست ساقی اجل
شربت مرگ چشیدند در سال نهصد و بیست و شش
ملک کاجی پسر خود و مسعود چک را باستیصال
جهانگیر پدر بقصبه پانپور فرستاده جهانگیر پدر مقابله
از خبر طاقت برون دید رهگیرای وادی آوارگی گردید
مسعود چک دقیقه از دقایق نهیب و غارت را
نامرعی نگذاشت در سال نهصد و بیست و هفت ملک
عبدی رینه و لوهر ماکری لشکری گران ترتیب داده
سکندر خان بن سلطان فتح شاه را بکشمیر آوردند
در قلعه ناکام بمنازعت پا قایم کردند جهانگیر پدر و
کدای ملک که نسبت دارد و گریخته بودند بمجرد آوازه
توجه سلطان سکندر خان را کشمیر پیش گرفتند

پرگنه لار که رسیدند ملک کاچی چک پسر خود مسعود
چک را بمنازعت ایشان نامزد کرده که ای ملک
بدست دولت خان چک بقتل رسید مسعود چک
با جهانگیر مدر بمنازعت افتاده تیری از شعت قضا
رها شده در چشم مسعود چک رسید از اسپ افتاده
جان بجان دار اجل سپرد و سکندر خان از ملک
کاچی امان طلبیده رو بکوهستان هند آورد و استیلای
ملک حاجی چک از حد تجاوز نمود سلطان محمد شاه
ارکان دولت را از قبیل ملک علی و لوهر ماکری
و ابدال ماکری بخود یکدل نموده در صدد انهدام
بنیاد ملک کاچی در آمدند چون ملک کاچی دانست
که اکثری از جادهٔ موافقت انحراف دارند در
سال نهصد و سی و پنج راه هند پیش گرفته در نوشهره

دارند

بار اقامت گشت و در خلال آن احوال شیخ علی بیگ
ترک با لشکر اتراک بحرب او آمده ملک کاجی
اکثر اولاد خود غازیخان و اصغر فرزندان حسین خان
بمدافعه و مقابله غنیم فرستاده مرد و برادر
باندک مردمی که داشتند آخر شب بر سپاه ترک
تاختند حسین خان بخیمه شیخ علی بیگ درآمده
بضرب شمشیر بر او انداخت بار اول بالیش را سپر ساخت
بالیش تمام بریده شد آسیبی براو نرسید بار
دوم خوان مسی حاضر بود آنرا سپر نمود تا خوان مس را
هم برید مرتبه سیوم زیر چارپایه برآمد ازانجا که ایمنی
دلالت بر نامردی او بود دست از قتلش باز داشت
درآن تردد ترکان تاب مقاومت ندیده منهزم شدند
ملک کاجی چک بعد بیست ماه عنان معاودت بجانب

کشمیر معطوف داشت با سلطان محمد شاه اساس مودت
قدیم را موکد ساخت بساط کینه در نوردید ملازمت نموده
ملک علی رینه و ماکریان بمقتضای عداوت سابق
بسلک منازعت قدیم قدم سپردند در کهیامه بمحاربه
و مقابله ایستادند سلطان محمد شاه و ملک کاجی چک
بمدافعت آنها لشکر تعیین نموده علی ملک اسیر شده
ماکریان انهزام یافتند بعد روزگاری علی ملک
از قید رهائی یافته بجانب کوهستان هند فرار
نموده در خلال آن احوال ملک کاجی چک سلطان
محمد شاه را از سلطنت معزول ساخت در تربیت پسرش
سلطان ابراهیم همت مصروف داشت چون ملک علی
از قید خلاص یافته بکوهستان هند رفت با ملک
تسکی چک و طایفه ماکریان در نوشهره باز خورد

بصلاح یکدیگر ملک ابراهیم ماکری را باستمداد
کومک بجناب ظهیر الدین محمد پادشاه فرستاد
پادشاه شیخ علی بیک را با هشت هزار سوار
مدد مقرر فرمودند در سال نهصد وسی وپنج طایفه
ماکریاین و علی ملک وشنکی چک بوار استیلا برفراشته
بقصد استیصال ملک کاجی چک بشمشیر نزول فرمود
در پرکنه بانکل ملاقی دست داده اگرچه دران
معرکه دلاوران ملک کاجی چک دقیقه از مردی
فروگذاشت نکردند اما فایده مرتب نگشت اکثری از
یاوران اش مثل ملک تاج الدین چک و ملک مسعی
چک شربت ممات چشیدند اکثری از قبل سلطان
ابراهیم ملک و دولت چک و غازیخان پسرش
اسیر گردند ملک کاجی چک ازان معرکه نیم جان

بدر رفته عنان عزیمت بکوهستان گکهران تافت طبقهٔ
ماکریان و علی ملک و ریگی چک بفیروزی کامیاب گردیده
در کشمیر چهار تن دم از حکومت زدند یکی علی ملک
چاروره دوم ملک ابدال ماکری سیوم برادرش
لوهر ماکری چهارم ریگی ملک چک بعد از وقوع این
احوال شیخ علی بیک رخصت انصراف ارزانی
داشتند از انجا که مملکت کشمیر از وجود فرمان روا
خالی ماند راجهاے اطراف دندان طمع تیز کردند
در سال نهصد و سی و هفت میرزا کامران چغتائی
با قریب سی هزار سوار متوجه تسخیر کشمیر گردید خود
بذات در نوشهره نزول نموده موکب منصور را
بسر کردگی محرم بیک و تاشلیغی و شیخ علی بیک بکشمیر
تعیین نمود سرداران مذکور در آمدن بنوعی احتیاط

کردند که تا وصول بحوالی بلده امرا خبردار نشدند بمجرد
اطلاع یافتند در قلعه چتره او در جمع شده ملک کاجی
چک که بیرون شهر بود طلب داشتند در موضع اته وار جن
بحرب ایستاده محرم بیک و شیخ علی بیک بدان جانب
لوای مبارزت افراشتند لشکر میرزا کامران شکست
یافته طبل هزیمت کوفتند در سال نهصد و سی و نهم
والی کاشغر سعید خان با لشکران بقصد تسخیر کشمیر
بجنبش آمده خود در تبت رخت اقامت کشود
پسر خود سکندر خان را با سر کردگی میرزا حیدر
با چهارده هزار سوار جرار قسمیت و هفت هزار اسپ دیگر
که سواری اسپان سواری همراه داشتند بکشمیر تعین نمود
کاشغریان اول میران از راه لار داخل بلده گردیده
اهل شهر از بیم کاشغریان جدا شده اتراک بباک

ملک را تاخت کرده آغاز بهار در صحرای چاه بابل جمع
امرای کشمیر جمع آمده بحرب الپیتا دند ملک علی و حسن
خاروره و ملک شیخ علی از امرای کشمیر داد مردی
دادند ملک علی با پانصد سوار از برادران خود
مقابله شرف میرزای کاشغر شده اورا مغلوب
ساخت کاشغریان غلبه از جانب کشمیریان دیدند
علی بیگ از جانب برالعار با هزار سوار و میرزا حیدر
از طرف حوالعار با دو هزار سوار خود را بمدد شرف
میرزا رسانیده امرای کشمیر انهزام یافتند هزار و
سیصد و تن در آن معرکه از بهادران کشمیر بقتل رسیدند
بعیة السیف راه گریز گرفتند بعد ازان باز
امرای کشمیر در آن صحرا جمع شده در هر مکان
که کاشغریان منزل داشتند امرای کشمیر کمین بمیگداشتند

کاشغر یا ین عاقبت با امرای کشمیر صلح کردند دختر
سلطان محمد شاه برای اسکندر خان گرفته در آخر ماه
اردی بهشت معاودت نمودند بموجب صدق موسم
دران سال قحط عظیم پیدا شده ملک کاچی چک در ریندپور
اقامت قرار داد ماگریان ملکی ریگی چک در شهر
میکیدریمی آمدند زمام نسبت و کشاد امورات در قبضه
اختیار ملک کاچی چک بود چند سال همین منوال
گذشت در سال نهصد و چهل و چهار ملک کاچی چک
امرای بسیار بخود متفق ساخته الطرایق جدال ماگریان
پیش آمده ملک ریگی چک که بجهته خواستگاری دختر
راهی جمون رفته بود دیگر کسی از صاحب تجربه نبود
بزبانی تدبیری لشکرش هزیمت یافت بجانب کوهستان
هندشتافت زمستان در آن نواحی بسر برد در آغاز

انگایاوقن

بهار باتفاق ملک ریگی چک که از جمون معاودت
نموده بود رایت عزیمت باستیصال آورد در قریهٔ کسو
نزول نموده در موضع مذکور دولت خان چک و ملک
ریو چک و ملک نوروز چک و سید ابراهیم و ملک
محمد چک و ملک محمد ناجی در ظل لوای نصرتش جمع
شدند ما کریان را استاصل ساختند تا سه سال حکومت کشمیر
بطریق استقلال با ملک کاجی چک بود الحاصل ملک
ابدال ماکری و ملک ریگی چک کمر همت بسته در سال
نهصد و چهل و هفت میرزا حیدر کاشغری را که در
هندوستان ملازم خاقان جم جاه همایون پادشاه
بود با پادشاه مزبور در حینیکه بمقتضای تصاریف ایام
از دست شیرخان افغان که کمینه چاکر او بود آزرده
خاطر گشته متوجه سیر ایران زمین بودند در آنوقت

میرزا حیدر از سعادت استیلام رکاب دولت و حرمان
نصب گردیده بکشمیر آوردند از راه جزیره مار بشهر زول
نمودند ملک را در الطرف خود آوردند اسم شاهی بر
نازک شاه نامی که اطلاق کرده خود ملک رانی می کردند
ملک کاچی رقم استقلال از جبهه احوال میرزا حیدر
خواند پیش شیرخان رفت همشیرزادی خود خواهر
اسمعیل شاه ولد سلطان محمد شاه بشیرخان داد
شیرخان عادل خان و حسین خان شروانی بمقدار
دو هزار اسپ بکومک ملک کاچی چک تعین نموده
بکشمیر آمده میرزا حیدر هم از رهگذر آمدن ملک کاچی چک
و هم از ممر وفات ملک ابدال ماکری که استظهار او بود
بکدر شده اهل و عیال خود در اندرکول گذاشته باتفاق
ملک ریگی چک و ملک عیدی رینه و ملک حسین ماکری

ماکری

بحرکت آمده در رونه نار ملاقی آنها دست داد از انجا
بمشیت ایزدی بنا ز ملک کاچی چک منهزم گردیده بجانب
هندوستان رفت در منزل تهته و با رو بنه هستی بصوب
دیار نیستی کشید میرزا حیدر بتایید ملک اکبر بفتح و ظفر
فایز گردید خطیب کشمیر مولانا جمال الدین محمد یوسف لفظ
فتح مکرر تاریخ این فتح یافته چه فتح اول با سکندر خان
کاشغری بود فتح ثانی اینست فی الجمله اطراف کشمیر را
از تبت و پکلی و دانگلی بحیطه تصرف در آورد و سپه سالاری
بملک عیدی رینه تفویض نمود خطبه و سکه بنام نازک شاه
بدستور امرای کشمیر ساخت افضل الفضلا و علم العلما
شیخ ابو الفضل در اکبر نامه آورده که دران ایام که
فتح کابل شده فتح کابل موافق تاریخ ملا نویدی که
کابل را گرفت سنه نهصد و نود و چهار است میرزا حیدر

خطه کشمیر بنام مقدس حضرت جهانبانی جنت مکانی
ساخته سربلند الحاصل میرزا حیدر مدت ده سال
در انتظام امورات کشمیر سعی بلیغ نمود اقسام محرفه و اصحاب
صناعات را از هر جا طلبداشته بشهر آورد علی الخصوص موسیقی
را بازار گرم گشت انواع ساز در میان آورد اهل فضل را
بسیار دوست میداشت در آخر شیخ دانیال ولد شیخ شمس الدین
عراقی که از هیبت میرزا به تبت گریخته بود طلبیده کشت و
سوخت و شنکلی ریشی که یکی از مریدان شیخ مزبور بود
بند از بند جدا نموده لعمه آتش ساخت قاضی میر علی را
اخراج نموده خانه او را تاراج کرده ملا حاجی خطیب را
نیز بتهمت تشیع بقتل آورد میرزا حیدر بر کثرت مردم
کاشغر مستظهر گشته قصد ملک ریگی چک که سردار عمده
بود نمود ملک ریگی چک مستشعر گشته بهندوستان گریخت

کابل

کاشغریان دست تطاول دراز کردند رعایا از بیداد آنها
بستوه آمده تظلم پیش اعیان کشمیر آوردند ملک
عبدی رینه و حسین ماکری و خواجه حاجی هندی پیمان را
بایمان موکد ساخته بتدبیر هدم بنیان میرزا حیدر
پرداختند در سال نهصد و پنجاه و هشت ملک عبدی رینه
بمیرزا حیدر گفت که اطراف جبال کشمیر بواجبی در حیطه
تصرف نمی آید جا بجا جنود مسعود تعیین باید کرد میرزا
حیدر قرا بهادر برادرزاده خود را با جمعی از بهادران
کاشغر نامزد این مهم نمود ملک عبدی رینه و حسین ماکری
و خواجه حاجی را فرمود که شما هم جمعیت خود همراه
بدهید ملک عبدی رینه شمس الدین پسر خود همراه داده
لشکر میرزا را بدان حیلها ازو جدا کرده مردم کارآمدنی
اورا متفرق ساخته طایفه را بجانب تبت و برخی را بصوب

چکلی چند کس را بطرف کشتوار و راجور فرستادند هرگاه
خاطر جمع کردند که چندان موکبی پیش میرزا حیدر نماند
در آون پوره که نزدیک خامپور است رفته نشستند
غازیخان و ملک دولت چک نیز بانها ملحق شده
قرا بهادر محمد کوت رسید آن زور کشمیریان خود را از لشکر
او جدا کرده راه معاودت کاشغریان بصوب کشمیر
بسته بر قلعه کوه شافع بر آمده تیغ خلاف از غلاف
بر آورده گروهی را قتیل و جمعی را اسیر ساختند قرا بهادر
در جمعی اسیر بود فوجی که بسر کردگی ملا قاسم و ملا باقی
بضبط ملک تبت فرستاده بودند دران نواحی ملا قاسم
بقتل رسید ملا باقی گریخت رمزه که بسرداری میان
عبد الله بهک تعین کرده بود ملا عبد الله از انجا
حال تنگ شده بر آمده چون بباره موله رسید بقتل آمد

پیر اتسنبار

میرزا حیدر با وجود مشاهده وبال کوکب اقبال خود

اهل و عیال از سر قول گذاشتند لوای صاحب‌زادگان مستور کرده سر مطلع گردیده

در واقعه زمره امرای کشمیر لوای مخالفت افراخته بر زمین نیز

بقصد انتقام امرای کشمیر بوده به افراخته امرای کشمیر تفتیش احوال

بصوب فتنه آورده چنانچه امرای انها شبی بقصد

کشمیر شبخون آورده شدند میرزا از میان شاخ بدر

امرای کشمیر منضبط و از سپاه در میان معسکر رفت در میان سلیح

کار بند منضبط وارسته در درون معسکر کمال و دولت نام کسینی

امرای کشمیر سواره قصابان وقت الستاده است که سی

پنهان مانده قصار را همراه سواری از بیرون بگرفته بود جوان

سنتعال و دیگر سواری کشمیری خوب بابوس میرزا را

کاوی را حون زبان کشمیر قصاب نسبت داد که با جنی

و کجا آمدی میرزا کشمیر قصاب وثیت از بیجان میرزا

داد که فارسی نبود و بخیر خان خود را خاص منضبطه میرزا را

نبری که بکار خود ساخت رنده زخمت مسافر ملک

منیتی کردیم اینو اقعه در سال نهصد و پنجاه و نه دست داد تمت بکیه

بیت هر تیر که جست از کمان تقدیر جناب تو اندر سپرش شد

تدبیرش ⁂ هر چند که تدبیر کند مرد خرد ⁂ لیکن نتوان شد

نقض چاره و جمعی

ارسلان نشستند و افراد بهادر و میرزا و

پدر ⁂ و میرزا و آورده بانجام رسید میرزا کی بنجاب همایون

چرا حالی که از او با او بسیج آمده تا له زادگی زبده کوس

و فرزندان او شدند میرزا احمد لنب رفت ملک عبد خصوصا ملک

بوطن روانه شدند میرزا احمد که از همیان طایفه چکان کاجی

بارث و وزارت میرزا زینب و یعقوب بیرون ملک

حکومت بلند آوازه فتح و ریاست حسین خان و علی خان امیری که اینجا

دولت جنگ و نماز سخنان میکند و انداختند و شیفه حقوق آبادی

پسران حالی میکنند منشاهده شود گذاشته و

که از و کار به بسبب ملک رجب و قدر تلی و قولی بلیغ ملک همسایه و کینه و

و مختلف عداوت بازو داده

موافقت بیرون کشیدند بطایفه چکان پیوست ملک عبد

رینه با وجود کثرت خدم و حشم کار در مجادله نداشته عنان

بیت

عزیمت بصوب هندوستان معطوف داشت و چون برا و لهوره
رسیده و در ثنای آن سپاه افتاد و
راه زخمی از آن شده از اسب جدا افتاد بعد از آن سال خمس و
کشتیبان کبیر او در کنار آب آرد و سپاه حکمرانی او سپاه بال بود و در سن
خواست که با او در کنار خندق فرستاد در پس لطیفه جهانیان بهمن بن سرور و ثوق
چون نائره شر خوارزمشاه در قبضه اقتدار لطائفه سپرده
شفقت امام امور دولت شمس الدین بن خواهرزاده جانب سیمین سرو ده
وار گرفت حبیب خان و در سر خلکی ملک و دولت قیامت می داد و
وجوه و نائره داده به پسند بشنوائی مع ان زانکه قیامت انتخ الارکان
وران ایام زلزله عظیم و نمره پرکه با دوازده روز در ثبت اکثر بیوت از بنا می آید از آنجا
و زمع شد و ران زلزله کسنفت روزها رنج برخاست بغبار
منعطف گردید بر نمر سکینه که اگر چه در شهر برآید
سر از نقات نقلی کرامت سنیده شد و قریب بست برابح
نقلست که دو پایان قصه
منفصل شد مرگ بر کنار نهر و لیشو یکی الطرف نهر یکی

اینطرف نهر که تا امروز مزروع مستغلات معمورا ست

نام یکی حسن پوره نام دوم حسین پوره بسبب القاع

زلزله خانهای حسین پوره جانب اینطرف نهر آمده

و خانهای حسن پوره جانب آنطرف نهر رفته

تا اکنون بنا بر ملک قدیم مستمر و معمول است که

مزارعان آنطرف باین سمت آب و مزارعان این

قریه بآنطرف نهر زراعت میکنند بقدرت ایزد کارساز

ملک دولت چک

بر اورنگ حکمرانی نشست خاتون عموکه مادر غازیخان

وغیره برادران او باشد بعقد ازدواج در آورد

از صدور اینحرکت بنی اعمام را از خود آزرده ساخت

تا سه روز از بیعت او پیچیده و در اندفاع او کمر همت بستند

اسمعیل و حسین

انتهاض فرصت می نمودند تا آنکه ملک دولت چک بقصد
جانوران شکاری در کشتی نشسته بتالاب ڈل متوجه شد
سواری او در حسن آباد نگهداشته بودند غازیخان
فرصت غنیمت دانسته بر سواری او تاخت همه را از پا
انداخت ملک دولت چک از کشتی برآمده رو بکوه
پهاک نهاد در اثنای راه با چوپانی ضعیف باز خورد دولت
چون روی بر تابد قوت و دانائی بکار نیاید چوپان
مذبور او را دست و گردن بسته پیش غازیخان آورد
فرمود که میل در چشمانش کشیدند ملک دولت چک
در شجاعت و تیغ زنی و اسپ تازی و نیزه بازی و تیر
اندازی عدیل النظیر بود در نسکر مرگ تیری انداخته
که بمسافت دو میل رفته هنوز نشان آن تیر باقیست
زور و قوت باینمرتبه داشت که گویند خانه ساخته بود درها چیلکز

لمول مست گز عرض شانزده تیری که تختهای بام را باستحکام
آن میپوشیدند درو دو گز چهل درعه لمول قریب دو دست
قوی باز و بالای خانه میکشیدند اتفاقا طنابها بگسیخت
شانزده تیر از بالای خانه فرو ریخت بهمان جانب که ملک
دولت چک بود بصدمت تمام در آمد ملک بمسارعت هرچه
تمامتر میگذشت بر زمین قایم گذاشته بر دو دیگر دست شانزده
تیر را نگهداشت تا خیلی که بار طنابها استوار کردند و دستی که
بر زمین داشت تا تارنج فرو رفته بود گویند که دستهای او از
دستهای سایر الناس درازتر بود هنگام قیام هر دو دست او
از پایین زانو گذشته بود صحبت رسید در زمان استیلای
شیرخان افغان با ملک حاجی چک بدهلی رفته بود فیل را دم گرفته
از حرکت باز میداشت یکبار بحضور شیرخان هم مرتکب این امر
گردیده فی الجمله تا آنروز بر جلب خان اسم سلطنت بود اما تاتارخان

خاطر تسلی

جابوس منتظم امورات وغیره میداشت و غازیخان و برادرانش
در هر ماهی یکبار برای دیدن حبیب خان میرفتند و در
سال نهصد و شصت و یک در دیوان خانه نشسته بود در
اجرای احکام غلطی کرد که اکثر ارکان دولت خجالت کشیدند
علیخان برادر خورد غازیخان تاج از سر حبیب خان برداشته
بر سر غازیخان گذاشت اول کسیکه از طبقه چکان بمرتبه
دولت رسید غازیخان بود بموجب مشیت ازلی

غازیخان

تا مدت نه سال و دو ماه وچیزی حکومت نمود و اطراف
کشمیر و هر دو تبت و گلگت و دوار و پکلی و نهنه و کشتوار
بحیطه تصرف در آورد و همه جا فوجدار خود تعین نمود دختر
کمال خان ککهر در عقد خود آورد و دران حین که غازیخان
بتسخیر اکناف کشمیر لوای مبارزت افراخته ملک و

دولت چک و غازنجیان میل بچشمش کشیده بود

ملک شمس الدین زینه عبدی زینه فرصت یافته

بدرگاه همایون پادشاه التجا بردند در خلال آن حال

همایون پادشاه از بام افتاد و بعلای علیین پرواز نمود

ملک شمس الدین زینه که از عقل بهره وافی داشت و میر ابو

المعالی را که از سادات کاشغر در سلک امرای همایون

پادشاه منتظم بود بر غیبت ملک ستانی نمود و از راه چوکل

بقصبه بنوج رسانیده در اثنای راه گروهی از ابطال

رجال که مجروح غازنجیان بودند زمره که از خوف غازنجیان

راه آوارگی برخود گرفته بودند بمیر ابو المعالی پیوستند

چون احتیاط بکار بردند که تا وصول بموضع بتن غازنجیان

خبردار شدند بمجرد اطلاع با بهادران عازم رزم گشت در

میدان هانجی ویره مقابله کردند اکثری بهادران

بعض

بقتل آمدند ملک شمس الدین چون دانست که میر ابو المعالی
مغلوب است بکمند اسیری خواهد آمد باره مردم
بلده همراه او گروه روانه ساخت خود در معرکه ایستاده
زخم های کاری برداشت اتفاقا دستگیر گردید و یکهزار
هفتصد کس از لشکر غنیم اسیر شدند و غازنیجان
همه را به تیغ کین از هم گذرانید و چهار هزار کس از
هر دو طرف بقتل رسید و غازنیجان مناره چند از سرها
مرتب نمود ملک شمس الدین زینه را با آنکه دخترش
در خانه پسر غازنیجان بود بخلق کشید بعد انقضای
دو سال برادران ملک و دولت چک ملک محمد و
برادر ملک شمس زینه و یوسف چک و محمد خان ماگری
تا زنیجان سر از دایره اطاعت غازنیجان بیرون کشیدند
جرها بریدند در میدان زالدرکر جمع شده بمخالفت

قدم افشردند هر روز جمعی تازه از غازنیخان جدا شده
بآنها پیوست غازنیخان دانست که اگر در محاربه توقف
خواهد شد معاندان با رو یار جمعیت بیشتر خواهند گشت
از عهده بر آمدن دشوار است و بنا برین اندیشه ترک
محله دیده هر که دریا یا پایاب وارد با جیوس عبور نموده
در برابر مخالفان صف قتال آراست و ملک محمد برادر
شمس الدین رتبه بمقابله غازنیخان آمده کار بر وی تنگ
ساخت غازنیخان فیل را بپناه خود نمود و ملک محمد
خود را از مهلکه خلاص داده غازنیخان فیل را انداخته پیش
آهنگ حبیب خان نمود حبیب جلب چون زخم برداشته بسیار
بود و دستش از حرکت باز ماند خرطوم فیل را بدندان گرفت
چندان زور کرد که فیل بعجز باز آمد فیل را گذاشت خواست
که خود را لکن رگشت فیل کمر بند او گرفته از کرد و قرنگ دود

خلاص نمود غازیخان فریب زفتح و نصرت جنگ ازین ار
معاودت نمود محمد ماچی و نوهر و اکبر و خواجه حاجی
سلطان و یوسف جک فتح جک و نصرت جک ازین
محاربه نجات یافته بهندوستان رفتند فرا بهار میرزا
برادرزاده میرزا حیدر با دوازده هزار قوم مغل
بصوب کشمیر آوردند بمجرد استماع این خبر غازیخان
سرعت سیر از برق و باد استعاره نموده خود را به تهته
رسانید روز دیگر از انجا کوچ کرده بلوهر کوت دایره نمود
درهمان مکان تلاقی طرفین شده غازیخان حکم کرد
که هر کس سر مغل بیارد یک اشرفی انعام خواهد یافت
حرف انعام که بمیان آمد طایفه از قوم دونیان که از
دل الناس اند بمردی شهرت تمام دارند هفتصد سر که از
صبح تا ظهر بدرگاه غازیخان آوردند انعام مضاعف

یافتند پیش از آنکه نوبت جنگ برسید بقیة السیف

منهزم گردیدند غازیخان بفیروزی مراجعت نمود

بعد ازین فتح همگی همت بر عدل و داد گماشت که از

عدل او حکایتها کنند یکی ازینست نقل کنند

نقلست روزی غازیخان بسیر عیدگاه برآمد

پای اسپی بخطار رسیده عناب گشتی رسید عناب

بر زمین بر بخت یکی از نوکران ولدار سدش حیدرخان

عنابی چند برداشته هنوز بدهن نکرده بود که نظر غازیخان

ملک محمد حیدر بروی افتاد فرمود که قطع یدش

کردند حیدرخان از وقوع اینحال آزرده خاطر شده

در آمدن بخدمت پدر تقاعد ورزید غازیخان و

ملک محمد حیدر که خالوی حیدرخان بود نصیحت

فرستاده در اثنای گفت و شنود ملک محمد حیدر

ناملایمی بر زبان رانده حیدر خان بر آشفته خانوی را
خود را کشت بقصاص مقتول غازیخان پسر خود را
به تیغ سیاست از هم گذرانید و غازیخان و قت
نزع برادر خود حسین خان را جانشین خود
ساخت در سال هفتصد و هفتاد بود **خواجه**
حسین خان تاج سلطنت بر سر خود نهاده ابواب
عدل و رافت بر روی اهل روزگار کشود زمام بست و
کشاد امور در قبضهٔ اقتدار ملک محمد تاجی گذاشت
ایام و هفته را باین طریق میگذرانید روز جمعه با علما و
فضلا می نشست روز شنبه با دانشوران هند مذکورات
علمی میان می آورد روز یکشنبه از کلمات قدسیهٔ
درویشان روز دوشنبه بداد مظلومان میرسید روز سه شنبه
شهباز همتش به پرانیدن باز بپرواز می آمد

روز چهارشنبه به تیر اندازی و نیزه بازی اشتغال
داشت و پنجشنبه بلهو و لعب و صحبت با مردم
محل و اهل طرب مشغول بود و هر روز بعد فراغ نماز
خزانه دار را حکم میکرد که اینقدر مبلغ انعام و
استغفار نمودند که طمع رساداشت بیت حمایل کرده
تیغ و لبسته خنجر یار می آید ؛ دلا برخیز کاری کن که
جان در کار می آید ؛ در سال هفتصد و هفتاد و پنج برادر
خورد حسین خان اسمی لشکر خان بکوهستان هند
رفته اکثر نواحی بحیطه تصرف در آورد و رعایا از بیداد
او بستوه آمدند بجناب حسین خان معروض داشتند
که اگر حکم آنجناب است چاره نداریم و الا سزای آن
نکو هیده کردار داده آید حسین خان از وی آزرده
خاطر بود مثال بدین مضمون صادر گردید که در دستگیری او

کوتاهی

کوتاهی نکنند اگر محتاج مدد باشند بر نگارند که فرستاده
شود لشکر خان برین معنی وقوف یافت با فوجی گران
بصوب کشمیر شتافت حسین خان بسرکردگی برادر
خورد علیخان و ملک محمد تاجی حشو خویش را بمدافعت
لشکر خان تعیین نمود در قصبه بونج آتش پیکار
برافروخته شد که ذکر آن بعبارت در نگنجد ملک
محمد تاجی دران معرکه کارزاری بنا کرد که از بهادران
طرفین غلغلهٔ آفرین بلند گردید لشکر خان با برادر
خورد علیخان روبرو شده نزدیک بود که علیخان از پا
بدر آرد دران هنگام بهادر خان شمشیری انداخت
که پیشانی لشکر خان زخمی شد بهمین زخم رو بهزیمت
نهاد و ملک محمد تاجی که درین معرکه مصدر ترددات
نمایان شده بود حسین خان در رتبهٔ او بسیار افزود

ناگاه ولد حسین خان که ابراهیم خان نام داشت د
آبازار چیچک درگذشت از سانحه این مصیبت ذوق بست
سعد بحنباه مرغ روحش از قفس تن پریده بر شاخ
سدره نشست مدت سلطنتش هشت سال تعداد کردند
درسال هفتصد و هفتاد و هشت علی خان
برادر حسین خان اورنگ نشین سلطنت شده ایام
حکومتش وصرف دلنوازی و چاره سازی عزبا یان بود
ودر زمان او از احفاد سلطان زین العابدین حاجی
حیدر خان و سلیم خان و پسران تارک شاه که در
هندوستان بودند عنان عزیمت مصوب وطن مالوف
معطوف داشتند بنوشهره رسیدند گروهی از
امرای کشمیر از علیخان جدا شده آبنها پیوستند
علیخان بنجهز ارسوار سرگروگی بوهر خان ولد لشکر خان

برادرزاده خود محمد خان ولد حبیب خان بدفع
رفع آنها نامزد نمود محمد خان راه صداع پیش گرفت
بی آنکه نوهر خان را آگاه سازد مقید ساخته پیش
حاجی حیدر خان و سلیمخان و برده اظهار اطاعت و
انقیاد خود نمود آنها را از نوشهره بر داشته بجانب
کشمیر بحرکت آورده بشبنگه بور رسانید سلیم
خان را با اکثر لشکر بقتل آورد حاجی حیدر خان راه
گریز یافته باید بسمت هندوستان رفت و در
خلال آن احوال بهادر سکهه زمیندار کشتوار از جاده
اطاعت منحرف گردید و علیخان لشکری گران بر سر او
کشید بر بهادر سکهه کار تنگ شده فتح خاتون دختر
خود را مصحوب بر این سکهه پسر خود فرستاده علیخان
فتح خاتون را بعقد خود در آورد و بهادر سکهه پسر دیگر خود را

شکر ذوی به یعقوب خان پسر زاده علیخان نامزد
گردید دستور باج و خراج زعفران و جره و باز برخود
لازم گرفت علیخان از کناهان او در گذشته
سراین سکهه پسرش را هنوز ازین مخصوص و اشتهار خصت
الصراف ارزانی فرمود بعد ازان سال در ماه برف
بیمحل افتاده همه غلات را نابود ساخت قحط عظیم
بوقوع آمد تا سه سال علی التواتر علی التوالی و
همچنین واقع شد و سلطان معدلت نشان دو سال
دست نوال بذل و نقود و اموال برکشاد و جمیع خزاین
خالی گردید سال سوم ارباب احتیاج با مرا و ارکان دولت
تقسیم نمود روزی زینه چک که بخوارق عادات
شهرت داشت دریافت ازوی به نیاز پرسید که این
بلا تا کی خواهد بود گفت تا زمانی که حیات باقی است

و علیخان

علیخان از شنیدن ملالت تمام بخانه باز رفت بمرضی رو دو ره اش
پاره شد بر سر ولد امجد خود یوسف خان تاج سلطنت
گذاشت چشم حرص واز نجا که انابت در سال نهصد و

هشتاد و هشت یوسف خان

بن علیخان نامزد تاجداری گردید خبر وفات سلطان
علیخان با بدال خان برادرش رسید مشالعباس گفت شد
وقت آنست که سوار شده بر سر یوسف خان که هنوز جیدان
جمعیتی ندارد رفته خاطر از و جمیع نموده زمام بست و
کشاد امور بکف اقتدار خود باید آورد ابدال خان گفت
اگر چه ابدال حد است اما جانمن و جان علیخان و
یکیست اول من در کشور حاکم بعد آن علیخان تربت
را بنور طلعت منور خواهد کرد مقدمان اجیال یوسف خان
ولد سلطان حسین خان و محمد خان ولد حبیب خان

که نسبت مصاهرت با ابدالخان داشت آمده گفتند
که تدبیر کار چیست ابدال خان فرمود که شما بخدمت
سلطان یوسفخان بروید دعای ما برسانند که ما هم آمدیم
ابدالخان میخواست که بخدمت برادرزاده رفته تطهیر و
کفتن برادر بپردازد و حبیب خان پسر عقیقه خاتون
زنش مانع آمد که تا میثاقی درمیان نباشد برفتن
مبادرت نتوان نمود چه از سلطان یوسف مطمئن خاطر
نیستیم ازین راه ابدال خان متوهم شده در خانه متوقف
گردید بعد وقوع پیغامهای طرفین سلطان یوسفخان
بصلاح صوابدید ارکان دولت پدر عالی قدر را
بی تجهیز و تکفین گذاشته بقصد مدافعه ابدالخان
بحرکت آمد ابدال خان نیز بجنبش آمد در محله نوهته
تلاقی طرفین شدند در اثنای کر و فر تفنگی به پهلوی

ابدال

103

ابدال خان رسید در حین ضرب تفنگ سید مبارک خان
با جمع پسران تهمتن نشان فوج دو هزار سوار آزموده
پیکار از یمین ابدال خان در آمده نهنگ لجه وغا شدند
ابدال خان با وجود زخم کاری بران فوج دریا موج
حمله آور گردید مانند شیری که در رمه آمد همه را امتلاسی
سید مبارک خان از زخم کاری که با بدالخان رسیده بود
مطلع گردیده بانگ بر مرکب زد و بزخم سنان جان ستان
ابدال خانرا از خانه زین ربوده بر خاک هلاک انداخت
شریعت پناه قاضی موسی ورا از جنگ گاه برداشته
مدفون ساخت همچنان شد که گفته بود بیش از علیحال
به تربت در آمد یوسف خان به پیروزی ظفر کامیاب
گشته روز دیگر بدرو الاگوهر رانجاکسبرد بساط مملکت
رانی بگسترد و هدران روز سکه و خطبه او بنام رو نق

پذیرفت بموجب غرور احدی را بخاطر نیاورده بتالیف
قلوب که همه را ضرورست خاصه سلاطین را نپرداخت
ازین جهت دلها متنفر گردید پا از دایرهٔ اطاعت او
بیرون نهادند و لوهر خان و علیخان و نوروز چک و علی
چک ولد فتح چک و شمس چک کوپه وار کامراج
بایکدیگر پیمان بایمان موکد ساخته مقرر ساختند که سید
مبارک خان را بخود یکدل سازیم اگر عدول سازد و بسر انجام
کارش پردازیم و تاج از سر یوسف خان برگیریم اگرچه
سید مبارک خان را حقوق آبائی و نعم سلطان علیخان
پدر یوسف خان پیش نهاد خاطرش بود لیکن غلبهٔ از طرف
معاندان او تا بالاری سر رضا جنبانید همان ساعت
سوار شده جرهای نهر را بریده در میدان عیدگاه منتظر
پیکار با یوسف خان و محمد خان چک ولد حبیب چک

بادی

بافوجی از مبارزان از میدان زالدکر بر سر مبارک
خان توهر خان فرستاده سید مبارک خان که فوج
یوسف خان از آب بهت عبور نماید عطف عنان
کرده رو بقرار گذاشت همین که دانست برخی گذشتند
زمره در کار گذشتن آمد و حلو بر تاخت اکثری را از پا
افکند شکست بر محمد خان افتاد درین جنگ سیصد کس
از جانبین کشته شدند و یوسف خان صلاح در توقف
ندیده تاج و چتر شاهی به مبارک خان فرستاده خود متوجه
سمت هند گشت امیر تیمه ایام سلطنتش چهل روز بود در
سال نهصد و هشتاد و هشت بقدرت خدا تعالی

سید مبارک خان

تاج سلطنت بر سر گذاشت و مدت دو ماه و پانزده روز
حکومتش امتداد داشت سید مبارک خان که سالک

مسالک ناملایم گردید امرای کشمیر از کرده پشیمان و
گردید عهد نامه بیوسف خان که در تهته میگذرانید
تقلم آورده استدعای نهضت بجانب کشمیر نمودند
یوسفخان مستبشر گشت بی توقف عنان عزیمت
بجانب کشمیر معطوف داشت بدیوه سر که رسید سید مبارک
خان بمدافعه او شتافت امرا بدقولی کرده بخدمت
یوسف خان رفتند در اند فارغ او کمر همت بستند و
یوسف خان دانست که صورت نوعدیگر است مصلحت
در محاربه ندیده بصوبت کهل تحی زده متوجه گردید سید
مبارک خان بصیروزی معاودت نموده حکم بقتل علی چک
نوروز چک گرد از مت هده اینحال طایفه چکیان گردان روان
شده نوهر خان بنی عم یوسفخان را بسلطنت بر داشتند
حیز های دریا را خراب ساخته در زالدگر مستعد پیکار و نبرد

شدند

شدند سید مبارک خان صرفه در صحبت ندیده تاج و
چتر را بدست با با خلیل نزد نوهر خان فرستاد در سال
هفتصد و هشتاد و هشت

سلطان نوهر خان

تاج شاهی بر سر گذاشت و نوعی بعدالت داد
رسمی پرداخت که نوشیروان از یاد رفت ارزانی غله
بحدی رسید که یک خروار غله که عبارت از دو من و
شانزده آثار است بیک فلوس مس که شانزده ماشه است
بیع و شری میشدند مدت سلطنت او یکسال بود جلوس
نوهر خان بر تخت سلطنت مسموع یوسفخان گردید روی
نیاز بآستان خواقین سجدگاه جلال الدین محمد اکبر
پادشاه غازی نور الله مرقده آورده بشرف بار
مشرف گردیده عاطفت شاهنشاهی شامل حال او گشت
هر چند استمداد کومک نمود مقتضای الطاف حواله بوقت

دیگر نمودند یوسف خان در تحصیل رخصت اضطراب نمود
بی نیل مراد بلاهور رسید محمد بت وزیر قریب هزار
کس نوکر نموده تا بهلولپور استقبال کرد از انجا که
یوسف خان پریشان روزگار در لاهور از تجار و
سوداگر مبلغی استقراض کرده هشتصد سوار نگهداشت
تا رسیدن بهلولپور سعید نفر دیگر از مردم کشمیر
باو پیوسته مجموع سه هزار کس از سوار و پیاده فراهم
آورده عنان عزیمت بصوب کشمیر معطوف داشت
لوهر خان بمجرد استماع آوازه توجه یوسف خان قریب
سه هزار کس سوار بسرکردگی یوسف دار تعین نمود در نوشهره
ملاقی طرفین اتفاق افتاد یوسف دار مقاومت از خبر
طاقت بیرون دیده راه فرار پیمود یوسف خان را
نصرت کامیاب گشته براجور رسید رای بهادر نام

زمیندار

زمیندار راجوری نیز در اعداد موکبش آمده یوسفخان اورا
بنوازش مخصوص داشته هراول لشکر وشت سایه بود
وصول به تهنه افکند دران منزل شنید که بوهرخان تیز
بعزم هرزه جهیره پور رسیده ودر خلال آن احوال حسن ملک
ولد محمد ملک تاجی واد رملک از بوهرخان جدا شده
بملازمت یوسفخان فایز گردیدند جمعی کثیر تهنه روبروی
بوهرخان گذاشته از راه پنوج بطریق ایلغار خودرا
به باره موله رسانیده وصول بدامکان نوعی احتیاط بکار
بروند که بوهرخان خبردار نشد یوسفخان بسو پور آمده
خبرها را برهم زد متصرف کامراج گردید بوهرخان در
آمدن یوسفخان بکامراج اطلاع حاصل نموده برجناح استعجال
بقصد استیصال یوسفخان با قریب دوازده هزار سوار بیست
بجز ارپیاده بسو پور آمد سنفاتین جمع نموده از آب

از آب عبور نموده یوسفخان از استماع این خبر
متوهم گردید بصلاح صوابدید دولت خواهان چنین
مقرر شد که برابر بقریه ولنه که پایاب دارد باید گذشت
متصرف شهر که خالیست شد بر سریر فرماندهی متمکن گردید
تا از شوخ انگیز سلک جمعیت نوهرخان خواهد پاشید
برهنمائی اندیشه بر عون او تعالی تکیه کرده آخر شب
با تبعات آتش ازان معتبر با تمام لشکر گذشته
در سویور لمعان آتش شده نوهرخان دانست که یوسفخان
از آب گذشته ابدال بت که هراول لشکر نوهرخان
بود در سر راه گرفتن یوسفخان مسارعت نمود ملک حسن
روبروی او ایستاده نهال عمرش از بیخ برکند یوسفخان
قرین نصرت متصل قریه برتهنه رسیده متوطنین بلده
باستقبال شتافتند زبان مبارکباد برگشادند و

یوسفخان

یوسفخان هرکدام را بقدر پایهٔ التفات تفقد نمود
در سال هفصد و هشتاد و نه بدبدبهٔ تمام داخل شهر شد

سلطان یوسف خان

بار دوم تخت حکومت بجلوس خود آراست سکه و خطبه را
بنام خود آرایش داده از انجا که متفحص احوال لوهرخان
بود بتحقیق دریافت که در خانهٔ قاضی موسی پنهان است
خواجه ملک ناظر را بخانهٔ قاضی فرستاده ناظر مذکور او را
از انجا آورده یوسفخان فرمود که میل بچشمش کشیدند
حیدر چک و شمس چک کوپه واره از راه هراس یوسفخان
بصوب دارو و گر بخیته شد و یوسفخان جماعی انبوه
بسرکردگی لوهر قورچی بر سر آنها تعین نمود چون آوازهٔ
آمدن فوج مسموع حیدر چک و شمس چک گردید شمس
چک بسمت پکلی رهگرای آوارگی گردید و در قصبهٔ فیروزه

که میان یکلی و بهنک تنک واقعست متحصن گردید اهل

قلعه از عذری که شمس چک بحال آنها کرده بود بخاطر

آورده بلوهر چک قورچی نوشتند که خود را زود برسانند

که شمس چک را دوست وگردن بسته بسپارند لوهر قورچی

در رفتن مسارعت نموده شمس چک را بدست آورده

بخدمت یوسقچان رسانیده میل بچشمش کشیدند

اما حیدر چک بجانب تبت گریخت جای بودن در تبت

ندیده بهند رفت بعون دستگیری ناسنگ صوبدار

دار السلطنه لاهور بمنصب جلیل القدر پادشاه جمجاه

عرش آستان فایز گردید یوسف خان کلزار سلطنت را

از خس وخار طغیان اهل عدوان پاک ساخت از احوال لشکر

سپاه غافل ماند چون این خبر به پیشگاه باطن حقیقت

مواطن خاقان گیتی ستان جلال الدین محمد اکبر پادشاه

عالم اساس

غازی رسید میرزا طاهر وصایح را با مثال واجب الانقیاد
نزد یوسف خان فرستاده مضمون فرمان آنکه چون از
جبین او فروغ صدق و ارادت متین بود بنوازش
پادشاهی ممتاز گردید ازانکه بکشمیر مراجعت نمود
احوال ملک بمسامع بندهای پایه سریر خلافت معروض داشته اند
الحال خاطر جمع داشته باید که بمجرد ورود فرمان قضا جریان
بی توقف و درنگ بطرف تقبیل آستان خواقین سعادت
اندوز شتافتن گرد یوسف خان بر مضمون فرمان
واجب الاذعان اطلاع یافته دانست که اراده کشمیر
در خاطر اقدس سر زده باشد اعیان صاحب تدبیر را
طلبداشته بتدبیر مشغول گردید همین گفتند که در
پرداخت جنود مسعود بهبود دولت است هر چند در میان
مبالغه کردند فاید مرتب نگشت یوسفخان بکشتی

سزاوار سرانجام داده پسر کهتر خود میرزا حیدر مصحوب
ایلچیان عظمت نشان بدرگاه شهنشاه زمان فرستاده
چون ملک میرزا حیدر بشرف آستان بوسی مشرف
گردید حکم جهان مطاع مشرف نفاذ پذیرفت که اگر یوسف
خان خود در بشرف استیلام رکاب دولت نرساند
عرصه کشمیر را پامال سم سمندان خیول اقبال موکب
کواکب عدد و نند میرزا حیدر بعد انقضای یکسال
رخصت انصراف یافت یوسف خان از استماع این خبر
وحشت اثر مغلوب لشکر هراس گردیده صد چندان
دیگر بر پیشکش های سابق افزوده مصحوب اکبر اولاد خود
یعقوب خان که ولیعهدش بود بدرگاه جهان پناه
فرستاده یعقوب خان قریب دو سال در جناب
خلافت واقع در صحبت ناصیه افروز سجده آستان سعادت

بود

بود در حینی که یعقوب خان کسب این سعادت در جناب
خاقان آفاق میمون اتفاق راجه نیله کیت بندیله بمعاضدت
پنجاه هزار سوار راجپوت هزار و پانصد زنجیر فیل مغرور
گشته مسالک طغیان گردید چون این خبر بمسامع
جاه و جلال رسید بجهت تنبیه آن نکوهیده اعمال فوجی
قاهره معین گردید در هنگام تعیین جنود یعقوب خان
در پیشگاه اقبال در سلک ایستادگان پایه سریر دولت
منسلک بود قدم بر جاده جسارت نهاده معروض داشت
که بجهت دستگیر کردن آن مقهور این همه لشکر در کار نیست
اگر حکم اقدس باشد تنها بنده جان نثار رفته او را
بدرگاه والا حاضر سازد و از آنجا که یعقوب خان در معارک
دیگر هم مصدر ترددات نمایان گشته بود حضرت خاقان
گیتی ستان سر رضا جنبانیده بدان مهم نامزد فرمودند

یعقوب خان روانه آن سمت شده بدانجا رسیده
تغیر لباس داده بلشکر او درآمده صبحی راجه نیلیه کیت
مقهور بغل رفته هر چند برهمن خواجه سرا همراه
نداشت یعقوب او را گرفتار ساخت بخدمت پادشاه
آفاق رسانیده بعد ازین پادشاه دوران یعقوب خان
راجپوتان منسوب داشته میغر مودند که وما غش مختل است
در خلال آن احوال حکیم علی تردی یوسف خان فرستادند
که او را بشرف مانوس مشرف کردانداگر در آمدن
تعلل ورزد بعصت پادشاهی گرفتار شود یعقوب خان
بخدمت یوسف خان اینواقعه معروض داشت یوسف خان مشعر
گردیده قرار داد که بسجده بارگاه عالم پناه سعادت
اندوز و اربن کردد اما ارکان دولت ازجهت آنکه در
بسبب نزول لشکر اتراک که در سال هفصد و هشت و چار

واقع شده جز ابهی بهاروی داده هنوز مملکت بحالت
عمارت نمی آمد اگر بار تصرف کشمیر نباشد و شوارات
اصلا بر فتن یوسف خان بدرگاه خاقان جهان راضی
نشدند حکیم علی که عنان عزیمت بصوب کشمیر معطوف
داشت هنوز به تهته نرسیده بلوای آسمان فرسا
سایه وصول بلا هنوز نکشیده اند موضع خواصپور را منزل
دولت و اقبال خود ساختند یعقوب خان محافظان را
غافل یافته فرصت غنیمت دانسته راه گریز بجانب کشمیر
گشاد و از برق و باد سرعت و شتر استعاره نمود و در تهته
بحکیم علی باز خورد حکیم علی متوهم گردیده اما یعقوب خان
متعرض احوالش نشد همچنان در رفتن مسارعت نمود
تا بملازمت پدر رسید یوسف خان از سر آزرده گشت
که چرا بی تحصیل رخصت در آمدن مبادرت نمود و قصد داشت

بحکیم

که وی را محبوس سازد اما امرا نگذاشته حکیم علی بجاهپور
رسید یوسفخان استقبال کرده همراه خود بشهر آورد
فراخور پایه حکیم سکنی مقرر نمود اکثر بدیدنش میرفت اگرچه
یوسفخان میخواست که بشرف پابوسی درگاه مشرف
گردد اما هیچ یک را از امرا برین امر راضی نگشت لاچار
متقاعد گردید حکیم علی انمعنی را دریافته بجناب
خاقان معروض داشت بعد وقوف بر حقیقت احوال
فوج پنجاه هزار سوار بسرکردگی راجه بهگونداس براه پهوله
بتسخیر کشمیر فرستادند بذات مقدس در اتک بار
اقامت گشادند از تعین انچنین فوج یوسفخان متوهم
گردیده حکیم علی را رخصت داده بنابر صلاح امرا آماده
پیکار گشته با دوازده هزار سوار و سی هزار پیاده بحرکت
آمده حسن ملک ولد محمد ملک تاجی و علم شیرخان ماگری

بمراوسه

بهراولی مقرر نمود شمس الدین ولد دولت چک و همین
نصب نمود میر ابو المعالی ولد سید مبارک خان و حسین
خان ولد ابراهیم چک را در بساط طرح گذاشت
یعقوب خان را در جناح تعین نمود بوهر قورچی بابا طالب
صفاهانی و حسن بت برادر محمد بت و زمینداران کهکو و
کمی در ظل رایت قلب روانه شدند باین ترتیب بکوه
تواره منت رسید از انجا روانه شده چون در ابه تنه
وانگت رسیدند در پای کوتل کواره منت با لشکر پادشاهی
محاربه بوقوع انجامید بهادران طرفین بازوی جلادت
برگشاده کوششهای مردانه نمودند در اثنای زد و خورد
جنگ عظیم واقع شده جسر تیه وانگت بطغیان آب
برهم خورده راه رسد مسدود گشت لشکر پادشاهی چه از
راه سرماجه از روی قحط تلف شدند راجه بهکوانداس

برهنمای اندیشه نامه بیوسفخان نوشت مضمونش

اینکه اگر فتحم که این مرتبه لشکر پادشاهی منهزم گشت

اما هزار بار زیاده برین بار دیگر تعین خواهد شد فکر بر اصل

باید کرد و چون مکنون خاطرش جبهه فرزی سجده آستان

جاه وجلال بود وصول رقعه تازیانه بسمند عزیمت او

گردیده بهمان شب از منزل بو الیاس تنها برون رفته

در سال نهصد و نود و چهار بلشکر پادشاهی ملحق شد روز دیگر

هراول لشکر شده رو به نبرد و پیکار امرای کشمیر آورد

امرای کشمیر باطلاع اینحال کمر همت جبهت بستند با بابا طالب

اصفهانی و محمد سلیم کاشغری را مقدمه الجیش کرده چندان

تا نصف النهار کشش و کوشش کردند که قریب سه هزار

تن از لشکر پادشاهی کشتند این محاربه تا یکماه امتداد

یافت در الوقت ایام بهار بود ابر و بهارش متواتر پدید آمد

زمین از بسکه نرم بود و آب تا سینه فرو میرفت و از سرمای
زمستان لشکر پادشاهی چنان تنگ آمد که شکم فیل و
اسپ را بریده پناه دران می بردند با وجود شدت سرما
عسرت بمرتبه بود که آثار غله بیک اشرفی بدست نمی آمد
راجه بهگوانداس چاره کار منحصر در مراجعت دیده بنواحی
پکلی که رسید یوسفخان را بندکرده در اتک بپایه آستان
جهان پناهی خاقان عالم پناه رسانید حواله راجه بهگوانداس
کنجواهه شد بلاهور رسیده حواله راجه تودرمل فرمودند
بعد انقضای مدت دو سال راجه مان سنگهه از دار الملک
کابل آمده ناصیه افروز سجده سعادت گردید التماس استخلاص
یوسفخان نموده باستشفاع او بمنصب پانصدی مفتخر
گردید همراه راجه مذکور داخل کوکیان بنگاله شد از انجا که
عشرتش بعسرت مبدل گشت دماغش اختلال پذیرفت

از صدمت سیلاب جنون اساس عمرش برهم خورد و در

سال هشتصد و نود و چار یعقوب خان جگردار

بدبدبه بسیار شهر معاودت نمود بر اورنگ سلطنت

متمکن گشت خطبه و سکه را بنام خود زینت داده ایام

سلطنتش مدت یکسال و یکماه اتفاق افتاد و در زمان

استیلای خود هیچکاری نکرد که فایده از ان مرتب بشد

اول خان پادشاه بر خود را بقهر آورد و با وجود ارتکاب

چنین جباری طریق احتیاط از دست داده محافظان را

رعایتی نکرد دوم دست ظلم دراز نمود و از مسلک انصاف

منحرف گردیده سوم تعصب مذهب که شیوه است مستقبح

پرداخت و چهارم اعیان و اکابر را از پایه اعتبار انداخت

پنجم در تربیت سفها و بیخردان مشغول گشت اینهمه اسباب

انتزاع مملکت گردید بالجمله یعقوب خان بلا عیشی را الحجاب

بر اخانی بر نام ازل و ابد ساخته اور امیش قاضی موسی فرستاده
به شد و تمام گفت که در بانگ نماز نام مرتضی علی هم
داخل باشد هر چند قاضی التماس نمود که سلطان را
با مذهب چکار است فایده مرتب نشد مقارن انحال
یعقوب خان بسر چشمه سار رشد هر چند امرا گفتند که از تحت
مذهب مکذار قبول نکرد و مخلصان قاضی از قبیل شمس الدین
چک و علم شیر ماکری و علی دار و حسن ملک طبل مخالفت نواخته
عنان عزیمت بجانب کوهستان هندوستان معطوف
داشتند چون ایام برسکال بود نهضت بدان سمت نوفقت
رای آنها نیامده از هیره پور فرار برین دادند که پیش از
رسیدن یعقوب خان شهر را بحیطه تصرف در آرند یعقوب
خان بر معاندت امرا مطلع شده متوهم گردیده محمد بت را
از قید مستخلص نموده صلاح کار پرسید محمد بت گفت که پیش از

رسیدن امرا خود را شهر بادیه رسانید و الا بدست آمدن

ملک از محالات است یعقوب خان در آمدن مسارعت

نمود ملک شمس الدین چک نتوانست رسید حیران

کار خود گشته در حجله حیدر نجابه زن شیخ ابراهیم پنهان

شد روز دیگر او را دست بسته پیش یعقوب خان آوردند

مقید داشت یعقوب خان بعد فراغ خاطر از معاندان

محمد بت را بار محبوس داشته بار بهمان مذکورات با قاضی

موسی بمیان آورد بعد از قبل بسیار قاضی بدرجه شهادت

رسید در خوار شهدا او کربلای معلی مکان گزید از بدایع

واقع آنکه آن روز که قاضی شهید شد صاعقه در عدا حیز

اعضا بیرون آمد از هیبت آن اکثر نسا وضع حمل نمودند در

حال از ترس قالب تهی ساختند در خانه یعقوب خان

کوچه علی دار که وزیرش بود از حادثه برق با چهار تن دیگر

خائف تر شدند ✿ ذکر آمدن قاسم خان میر بحر بحکم

مالک بحر و بر ✿ تا قریب سی هزار سوار از پیشگاه ر

جهاندار قاسم خان که برفاقتی حیدر چک ولد یوسف چک

و شیخ یعقوب ولد شیخ کناسی بکرمل رسید یعقوب

خان خبردار شد بمجرد اطلاع با سه هزار سوار پیاده و ده هزار

بندوقچی عازم پیکار گشته بسرعت خود را بهیره پور رسانید

از انجا که مردم کشمیر از یعقوب خان بسبب ناهمواری او

روگردان شده بودند بلشکر پادشاهی ملحق شدند

یعقوب خان از استماع اینحال بطرف کشتوار فرار شد

قاسم خان بانگ در بزمگاه بود از دست حسین چک

بنی اعمام یعقوب خان بقتل رسید بسر پسرش ظفر خان صدمت

محمد خان چک ولد حمزه چک کار بر لشکر پادشاهی

تنگ ساخت هر دو کس گشتند و کوشش نموده بقتل رسیدند

چون یعقوب خان قرار کرده بود ظفر خان چک فرصت
یافته خانقاه شیخ شمس الدین عراقی را آتش داده و کل سلسله
سوخت بالجمله قاسم خان کامیاب فتح شده در سال
نهصد و نوده پنج داخل شهر شد یعقوب خان از کشتوار
بکشمیر معاودت نمود به هیچ خلل انداخت که لشکر پادشاهی
مجال جنبیدن نماند یعقوب خان باتفاق یوسف خان
ولد حسین خان و ابراهیم چک ولد ابدال خان چک
شبخون آورده مال و منالش دست بغارت کشادند
یعقوب خان بقتل طایفه که از راه هیره پور قرار نمود بحرکت
قاسم خان میر بحر پیوسته بودند کرد انطایفه بمجرد استماع
این حکم از میان فوج جنگ رو بفرار نهادند از نحیت برگشت
بر یعقوب خان افتاد و یعقوب خان در پرگنه داولر پاپی
کمتل بلکه دون قشلاق کرد شمس چک در قصبه رسو بور ایام

برودت گذراینده بپایان رسیده یعقوب خان
بر قلعه کتل دکه ون خیمه زن گشت شمس چک تیرانداز قشلاق
بحرکت آمده در جیره او دریای شتاب محکم نموده
قاسم خان میر بحر بیازکلی علم شیر ماکری و میرزاده
علیخان ولد عبد الله خان و گوهر خان و میرزا علی اکبر
شاهی هشت هزار سوار بر سر یعقوبخان تعین نمود دلاوران
رو بدان سمت نهادند جنگی و انتشار در نزدیک بود که
یعقوب خان اسیر شود یکناگاه ژاله باریدن گرفت
لشکر پادشاهی راه معاودت فراموش کرده اکثری
دران معرکه و میرزاده علیخان شربت شهادت چشیدند
بعضی قتیل و بعضی دستگیر گشته بقیة السیف فرار شده
نزد قاسم خان آمدند یعقوب خان از انجا که بجنبش آمده
دربای تخت سلیمان خیمهٔ اقامت نصب نمود شمس

جنگ از جبره او در حرکت نموده در قلعه ناکک در آمد قاسم
خان چنان بهتر دید که دو فوج مرتب داشته بر سر یعقوب
خان تاخت آورده یک فوج از سمت پاسندرتهن
مقرر کرد فوج دوم از طرف ادت کچی تعین نموده سوار
شده مبارزان جانبین بقبل آمدند نزدیک بود که
چشم زخمی بلشکر بادشاهی رسد مگر ناگاه تیری
از شست تقدیر بچشم توزک خان که سالار لشکر یعقوبخان
بود رسید کمان خیالش را زه لقا گسست سلک جمعیت
یعقوبخان از هم گسیخت قاسم خان بظفر کامیاب شده
بشهر معاودت نمود اما یعقوب خان با وجود شکستی چنین
از جا حرکت نکرد و بعد از کشته شدن توزک خان رقعه
گله آمیز بمضمون جنگ که در قلعه ناکک ممکن نبود بقلم آورده
که مقرر شده بود هر گاه غنیم بر سر ما تاز و شمار رفته شهر را

بتازید اگر بجانب شما متوجه شود ما شهر را بحیطهٔ تصرف
درآریم خلاف قرارداد چون بعمل می آمد اگر از دست ما
ملک برود دیگر اینهمه خون جگر خوردن عیب است شمس چک
بورود نامهٔ همایون حسن ملک ولد محمد ملک تاجی را بغدر
خواهی یعقوب خان فرستاده و یعقوب خان و شمس چک در
هاجکن باهم جمع شده قاسم خان بمجرد استماع این سخن
عنان مبارزت بدانصوب تافت بر سر بسته کوتوال
جنگ و درکش و تفنگ بین الجانبین آغاز شد لشکر
پادشاهی بر سر پل هاجکن زور آوردند آنها را
مرکز دار در میان گرفتند و یعقوب خان و شمس چک
اینحال دیده شمس چک پسران خود و یعقوب خان پسران
سید مبارک خان بکومک فرستاده فیل کوه پیکر
حسن ملک را زیر کرده تا بدروازه پس برده بود درهیوت

حسن ملک نجابه کمان پناه برده بیک جعبه تیر گریزان ساخت
باعث هزیمت فوج قاسم شد دران معرکه از لشکر قاسم
خان قریب هزار و پانصد کس مجروح و قتیل شدند و دلاوران
کشمیر بشهر آمدند و اسب و یراق سپاهی مغل بزور گرفتند
میرزا یوسف خان که رسید سلک جمعیت لشکر کشمیریان
پاشید

ذکر آمدن میرزا یوسف خان بکشمیر

شرح حالات واقعات که دران جای رویداد معروض ایستادگان
پایه سریر خلافت گردید میرزا یوسف خان رضوی را
با قریب بیست و پنج هزار سوار جوشن پوش و تیره گذار
بیدرفکی محمد بیگ بابا خلیل کشمیری که در عتبه آسمان رتبه
مشرف سجده بودند بجهة تنبیه و تادیب سرکشان نامزد فرمودند
الخبر بسمع یعقوب خان و شمس چک رسید بفکر چاره
کار افتادند مقرر شد که لوهر چک برادر شمس چک بمقابله

میرزا

میرزا یوسفخان برود حسن ملک در فرستادن لوهر چک
بر بارز و معروضداشت مومی الیه با محمد بت و بابا خلیل
موافقت تمام دارد وجهت الفت میل همو پیوستن بدانجانب
بیشتر بر طبعش غالب خواهد بود اولا آنست که شمس چک برسر
میرزا یوسفخان برود یعقوبخان بمقابله قاسمخان شود فی الجمله
لوهر چک بقصد مدافعه میرزا یوسفخان روان ساختند ازین
کله بهرام نایک را مصحوب حزب کرده در موضع سوپل معسکر
میرزا یوسف خان ملحق شدند میرزا یوسفخان بوقوع
جنگ وجدل ازراه کریل سایه وصول بهیره پور افکند
مسموع یعقوب خان وامرای کشمیر گردید که میرزا یوسفخان
بی وقوع مدافعت بهیره پور رسیده از قلعه ها بجنگ
برخاسته رهگرای وادی آوارگی شدند یعقوبخان
راه فرار بجد کشتوار گشاده گروهی در زوایا و منافذ جبال

خزینه در زمره بعهد و پیمان محمد بت بابا خلیل مستوفی گشته
میرزا یوسفخان نقاره فتح نواخته بشهر نزول نموده از جمله
امرای کشمیر که بدرگاه معلی پناه برده بود یکی یوسفخان ولد
حسین خان دیگر ابراهیم خان برادرزاده اوست اولین
بمنصب هزار و پانصدی و دومین بمنصب هزاری سربلندی
یافته دو پرگنه یکی لوکبانه و دوم میان دوابه بجاگیر ایشان
مقرر شد غبار فتنه و فساد و آشوب از ساحت کشمیر
رفع شد در سال نهصد و نود و شش بموجب عرضداشت میرزا
یوسفخان عرصه دلبند کشمیر مضرب خیام عسکر نصرت
مآثر گردید ذکر نهضت جاه و جلال الدین محمد اکبر بادشاه
غازی بگلگشت کشمیر جنت نظیر گوید آوازه توجه
موکب جاه و جلال سامعه افروز وضیع و شریف این دیار
گردیده در کوتل تهنه محمد بت و جمعی از اعیان کشمیر

بسعادت

بسعادت کورنش سرافرازی یافتند از کوتل رتن پنجال
گذشته در بیرم کله فرود آمدند میرزا ابوسنخان از کشمیر رفته
در آنجا بسعادت رکاب بوسی مفتخر گردید بکوتل پیر پنجال که
نزدیک رسیدند برف باریده اهل هند قدری دلگیر گردیدند
بدلگرمی خاقان وافر الاحسان سبک و آسان گذشته بهیره پور
رسیدند میرزا ابوسنخان در آنجا مجلس شاهانه ترتیب داده
بلوازم ضیافت و پیشکش پرداخت بانخدمت فرق
عزت برافراخت اهل شهر بسعادت استقبال شتافته
از هیره پور شب در میان بشهر در آمدند بحکم اشرف
سپاهی در خانه رعیت فرود نیامدند بعد از چند روز بسیر
شهاب الدین پوره توجه فرمودند خاطر قدسی مظاهر
از گلگشت همیشه بهار کشمیر ارم نظیر در پرداخت رایات
معاودت بمستقر اورنگ خلافت برافراخته از راه

بکلی توجه نمود و در منزل اول زینه خان ولد عبدال خان حکب
بدولت کورنش سربلندی یافت یعقوب خان که در سبب
خیال مخفی بود طلبیده جبین عبودیت بسجدات نیاز روشن
گردانیده زلات جرایم او بزلال مکرمت خاقانی شست شو
یافت ❊ در ذکر میرزا یادگار و الغای نایره بغی و نهضت
رایات اقبال بار دوم بخطهٔ کشمیر و سزا یافتن فتنه جویان
میرزا یوسف خان وغیره ❊ قاضی نورالله و قاضی علی
از راه دولت خواهی هندوی طوطه رام نام و میرزا یوسف
بجهت تحقیق جمع کثیر از درگاه دستوری یافته شد مردم
کشمیر از بیم اینکه مبلغهای کلی توفیر ظاهر خواهد شد در مقام
شورش در آمدند قاضی نورالله بدرگاه رفته معروض داشت
که بمشیت این امر بی سعی حاکم مستقل صورت پذیر نیست
از انجا که وکلای میرزا یوسف خان خود صاحب تقصیر اند

چنانچه

چنانچه باید نمیکوشید از پیشگاه خلافت حسن بیگ و شیخ
عمری را بمعاونت قاضی علی فرستادند قاضی علی تمام
محالات کشمیر را ضبط نموده مقرر نمود که علوفه سپاهی نقد
خواهم داد ازین رهگذر مردم تنگ آمدند خواستند که فتنه
قایم شود اهل کشمیر با مردم میرزا یوسف خان همداستان
شدند درویش علی و عادل بیگ و یعقوب ترکمان و هام قلی
چولاق و دیگر اوباشان واقعه طلب را باهم اتفاق نموده نخست
نزد میر کمال الدین حسین که در سلک ملازمان میرزا یوسف خان
انتظام داشت رفتند بسبب نسبت سیادت او را بحکومت برگزیدند
میر مذبور قبول ننمود ناگزیر میرزا یادگار که ابن عم میرزا یوسف
خان بود از راه پرده سلطنت بر داشتند میرزا یوسف خان
قریب پنج شش هزار پیاده و پنجاه زاک ملازم داشت زن کمی را
نوکر حسن بیگ شیخ عمری بخانه برده بود اول پیادهای مذبور

را شور رسانیده بخیر بخانه حسن بیگ هجوم آورده حسن بیگ
با آنکه مردمش متفرق بودند قدم همت افشرده بدافعه
مقابله برپرداخت آن روز قاضی علی و شیخ بابای والی
درمیان آمده آتش فتنه را فرونشانیدند بر کوه ماران
روز دیگر هجوم شد حسن بیگ تیر جمعیت کرده بر سر آنها رفت
بعد اندک جنگی با آشتی کردند حسن بیگ چندی را بعهد و
پیمان تردد خود طلبداشته بقتل رسانیده با قاضی علی
از شهر بیرون آمده دایره بیرون زد از اتفاقات حسن
خاقان همین روز از دار الخلافه لاهور عنان عزیمت
بصوب کشمیر معطوف داشتند و حسن بیگ و قاضی علی که
بیرون شهر نزول کرده بودند در غفلت افتادند میرزا یادگار
از شهر آمده بکام مراج شتافت هنگامه ارباب فساد گرمی
پذیرفت حسن بیگ از خواب غفلت بیدار شده متعاقب

او رفت کار ناساخته عطف عنان نمود میرزا یادگار
از برگشتن او دلیرتر شده بشهر آمده حسن بیگ راه هندوستان
پیش گرفت بهیره پور رسیده راهداران خبردار شده
پلهار اسکشتند ناچار سراسیمه خود در آب زدند جمعی را
رخت حیات بموج فنا رفته چندی دستگیر گردیدند حسن
بیگ و قاضی علی بسلامت برده نیز برگشتند حسن
بیگ با چندی از بدبختان بزور تیراندازی بدر رفت
قاضی علی هرچند دست و پای بیهمپایی نیارست نمود بدست
کشمیریان اسیر شد کشمیریان او را به تیغ از هم گذرانیدند
صورت واقعه بمسامع جاه و جلال رسیده خاقان مملکت
ستان بکوچ متواتر نهضت فرمودند حکم شد زین خان
کوکلتاش از راه سواد بجور متوجه کشمیر شود صادق خان
را با فوجی از بهادران رزم جوی براه بهنبر رخصت فرمودند

درین روز میرزا یوسف خان را از روی احتیاط بشیخ
ابوالفضل سپردند فرزندان او از جنگ یادگار نجات
یافته بدرگاه آمدند یادگار بعد از انهزام حسن بیگ بشهر
کشمیر آمد خزینه و زرینه و اسپ و فیل و توپخانه میرزا
خان را متصرف شده سکه و خطبه بنام خود آرایش داده
بهرام نایک و درویش علی یکجهان عادل و نیکی عادل خان
معصود اصدی معصود خان و خواجه مومن و یوسف خان
موسی میرزا خان همچنین فتنه جویان دیگر از راه هرزه درائی
و راژ خائی بجانب خود کشید چنان تصور نمود که از فرودنی
برف راه آمد و شد قاصد و پیغام مسدود شده باشد
اگر احیاناً ما بخبر بطریق افواه برسد باور نخواهند کرد
اگر بتحقیق تواتر برسد در موسم باران و طغیان آب دریایان
سیلاب انتهاض سپاه و لشکر از محالات می نماید که برین

وطیره بگذرد جمعیت فراهم آید مداخل و مخارج استحکام
پذیرد بر ممالک دست یافتن دشوار خواهد بود القصه
روزی چند بغفلت گذرانید جمعی از معتمدان بر گرد او
بودند بر پاشیدن ترغیب می نمود از ملک حشمی آنچه
از میرزا ابوسعید خان بدست آورده بود بر دل و جان بسته خاطر
از آن بر نمی داشت این اسباب باعث زوال و نکال او شده
صیت نهضت موکب اقبال زمین و زمان را فرو گرفت
آن کوته اندیش در اضطراب افتاده درویش علی را با فوجی
بر سر کوتل پیر بخال فرستاده که سر راه عبور مسدود گرداند
درویش علی در آنجا قلعه ساخته و احمال و اثقال در حصار
گذاشته بترتیب افواج پرداخت بالای کتل دیوار اساس
نهاده قرار جنگ داده بهادران فوج هراول موکب
منصور قدم همت بر فراز کوه نمودند بی محابا سر گرفتند

باندک زود خوردی درویش علی را پای ثبات از جا رفت
بسیاری از مخالفان تلف تیغ گردیدند بقیة السیف راه
گریز گرفتند روز دیگر درویش دیوار بست ها نگذاشته
پیش رفت هراول جوانی ربیا مردی همت تا کریوه کیتل
شتافته اگرچه از باران و تگرگ قدری شلاق خوردند
اما بغیر از یک سپاهی که اسپ او ضایع شد آسیبی بکس
نرسید شب خبر رسید که غنیم در عقب آن کوه عظیم هجوم
آورده در کمین است چون وقت صبح کشمیریان از اطراف
بر فراز کوهها بر آمدند در اندک زمانی خود بخود ویران
شدند آخر روز شیخ فرید بخشی بفوج هراول پیوست
لشکرش که هنوز نرسیده بود در فرود آمدن تامل داشت
درینوقت محمد کاشی از غنیم جدا شده ملازمت بخشی الم
الممالک نمود ظاهر کرد که میرزا یادگار تاب مقاومت

نیاورده آواره وادی هزیمت گردید مفسدانی که
برگرد او فراهم آمده بودند هر کدام بگوشه رخت او
باز کشیدند شیخ فرید ازین بشارت کوس شادمانی
نواخته بهیره پور منزل گزید زمانی نگذشته بود که سر میرزا
یادگار آوردند بیان انتقال چنان است چون خبر رسیدن
عساکر منصوره بالاد کتل بمیرزا یادگار رسید عادل بیگی را
با گروهی در شهر گذاشته خود بهیره پور آمده روز دیگر
زرها بمردم داده بشبر فرستاده خود همانجا توقف
نمود شهباز خان نثاری ابراهیم خان کاکر و ابراهیم
خان میانه سارو بیگ شاملو و بیار بیگ اوزبک ملک محمد
چندی از نوکران میرزا ابوسنجان باهمدیگر سوگند خورده
در کمین فرصت نشسته بودند همین از شب گذشته بر دایرهٔ
او هجوم آوردند میرزا یادگار را بیوسف نام خواص خود را

از سراپرده بدر رفته در پس سنگی پنهان شد یوسف را
باآوردن اسپ فرستاده تا دزدها هر چند تفحص کردند
اثری ظاهر نشد ناگاه چشم سارو بیگ بر یوسف افتاد
او را شکنجه کشیده در جاییکه میرزا یادگار بود نمود سارو
بیگ میخواست که زنده بدرگاه برد شهباز خان بسبکدستی
تن او را از بار سر آزاد گردانیده در حینی که موکب
اقبال بکوتل هیرپور رسیده بود سر داس او را در پیش
سم ستور گیتی نورد انداخت درمیان راه شیخ فرید
دیگر بندهای جانسپار بسجود اخلاص جبین محمدت نورانی
ساختند بانواع نوازش سربلندی یافتند اکثری از
رعایا و اهل کشمیر بنوید بیم و هراس وطن مالوف
خود گذاشته در زدهای مخفی پناه برده بودند لیکن
چون جرم بخشی و عذرپذیری آنحضرت بلند آوازه شد سر خجلت

پیش افکنده

پیش افگنده فرق اخلاص بسجود قدسی آشیان
نهادند خاقان وافر الاحسان ذلات جرایم آنهارا
بزلال عفو شستند وشو بخشیده در آن مدت گلشن کشمیر
بظلال رایات جلال محسود بهشت برین بوده همواره بگلگشت
مرغابی و اقسام شکار توجه میفرمودند نیز بسیر زعفران زار
بزم نشاط آراستند متوجه هندوستان گردیدند محمد قلی
خان بخدمت صوبه‌داری کشمیر خلعت اعتبار پوشیده
ملک کشمیر از فتنه جویان پاک نمود امید که تا انقراض
زمان زمام بست و گشاد بنی آدم در کف اقتدار این
بادشاه عظیم الشان رعیت پرور باشد ذکر بادشاهان
این سلسله که در چند سال بکشمیر جنت نظیر متوجه
شدند حضرت جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی دو مرتبه
اول در سال نهصد و نود و شش هجری مطابق سال دوم

قرن ثانی از جلوس مرتبه دوم در سال هزار و یک

موافق سال هفتم از جلوس قرن دوم نور الدین

محمد جهانگیر پادشاه چهار مرتبه اول در سال هزار و بیست

و نه هجری مطابق سال پانزدهم جلوس مرتبه دوم

در سال هزار و سی و یک موافق سال هفدهم جلوس

مرتبه سیوم در سال هزار و سی و سه موافق سال نوزدهم

جلوس مرتبه چهارم از سی و شش مطابق سال بیست و

دوم جلوس که در حین مراجعت بمنزل چکرهتی شهباز

روح پر فتوح آن پادشاه علیین مکان بجانب شاخ

سدره بال عزیمت کشاده بپرواز رحلت آمده شاهجهان

پادشاه غازی نیز مرتبه چهارم اول در سال هزار و چهل

موافق سال ششم جلوس مرتبه دوم در هزار و چهل و

هشت مطابق سال پانزدهم جلوس مرتبه سیوم در سال

هزار و

یکهزار و شصت و یک مطابق بیست و چهارم از جلوس
عالمگیر بادشاه غازی در سال یکهزار و هفتاد و
پنج هجری مطابق سی ششم از جلوس در عهد حضرت بادشاه
عرش آشیان جلال جاه و جلال الدین محمد اکبر بادشاه
قاسم خان میر بحر یکسال بار صوبداری پرداخت و
بعد ازان تا مدت پنج سال رتق و فتق مهمات صوبداری
صوبه کشمیر متعلق بمیرزا یوسف خان بود از تغیر میرزا
یوسف خان محمد خان خلعت حکومت پوشید
شش سال بار حکومت پوشید شش سال بار حکومت
قیام ورزید از تغیر او فتح خان بلند پایگی
یافت در حکومتش سال منقضی گردید که شهباز روح
پر فتوح حضرت بادشاه عالم پناه پرواز آمد تاج
بادشاهی از فرق مبارک نور الدین محمد جهانگیر بادشاه

نازی آرایش تازه یافته زمام صوبه داری کشمیر در قبضه
حکومت میرزا علی اکبر شاهی قرار یافت تا یکسال
بود از تغیر او هاشم خان خلعت امتیاز پوشید و تا
دو سال حکومت نمود از تغیر هاشم خان صفدر خان
مامور حکومت کشمیر گردید تا مدت دو سال از تغیر او
احمد بیگ خان بکامرانی رسید پنجسال حکومت کرد دلاور
خان بکارسازی زمام سلطنت از کف احمد بیگ خان
ربوده سه سال حکومت نمود از تغیر دلاور خان ارادت
خان متعهد امور صوبه داری گردید و دو سال حکومت کرده
از تغیر ارادت خان اعتقاد خان شرف نفاذ یافت
تا مدت هفت سال حکومت کرد بنیاد حکام بالکل از بیخ
برکشید چون صیت پادشاهی صاحبقران ثانی شهاب
الدین محمد شاهجهان پادشاه زمین و زمان را فرو گرفت

صوبه داری

صوبه‌داری کشمیر بنام خواجه مختص شد خواجه ابوالحسن
نیابت حکومت بنام ابوالحسن وزیر که فرزند رشیدش بود
منصوب ساخت و بعد یکسال که خواجه حسن بملک بقا شتافت
ظفرخان چمن آرای گلشن حکومت کشمیر گردید اقسام
ریاحین و اشجار از کابل طلبیده نهال جنت ساخت مرتبه
اول یازده سال مستقل و ساده حکومت بود چون
درآن حین علیمردان خان الکای قندهار بملازمان پادشاهی
سپرده از فرط التفات حضرت صاحبقران ثانی بصوبه‌داری
کشمیر مفتخر گردانیده مرتبه اول مدت پنج سال البته و
کت و امور اینملک مفوض رای او بود از تغیر علیمردان
خان تربیت خان خلعت امتیاز پوشید در ایام او
یکسال قحط عظیم بوقوع آمده کوکب حکومتش
بزوال رسید مرتبه ثانی بعد آن ظفرخان سرافراز

گردید در مدت سه سال حکومت کرد بعد آن از تغیر

ظفرخان سلطان مرادبخش عنان عزیمت از مراجعت بلخ

بقصد صوبداری سمت کشمیر معطوف داشته یکسال

به بسط الباط معدلت پرداخته بعد آن حسین بیگ خان

اوزبک بحراست صوبه مقرر کردند یکسال و شش ماه کوکب

حکومتش از درخشانی داشت بار دوم علیمردان خان مامور گردید

از حکومت او شش سال و شش ماه منقضی شده خیمه رحلت

بملک بقا زده لشکرخان بجایش مقرر شده و

یکسال و شش ماه از صوبداری لشکرخان گذشته که اورنگ

خلافت جهانبانی بجلوس میمنت مانوس پادشاه عالمگیر

خلد مکان زینت پذیرفت اعتماد خان که ثانی الحال

بخطاب اشرف حالی شرف امتیاز دارد بصوبداری

کشمیر مفتخر گردید و دو سال و شش ماه حکومت نمود

ابراهیم صفی

ابراهیم خان ولد علیمردان خان کوس حکومت نواخت
این بار مدت یکسال و ششماه بداد رسی و ضبط ملک
پرداخت **اسلام خان** بجایش مقرر شده دو سال
حکم بود از تغیر اسلام خان **سیف خان** بخلعت صوبداری
ممتاز گردید بار اول حل و عقد مهام صوبه سه سال نموده
از تغیر سیف خان **مبارز خان** سه سال صوبداری کرد
از تغیر مبارز خان بار دوم **سیف خان** رایت حکومت
تا دو سال افراشت از تغیر سیف خان **نوازش خان**
خلعت صوبداری پوشید تا امروز که اوسط شهر شعبان
المعظم سنه یکهزار و یکصد و بیست و دو است بکشمیر رسیده
عارف خان دیوان صوبه که از دربار معلا مابت علیمردان
است قریب یکسال دارد بکار نظم و نسق و حفظ و
حراست صوبه می پردازد امید که گلشن همیشه بهار

کشمیر در هوای معدلت شهنشاه آفاق آسیب خزان
ظلم مشاهده نماید ❀ خاتمه کتاب در ذکر حد حدود
و حیثیتهای عجایبات کشمیر جنت نظیر و پرگنات ❀
برای ارباب خرد و اصحاب بصیرت پوشیده نماند
که کشمیر ولایتی است معمور و مشحون بچشمهای خوشگوار
بیرون از شمار در وسط اقلیم چهارم عرصهٔ آن
طولانی افتاده از حد شرقی تا جانب غربی چهل
فرسخ است از جانب جنوبی تا حد شمالی بیست و پنج
و از جمیع جوانب محفوف است برواسخ جبال کوه جنوبیش
بجانب هند واقع است کوه شمالی بصوب ختن و
خراسان و جانب غربش بصوب مواضع است که
محل اقامت افاغنه طرف مشرقش منتهی میشود بمبادی
اراضی تبت الحال در نسخه پادشاهی پنجاه و پنج محال

و حاصل آنها

که حاصل آن همه بیست و هشت کرور دام است بقلم می آید
از پرگنات کشمیر چهل و نه محال است از ملک تبت و
وغیره شش محال اما از پرگنات متعلقه دوازده سال
بلاقید مواضع است از جمله دوازده حاصل هفت
محال بواجبی ضبط نمیشود • بکلی • داردو • ودمیال •
دمنور گاشیال • کلماک کهل • پنج محال دیگر اگرچه
تعین مواضع ندارد لیکن حاصلش بضبط درمی آید •
باهنال پنجوج • مرو آدون • راجور • نوشهره • اماکو
هفت محال تعین مواضع دارد مجموع آن سه هزار و دو صد و
هفتاد و نه قریه است • پرگنه بلده سری نگر سوای محال
میربحری پانزده قریه • اسلام آباد یکصد و شش قریه •
پرگنه اولر یکصد و بیست و شش قریه • پرگنه اچه یکصد و چهار
قریه • پرگنه آدون دویست و بیست و نه قریه • پرگنه پروه

یکصد و هشتاد و دو قریه ؛ برنگ هفتاد قریه ؛ بانکل دویست
و بیست و سه قریه ؛ پهاک هفت و چهار قریه ؛ باتو
شصت و سه قریه ؛ هتن یک قریه ؛ پرسپورسی و سه
قریه ؛ تیله کام چهل و شش قریه ؛ دلوه سر یکصد و شصت
و دو قریه ؛ دلسو یکصد و هشت قریه ؛ دچهنپاره هشتاد
قریه ؛ دچهنه دکهاوره یکصد و دو قریه ؛ زینه پور سی قریه
زینه کیر نود و هشت قریه ؛ سایر المواضع یکصد و نه قریه
سوپره سمن بیست و یک قریه ؛ شکروه نود و هفت قریه
شاوره پنجاه و نه قریه ؛ شاه آباد بیست و یک قریه ؛
کهاوره باره پنجاه و شش قریه ؛ کوتهار چهل و نه قریه ؛ کروهن
شصت و هشت قریه ؛ کوپهامون پنجاه و پنج قریه ؛
کهوی چهارده قریه ؛ کامراج چهارصد و شصت و نه قریه ؛
لار هشتاد و هفت قریه ؛ ماچهامون هشتاد و نه قریه ؛ تارنه

پانزده قریه ٭ محمد آباد سی قریه ٭ ناکام دولسیت قریه
دهوسی قریه ٭ اما شش لکهه از پرگنات کشمیر بیرونست
که متعلق کشمیر دارد ٭ تبت بزرگ ٭ تبت خورد ٭ کشتوار
ککلت ٭ برشال ٭ ترشال ٭ هرچند که عجایبات کشمیر زیاده
از شمارست از کی بملاحظه خود رسیده بتحریر آید ٭ در موضع
کرمشور چشمه ایست که در آغاز ماه اردی بهشت که هنگام
زراعت است مردم انجا با اسباب ساز و سرود بالای چشمه رفته
بمدح چشمه می پردازند گوسفندی قربان نموده طعامی
ترتیب می دهند بعد فراغ از تناول طعام آب ازان
چشمه طلب مینمایند در عین استدعا آب ازان چشمه جریان
میشود هرگاه از آب مستغنی میشوند میگویند که آب کافی است
آب ازان چشمه مخفی می گردد دهوسنه حال او بدینمنوال است
در موضع بونه نامه متعلق پرگنه ولسو کنکه براری نام

مکانیست که اطراف آن تا دو سه میل اصلا آب نیست
و نجم شهر لور از بغل کوهی پنج و شش آسیا آب جاری
میشود دیگر تمام سال در اینجا آب یافته نمی شود
در موضع شور مضاف پرگنه ماچهاته چشمه الیست زرونام
باصطلاح کشامره بمعنی ضریر غیر از ریک قطرهٔ آبی هم
ندارد همه خشک است هر گاه فریاد میکنند آب صافی از
زیر ریک بر می آمد از فریاد که باز مینمایند آب ناپدید
میشود همچنین دیگر چشمه در پرگنه لار هم هست در همین پرگنه
نواحی شهر تالابیست که ماکره می نامند در میان آن
تالاب جزیره چند واقع است هر گاه بادی بشدت
بتحریک می آید آن جزایر مانند سفاین متحرک می گردد
از طرفیکه باد می جنبد جزایر را الطرف دیگر میکشد دیگر
در نواحی لار بالای کوتل ریگینو حجری بصورت گاوی افتاده

است که چهارستون دارد در زیر آن حجر حوضی از سنگ
بریشیده تر
دراز و بهر ماه فروردین
از چهار ستون آن از سنگ آب جاری شود
حوض تا بیکیس تا انقضای سنبله ببین و چهار عین
مقدار است و در روز از روز معین حال بدین منوال از بیرون و در شود
بجهت غسل بر آن مکان میروند هر قدر در وقت که جمع میشود و آب شتاب میشود و در هیچ
بیکیف قلعه کوه تا لالی است کنک نام از سنجری بنا و ازنکی گذشته کو
بارع همراه بر دارد و آن جا نواحی بر دو هر نقد یکیه بیوسته جوز او مرکان
باشد انقدر بر آن می آید که بیک ساعت ناکاه تمام بدان سمت فیکار
تا بود می کردند بالای همین تالاب کوهی است بلند هر که نام
هیچکس را عبور بدان کوه نسبت هر که قصد کوه بالا بر آمدن نماید بنود
روز را بالای سبب زند نمی تواند و زنکه هر جا قلعه بر آن کوه
منظر می آید مطلقا تا رو گردد و
رفعی منی باشد
انجا که قلعه در نظر منیت افاعی و حیاته بسیار است در موضع

تیله موله پرگنه سایر المواضع بالا واقع سمت لار صاحبان

ماهی

چوبی بر اراضی تا پنج و شش جمین از ابن بیا زند در زمین

سرکرده در زمین آن چوب بیکبار ماهی بسیار چسپیده بر او بست

نصب کرده از بران نهر ماهی بدان بخار لونی او را جنید ابا

از یک سوراخ پنج و شش ماهی متصل که آن چیزیکه مسمی آب این

می آرند در پرگنه اولین از بیکه ولی که ستعفن است ازو جمع جرب

که معین عفونت شهرت دارد که از آن چشمه است از اوله و در موضع

گردیده اگر صاحب جرب در میان آب است واقع است و در موضع جرب است

خلاص یابد مجرب است صاحب قولنج را نیز در شمال طرف او و دوا

پرگنه جنگ سنده بر اراضی نام حوضی است مربع در شرق صبح و در آن

سنگین از وسط اراضی تا هشت تا وسط بر دارد هر روز آن را غسل میکنند باز

حوض از آب پر میشود که تمام مردمان آن قدر میشود که قطره

آبی در آب خشک عجیب که از آن بار نمی شود

دیگر در همین پرگنه چشمه است واقع در لوکهلون مسمی بکانو

باصطلاح کن ره

باصطلاح کشمره بمعنی واحد العین وجه تسمیه اینست که
هر قدر ماهی که در آن چشمه است واحد العین است
در پرگنه شاه آباد چشمه ایست موسوم ببون که یکنفس
آب بسیار میجوشد و انفجار می یابد یکنفس دیگر آب
منقطع میشود بالکل کمتر می گردد باز میجوشد باز کمتر می گردد
روز و شب و ماه و سال پیوسته بدینحال است همین قسم
در کشمیر جنت نظیر عجایبات بسیار است ایزد کارساز
آنسرزمین را از صدمه باد ظلم و بیداد در پناه عنایت
و عدالت حاکمان عادل که فی الحقیقت بحکم جهانبانی
خاصه ظل سبحانی اند تا قیام قیامت نگهدارد صورت
واقعات صوبداران کشمیر از ان منحصر تصنیف نموده شد
که بطالبت کار بکشد پیداست که چون پادشاهان نامزد
کسی بتوفیق الهی سلوک عدالت و دادرسی نمود کسی بمقتضای

اعوای سلطانی مورد ظلم و تعدی شد باید دانست که
عاقبت الامر بجز سخن و ذکر از ها نشانی نماند نظر برین
کرده چنان کاری باید کرد که باعث نفرین و آزردگی
خواطر نشود که گردش دنیا بمنزلهٔ گرداب است وفای عمر

خط بر روی آب آدمی را بجز جزای
اعمال چیزی همراهی نکند مصرع اگر
عاقلی یک اشاره بس است

تم تم تم تمام شد
کتاب راجه ترنگی

العاقبت
بالعافیت

131

137

ابتدا کردم باسم اعظم پروردگار
در فن فرهنگ کشمیری نصاب اختصار
فارسی گو حرف کشمیری و کشمیری بپرس
تا شوی آموخته چون طوطی آموزکار

درخور بگراز

خوبتر از بحرها بحر رمل شد اتفاق

خاصه در فن نصاب از بهر در شهوار

التماس استماع از مستمع دارم نخست

گردرآید میتوان معلوم کرد اظهار کار

نسبت فرهنگیان را با نصاب بنده است

همچو تقویمی که تا آید سال آینده بکار

بود بر نواب خان هر روز نوروز چو عید

چونکه آید نام هستی هفته هفته در شمار

شنبه و یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه ست

بته وار و آت وار و چندره وار و بومه وار

چهار شنبه بُود وار و پنجشنبه برست وار

چون مبارک شنبه ست و جمعه دا نی شکروار

فاعلاتٌ فاعلاتٌ فاعلاتٌ فاعلات

شعر په وزن ست تولن چار نګه جوربار

دی خدا سوزمت رسول و رازه مالو شهریار

شور مُری اهل بیت و جور متران چاریار

چارکي

چار کرسی چور بری چار عنصر چور ذات
ف ک ف ک

چار مذهب چور وته چوره وی دان چهار
ف ف ک ه ک

مول پدر ماج مادر بوی برادر آمده
ک ف ک ف ک ف

پسر گبرو بنه خواهر کور دختر نامدار
ف ک ک ف ک ف

مام خالو ماس خاله عمه لیف پتر و عمو
ک ف ک ف ه ف ک ک ف

نان نانه جد بو دی بب بوگی صاحبکار
ک ف ه ف ک ک ف

ینگه کاکن نوش کلن خوشدامن نام هش
ف ه ک ک ف ف ک

خسر هیر و خسر پوره ها هر و شد نامدار
ف ک ف ک

رازه دیت بیگم است و راجه رن بیگم سه راست
ک ف ک ف

پتر و میدان نبیره زر نواسه را شمار
گ ف ک ف

جوتری دان کچهری و جابکجی ارکان ملک
گ ف ک ف

شاهزاده رازه پتر و روی او خورشید دار
ف ک ف

آیت اسم آفتاب و ماه رازو نست نام
ک ف ف ک

گنگه اره کهکشان و رات لیل و دوه نهار
ک ف ف ک ک ف

نب فلک شکر و شنیچر زهره دانی و زحل
ک ف ک ف ک ف

بوم مریخ. بود عطارد مشتری برهسپت شمار
ک ف ک ف ک

کالجن

کالچن بیگاه ریحی کوصباوشام کال

کاج تنگه چاشت ست ومند نو نصف النهار

شاهدان حسن دانی سندره باودوه

رنگ متهن گرمی هنگامهٔ هر کاروبار

اودوه بار نوکرن نشوه نمایی مردوزن

نوجوانی بار ونو لله خلو سوٗدای کار

راته راچهو شحنه وجشن چراغان زوال است

نوریه نوروز عالم جشن جاندرضوی کار

وانکه بن دان بند کاکل سرمحی کفش زنان
گ ف ک ف

کنه جوجی کله پوشو بوبره زوجی شمار
ک ف گ گو

رو نه لاکن زنکله بستن بخنو رقصید نیست
گ ف ک ف

پا نده پا تهر مردم رقاص سونت آمد بهار
ف ک ف ک

پانج دوه سمار دنیا بجز وزی پیش نیست
گ ف ف

ای خوش عمری که گردد صرف در سودای کار
ف

خجری جحر و بود عقد کلو بند زنان
ک ف ف گ

زیور معشوق سنکاره ست وبدمان دان بکار
ف گ ک ف

کنه دالی

کنه والو حلقهٔ گوش و دستوانه ننگری

پایله خلخال دانی لبنکرن زیور شمار

دجهر و گوشواره کان مرصع آمده

دُوره هر و زیور گوشست جهنجنو دان دستیار

نگرن کابین درون جامه های نوعروس

دانت عاج و شنکهه ناقوس ست و آلت دان نثار

سرکله پای زنکه دست اتهه گوش کن

جشم اچهی نست بنی آس دهان زنده دار

کوت زانو کتف فکو ساق کرز آریج خونه وت
ک ف ک ف ک ف ک

اس خنده ودن گریه بدار آمد هوشیار
ک ف ک ف ہ ک ہ ف

تک قنقه صندل چندن گهن آمد شایدن
ک ف . ف ہک ک ف

بونبه ابرو دیکه پیشانی لکخنو خال عذار
ک ہ ف ک ف ک ف

کیه مویو زلف وانکه اجهر وال آمد مژگان
ک ہ ف ک ہ ک ف

دند دندان زو زبان وکته کرهن شد تکرار
ک ف ک ف ک ف

کن ماجی ماده گاو کوساله وچهری
گ ف ف ہ ک

فیل هتو شتر اونتو کاتر استر خر حمار
ف ک ف ک ف ک ف

وار راجو

وار راچهو باغبان و بوشش والی کلفروش
ک ف ک ف

بوشش کلهای گلستان رنگه واری لاله زار
ک ف ک ف

صحن آنگن صفه بندی بارگه درشن گه است
ف ک ف ک ف ک

بوکهری حوض است نام ناکه راده چشمه سار
ک ف ک ف

تهم ستون و سقف تا بو تیر چوب الکل داسکر
ک ف ف ک ک ف ک ف

بجه برن تخته بندی حجره کتهو اچن بار
ک ف ف ک ک ف

تول آمد منجنیق و چاه کرورو دس دیوار
ک ف ک ک ف

بوته رات آمد زمین و جا لنو دان بردبار
ک ف ک ف

بوزینه و اندر بز. میمون لاهو روباه آمده

منه مری نیله کا و کوزن ها لکل شاخدار

توپ نکمه نشسته واجی حلقه بینی بدان

اودن بوچ سر بند تر نکه رشته درمخته

دلش شهر و حرف باشی کلرو دان زمزمه

گفتگو کتهه کرن لاین زدن جهک دن هزار

هار مینا شوگه طوطی آل نام آشیان

فاخته کوکل کبوتر کوتر و بجرو هزار

سنتین سلمن

146

شهن شاهین وارلو باشد طماکه بودنه

اتهه ترنو بهله دست و بازو والو باز دار

قازا انزی زاغ بحری مونک قشقل نیله جو

نیله کرا اشی سبزک وسرخاب جاگو رع عقار

جغد یعنی راته موکل شبپره شد راته کریل

قعنس تهیو کبک گلکو جنگی اندر کستوار

کرجهال آمد کریز و چشم بندی فول دن

کاردانی راچه دانی رلیسمانی بندبار

پوشنو لو عندلیب دان وفراغش باکرو
ک ف ف ک ک

ریز نام گو لک آمد کون زه آبرشکار
ک ف ک ف ک

ناوکشتی جبه کهرو چاکواری زورق آست
ک ف ف ک ک ف

نم کسنی سرنشین وبل کدن بتهو کنار
ک ف ک ک ف

سته تتو هدهد و باسنک همدان زمزمه
ک ف ک ف

ون بچهن مرغان کوهی ورت پکوشب زنده دار
ک ف ک ف

خشت سیری کن بنیا د قصر دانی راز دان
ف ک ف ک ف ک

کن سنک وخاک مجی توز برزه گرد دار
ک ف ک ف ک

برهاهمن

سرکھین مرغان آبی سرخ سردان کلرو
ک ف ف ک

کاو زاغ و گیت کرگس کستر و باشد ہزار
ک ف ک ف ک ف

سبنده بہری ہست دریایی که نامش نالہ بند
ک ف

دت بہت تالاب اولر زآب دل جاریست یار
ک ف ف ک ک ف

سک ہونو گربه برار و موش لگر راسہت نول
ف ک ف ک ف ک ف

شیر سہو خرس ہاپت شال شکال درنده کار
ف ک ک ف ک ف

رامه ہونو گرگ باشد کیکه لتی سوسمار
ک ف ک ف

بہر کز دم گنس افعی درک زلو سرف مار
ک ف ک ف ک ف ک ف

اودر نام سگ آبی کرم باشد سنگ لشپ
ک ف ک ف

ننه مندک را شده غوک و زغ نامش قرار
هک ف

کیک پشو شپش زوه لبنه مهو محیی مکس
ف ک ف ک ف هک ه ک ف

ری مور و عنکبوت دان زلرو با فنده تار
ک ف ک

آهو هرنه شاهو خرگوش بز چهاول گب میش
ف گ ه ع ک ف هک گ ف

هند میدان گوسفند و ترز گلاز رهوار
گ ف ک ف

سور خوک و مور طاوس مینش باشد گاومیش
ک ف ک ک ف

منش آدم انز دیو و دیو فرشته نیک کار
ک ف ک ف ه

بردرست

بر در راست و دار دریچه دو دروزن اوگند
گ ف گ ت ه ف گ

شعله در بر است چانکو دان چراغ وره شرار
ف ه گ ج ف گ ف

وار ها ری باغ بستان میوه فل گلو درخت
گ ف ج ف گ گ ف

تنک امروت است و دو نو چار مغز دانی دان انار و
گ ف گ ف گ

تنکه هتی خنک امروست آ هو خه د جهه آمد مویز
گ ه ف ه گ ف

فندق اوُرنی بری عناب و چوکه لدر رواسه ترشکار
ف گ گ ف ج گ ف

جو نت سیب انگور د جهه بمجونت میدانی بهی
گ ف ه گ ش ف ف

جبر زر د آلو چنن شفتالو آر آرهی خو نکوار
گ ف گ ف گ ف

یار شمشاد و صنوبر نام چندن کل بود
ک ف ک

دیر بید و فرس سفید دار است بونی دان خیار
ک ف ک ک ف ک ف

طوغ برمجی توت توتله پپ آب کا نه سد وکانز
د ک ف ک ف ه ک

مس شراب و بنگ بنگه هردو باشد کیف دار
ک ف ف ک

گاده ماهی دام زال و نام هانجی جیوراست
ک ف ک ک ق

گار سنگار است و مغزش گار کند و نام خار
ک ف ف ک ک ف

گل نیلوفر بود بمپوش بنجیش نذر و
ف ک ف ک ک

هیمه زنو تیج کاه لگ بود نامش قرار
د ک ک ف

کنده منزو

گنده مند و حقر حطب شاخ نام را ایل است

هک تبر پر کوبه شد گونل باشد تیر دار

هک ساک و سیچل دیگین هند کاسنی کج طرب

گوگل شلغم اله کدو و انکن بادیجان لار خیار

تیکه بتن شد ضمیران بتک لیتو نسترن

گلاله لاله بر ریحان نرکس یمبرزل کاسه دار

هی سمن ریکو شقایق برانگ امد شنبلید

رنگه ول رعنا کول سول گلاب بو یدار

چوک ترش و مود رشیرین صاد نام مزه آبست
گ ف گ ف گ اف

تلخ تهتو نون نمکین میوت دانی خوشگوار
ف گ ف گ ف

رچه فلو سرخ باشد دان دانی شنش سرخ
گ ف گ وزان ف

ماسه مبدان هشت سرخ و کانه ترازو شد بکار
گ ف گ ف

کنک دانی زعفران و کنک برستر جای بخش
گ ف گ ف

طرح نیلو بر بقالان مینمود اندر دیار
ف گ

لوی روی و ناگ سرب و شوره باروت آمده
گ ف گ ف

زست جست و لدر مرجان ستهک بلور سنگتار
گ ف گ ف گ ف

مس ترام

مس ترام و شبستر آهن سن زر ست و سیم روپ
ف ک ا ک ف ک ف ک

برنج سر تل زر برنج ار تل کاچه لرزه سونه تار
ف ک ف ک ف کا

رنگر و دان رنگریز و اسم کاندر نانوا
ک ک ف ف

نام ناید شد حجام و آرمو دان سبزکار
اک ک ف ف

مرج مرج وادرک آدرشونت نام زنجبیل
ک ف ف ک ک ف

زر زیره سیر رهنو بران پیاز تلخکار
ک ف ک ک ف

گیو روغن عسل مانجهه ولدرزرد چوب گور قند
ک ف ف ک ک ف ک ف

گنبر
دلی دانه ول مول قیمت هن خریدن گرند شمار
ف ک ک ف ک ف ک ف

سونر زرگر خار اہنگر دُب کاذر سیج خیاط
گ ف گ ہ‌ف گ ف گب ف

دون نداف واُور بافند جرُول خیدال جہان نجار
گ ف گ ف گ ف ہگ ف

نراکہ بجھو جا کو آمد کارد نام شراک شد
گ ہ ف ف اگ

پتہر تنکر کلند است و کہنن کندن کنت کار
گ ف گ ف

دود شیر ومسکہ تہنی پیالہ کاسہ گورس دوغ
گ ف ف گ گ ہ ف گ ف

خن خوردن جن جنبیدن رن نخبتن کام کار
گ ف گ ف گ ف گار

دیار دادن زر گرفتن رشوہ کُجہ لاین زدن
گ ف ف غ ہ گ ف

ناو نام عالم است وسنا نتو دان برہنر کار
گ ف گ ف

نی زنم

تو رنبشه لتراره اسکنه جهورج بود
ک ف ہ گ ف ہ گ

تورکه چهان آمد درو دگر چوبین سازد کنداگار
گ ف

دینتو نو کمر بند وبگ دستار نزا آستین
گ ف غ ف ک ف

قبا جامه کرته فرن زنگن ولن ایزار
ک ف ہ ک گ ف

وتهه رنو رخت خواب ووگه اودان بوریا
گ ف گ ف

کهنه برا نو نوه دوخت سیون بن تار
کها ک ک ف گ بهک ف

مارکو نام کله بان پهلو چوبان بدان
ک ہ ف ک ف

جره دار سالبس است وگور مرکب رهوار
ک ہ ف ک ف

روبه لاون کف دریا ملخ موج کهک درد

آولن گرداب باشد بانجا در آب تار

راته راچهو پاسبان و دزد آمد نام چور

بهر دزدان کوت باید ساخت یعنی چوبدار

یندر چرخ و یندره تلو دوک دانی پشم سون

فنب کتن بن و لن پخته رسیدن را ستار

رته کالو نام تابستان هر دو فصل خزان

دنده را میدان زمستان کال باشد روزگار

باره فامی

ناره فاهوکانگری آتش گرفتن در بغل

کنکه پاره نام آتشخانه ها در رهگذار

دوشن دوده ایام گرمی شذ زمستان سشترهس

سشینه هانی توده برف و سنکرودان کوهسار

بانو آب و یوپ سیلاب باد و او و مخ خاک

نار آتش دان او جاک و تهاج لاکن دیکبار

برف شین و رود باران ژاله دوت بز حباب

یخ بندی تله کتر بانچا در آبشار

چهک لاکن چمن بندی باچهه کرن شاخ بری
ک ف ک ف

رره سهور لسان شد بوله هروکاه بزار
ک ف

شوپ جهج غزبال برن گرته آمد آسیا
ک ف ف ک ک ف

ایندره مهلو بایکوب و وخجی هاون قرار
ک ف ک ف

کگر بو تو جوزه مرغ و کگری دان ماکیان
ک ف ک ف

تهول تخم و مند هاکس مرغ کگر نامدار
ک ف ک

بدنه ناری کوزه نتو انت سربوش جن طباق
ف ک ف ک ف ک ف

انت سربوش دیک تهاجی ظروف بانه میتمار
ک ف ک ف ف

خ مرہ

خم متی . برنج تومل کوتہی صندوق آتو آرد

بتہ طعام و ستوت کتی نان حولی شد قرار

برت خون و ماز کوشت بول مخالطہ رن بول

ہار متر و بری سسو مہربان نامش قرار

وازہ باورچی بانز آنگش بانہ ناوک بکسو

بانہ کہتو مو دیخانہ باورچی خانہ سولہ ہار

تہلو نام تغارہ بلچہی جاروب دان

گزو آمد سفال و نام کرال آمد قمار

گو ر مرکب تتوا لو نام مرکبان بود

تهله کو چو کو چهل حمال لسته ساخته بار

دینب ها نام جزیره میر بحری حاصلت

لنک در دریا عمارت سیرگاه شهریار

راحت کشمیریان بعد از زمستان در بهار

سیر تالاب دلست و برسل شالمار

سنده دهم جشن در تخت سلیمان میشود

چتره نوم ماهه نوم جشن های نامدار

سنده پرارن

سنده براری کنگه براری از غرایب حکمت ست

ویرناگ اچهه ول مچهه بون خوش چشمه سار

برکات ملک کشمیر شاه بادو بانه حال

آده ون بادیوه سر برنگ ست و دیگر کوتهار

بونه اچهه وشادره شکر وسپر وسمن

مارتند و کهاور باره دچهنیاره فرچوار

زینه پور و لر وهیم باهم متصل رهی

مانچهامه دنیسو اچهه دیگر پهاک لار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

155

4/-

1726

Native Persian binding

47